

شماره ثبت کتاب ۱۲۵۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

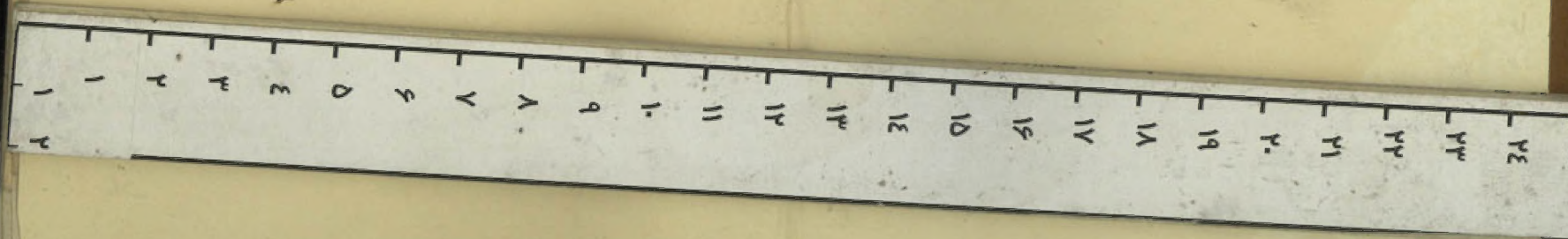
۹۱۱۲۹

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۵۸۲





۸  
۱  
۱  
۲  
۳  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۵  
۱۱  
۱۱  
۱۱  
۳۱  
۵۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۵۱  
۱۸  
۲۸

۱۷۵۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف	شماره ثبت کتاب
مترجم	۹۱۱۵۹
شماره قفسه ۱۵۵۸۲	



وای مری بالمعروف و نه عن المنکر و اصبر علی ما  
اصابک پنجم باید که بدان که امر معروف می کنند کار کنند  
تا بدان او و سرزنش نکنند و الا ان جمله نباشد که خدای  
عز و جل می گوید قوله تعالی اتاء مرون الناس بالبر

۱۵۵۸۲  
۹۱۱۲۹

و تنسون انفسکم می کند انس با مالک و خیر الله  
که بخوامر علیه الصلوات و السلام گفت اندر شب معراج مردمان  
دیدم که کبها را ایشان بناخن می بریدند من گفتم یا جبرئیل  
کدام کردند و نه گفت این خطیبان امت تو اند که خوامی برید  
لیها را ایشان گفت از آنکه مردمانی که فرمودند و خود می کردند  
چنانکه جبار رحمان خبر میداد اتاء مرون الناس بالبر  
و تنسون انفسکم و انتم تملون الکتاب فاما تعلون  
یعنی تملون کتاب الله و لا تعلون بما فیہ یعنی قرآن می خوانند  
و با حکایتها و روایات کار نمیکنند امام قضاویه ریح الله عنه گوید  
یاد کرد و آنها را که اندر نوریت نبشته است یا فرزندم مردمان  
میفرمایند تا مرا یاد کنند و تو مردمان را نمیشناسی و مردمان را  
بوی خوش میخوانی و تو از من همیکزیر باطل است آنچه تو بدانی  
ابو معاویه گوید با شما خویش که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم  
شما بریداشد و خدای عز و جل شما را راه رست میگرداند  
سکه بر شما ظاهر شده است یک سکه رختش و دیگر سکه  
جهان را مرد و شما بامر معروف فرمودن و از سکه هر کون قادرید  
و به جهاکون اندر سبیل خدای عز و جل قادرید پس کار کنید بدین راه  
رفع تر که بر شما پدید آید و شیخ دنیا بس با زدن کبر معروف





فرمودن را و نهی نکرد و چه اگر کسی را که از این خدا عزوجل  
نخواست و از آن وقت که در دنیا خدا را میخواست و دوست داشت  
کار کننده با ظلم و باطن در آن جهان او بفضله محبتش  
از همه جو و انصار انهم حسن گفت رضی الله عنه پیغمبر گفت  
عز و سلم که بگویند از دنیا خود را از زمین بر زمین گرفته اند  
بدست زمین بخدا عزوجل و جانشینش را و او را بگویند و از این  
پیغمبر علیها السلام چه اول که از معبودان است موافق کتاب  
باشد و عقول بگویند و موافق آن بما موافق کتاب و عقول است  
نید و از آیه دیگر گفت ولتكن منكم یعنی هر یک از شما جمعی معبود  
فرمانده باد و از منکر باز دارند و با داری که خدا عزوجل آن قوم را که  
معبود و کن و از منکر نمی کردن و بسیار داشتند بگویند  
بدین آن گفت كانوا يتناهون عن منكر فعلوه یعنی بپندارند از  
منکر نهی کردند و بپندارند و منع نکردند و از این آیه که این کردند  
و بعد دیگر باز فرمودند و منع نکردند و از این آیه که این کردند  
الوابستون والاضمار یعنی چنانچه بکارند عالمان و فقیهان این  
و قرآءات این عن قولهم الا لله المست  
یعنی از محض گفتن و از حرام خوردن و لبس ماکان و صنعون  
و اینان نهی کردند گوید رضی الله عنه چنان باید که ام معبود فرمانده

و انما

وز منکر نهی کننده اند سر فرماید تا نصیحت کند آید و بفرقت نگیرد  
بعد و تا توبه است دهند گان بر سبند و از نصیحت کننده گان باشد  
ابو دردا گوید رضی الله عنه هر که بر لور خوشی بنید و بداند  
اشکارا و بر از نشت که با شرم و اگر اندر سر بندش دهد او را  
که با شرم و اگر اندر سر او را بند محقق کند انگاه اشکارا بر فرماید و از  
اهل صلاح و اهل خیر بپایز خواهد تا او را از آن معصیت باز دارند و اگر  
اگر و بر از آن باز ندارند آن بد ایشان بر اهل صلاح غلبه کرد  
انگاه خدا آید و همه هلاک شوند قال احدنا جلیل احمد  
الربلی قال حدثننا ابو عبد الله قال حدثننا سفيان عن حماد بن اشعث  
قال سمعت النعمان بن بشير يقول سمعت رجلا يقول ان الله عليه الصلوة  
و السلام لم يعايركم في الصلوة و السلام مثل ملائكة جبرائيل  
خدا عزوجل و مثل کنایه گان و مثل معبود فرمانده و از منکر نهی کردند  
چون مثل سه مرتبه باشد که اندر گشته باشند چون میان در باشند  
و از تیشه بر گرد و خواهد که زیر پای خویش بپوشد یا ران او را گویند  
چرا سو را می کشی جواب دهد که جارفت سو را می کشم کون تا با تیشه  
باشم و آن بد ایشان بر آن گشت و سو را می کشم و بپوشد  
افکنند و من باشد بعضی یاران و گویند که مگذارید تا سو را می کشد که مگذارید  
و دهد هلاک کند اگر ایشان جمله دست و بگریزند و بگذارند و  
بر هر دو هم ایشان و اگر دستش بگیرند هم او هلاک شود و هم در آن  
ابو دردا گوید رضی الله عنه ام معبود فرماید و از منکر نهی کردند



و اگر نه خدای عزوجل امرش خواهند نمود حقیقه بر ایمان گوید که در روز  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدان خدا که من و جان من را بیاورم که امر  
مروفت کند و از من بگذرد و گوید که خدای عزوجل خدا را  
بر شما و نگاه دعا کنید و اجابت نماید ایم المؤمنین عطا  
طالب گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که خدا را  
من شما را را از بیم من کار سازند نعمان از ایشان دور باشد  
ابو سعید الخدری گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر یکی را بیند  
که منکر میکند بدست باز دارد و اگر بدست نتواند بزبان باز دارد  
و اگر بزبان نتواند بدل نماند باشد و این ضعیف ترین کاست  
از کارهای اهل ایمان یعنی گفته اند که امر معروف و نهی نهی  
مرامین است و بزبان مرعلمان است و بدل امر عاصی مردمان است  
و بعضی گفته اند شرط قدرت است هر که را قدرت آن است که هر وجه  
که خواهد باز تواند داشت و اجابت بر او که باز داند گوید امروز  
فرمانیده باید که قاصد از بهر خدای عزوجل کند و از بهر عز و جلال  
نه از بهر حمیت تا خوفی که تا خدای عزوجل و را بران توفیق دهد و نفی  
کند و اگر نه از بهر خدای عزوجل کند از بهر حمیت منزه را که خدای عزوجل  
او را مجذول کند که با جان رسید از جهت سلامت و نیز این است که  
از زمین حرام سورت نام چنانکه خدای عزوجل میگوید از لغت و نیت  
قوله تعالی انی مصاحرا الی ربی یعنی سورت طاعت خدای  
عزوجل عزیزی است که و نعمان از آنکه سورت سوره بقره که هر که  
بزمین باشد چون معصیت اندازد از زمین طاهر خواهد گشت

از بخار بهر خنوعی خدای عزوجل همچنان است که گفته اند که رسول الله  
خلیل الله و به محمد مصطفی علیهما السلام و اندر لغت رفیق ایشان  
و نیز خدا تعالی گفت و من یخرج من بیتة مصاحرا  
الی الله و رسولہ تعزید و که الموت یعنی از جوارش بری  
طاعت عزوجل و بر زمین نیست پادشاه که اگر همه ملک نام  
انگاه مرگش و از آنکه خدای عزوجل او را ثواب مهاجران دهد و بران  
مسلمانی که از خانه بیرون آید سور سبیل خدای عزوجل است که کند  
و باز سورت بقیه و هلاک خویش از هر کف و پادشاهش بگذرد  
و بر بدن ببرد و باز هرگز نماند و پادشاهش ببرد و پادشاهش  
مسلمانی که از خانه خوف بیرون آید به نیت حج کف او و اندران  
راه مرگ و از آنکه خویش از آنکه بخار خدای عزوجل او را پادشاه ثواب  
حجی باشد نویس عقبه گوید رضی الله عنه هر که بجزرت نتواند که  
اما و نماند به نویس عقبه گوید رضی الله عنه باک نشد اگر بر جبار باشد و بدل  
معصیتها و مردمان که عقبه گوید رضی الله عنه و عقبه گوید رضی الله عنه  
رضی الله عنه گوید رضی الله عنه باک نشد اگر بر جبار باشد و بدل  
باز و کون الله بدل سیده کند و خدای عزوجل از دل و میدان را  
که عقبه گوید رضی الله عنه و بعضی از صحابه گفته خون یکی مگر می بیند و تواند  
باز و کون سید بر گوید اللهم عقل ضاح او را ثواب  
معروف کنندگان بدینند کنند از عمر بن حارث رضی الله عنه از ابی امیه  
گفت رسیدم از ابی ثعلبه الخثعمی از بنی امیه قوله تعالی یا ایها  
الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من جنبل  
اذا هتدیتم گفت از نویس عقبه گوید رضی الله عنه از آنکه رسول الله

عقبه  
گوید



عليه واله وسلم برسيد من رسول برسيدم از نبوت گفت  
يا ايها النبي امر معروف و نهي نكرو و كن بهما و اجتنبا  
و اقبل من الدنيا و اقبل من الدنيا و اقبل من الدنيا  
يعني في حديث برويا و كه خويشتن را نگاه دارد كه از ستمها و باده  
است كه آن روزگار بغير اين چيز نرسيد كه مخالف كنار و شمشير  
نستواند كه نرسيدن و خويشتن را نگاه دارد كه آن روزگار بغير اين چيز  
كه شما امروز بر اين چيز برسند و حجت او را نور و حجت او را نور  
گفتم يا رسول الله نور اين چيزه عالم از اين چيزه نور است  
عالم از اين چيزه نور است رحمة الله عليكم برسيدم از امير المؤمنين  
ابي بكر الصديق رضي الله عنه اندر زماني كه فرمود يا ايها الذين  
امنوا عليكم انفسكم گفت شما بخوانيد اين چيز را و نبايد چاكي  
عالم ميكنيد و فرستيدم كه اين چيزه عالم عليه واله وسلم گفت سبح  
قومي نبايد كه اندر ميان اين چيزه عصيت كنند و آن قوم اين را  
باز نذرند الله و الله كه خدا عز وجل عذاب عالم بر اين چيزه  
از اين چيزه عالم عليه واله وسلم برسيدم از زماني كه فرمود يا ايها الذين  
عليكم انفسكم گفت اين چيزه نور است و ليكن چون به اينها رسيد  
اندر عملها طلب كنند نگاه هر چه فرستيدم و الله و الله و الله  
قال حدثنا ابو جعفر كه ادم گفت عليه السلام  
يا رب اليس يا رب من سخطك و عوطي فت انت نيت كه و لك از تو  
منع تو ام كه مگر تو نيت تو ندا آمد كه يا ادم سبح فرزند از تو رايد  
الله و فرستيدم برون موكل كنم تا از موكل اليس او را نگاه دارند ام گفت  
يا رب زيادت كن ندا آمد كه يا ادم چون نيك كنند يكي از فرزندان تو  
آن يكي رسد و تو مايم نيت تن بلكه آن رسد زيادت كنم و چون بدر كنند

بهمان يكي بدوي تو مايم نيت تن و بلكه آن رسد را با كه نم لوم گفت  
يا رب زيادت كن ندا آمد قوله تعالى قل يا عبادي الذين  
اسروا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله  
يعفو الذنوب جميعا ندا هو العفو الرحيم گفت فغفر الله  
عنه ملائكة جو كه با ستمها و خويشتن را نگاه دارد كه آن روزگار بغير اين چيز  
كنند حمزه رضي الله عنه نعم نعم الله عليه واله وسلم از موكل  
بهمان رسيدم نيت گفت من بخوانم كه مسلمان تو و بلكه اين چيزه نور  
فرموده است ملائكة مسلمان شدن باز مريد الله قوله تعالى والذين  
يدعون مع الله الها اخر و لا يقتلون النفس التي  
حرم الله الا بالحق و لا يزوجون و من يفعل ذلك فليكن  
اثاما و من اين چيزه نور رسيدم بركه و هم يعني شرك او لعنم و چون  
ناحق ريخته ام و زنا كه ام كه كوي ملائكة نيت نگاه اين چيزه نور  
اندا قوله تعالى الا من تاب من و حمل عملا صالحا  
فاليك يبدل الله سيئاته حسنات نعم الله عليه واله وسلم  
عليه واله وسلم در جواب نامه اين چيزه نور رسيدم و خويشتن را نگاه دارد  
و خويشتن نامه بر خواند جواب نامه باز فرستاد كه اندر زماني  
شرط است بگرداريد و فرستيدم كه ملائكة نيت نگاه اين چيزه نور  
يا نه نگاه اين چيزه نور ندا آمد قوله تعالى ان الله لا يعفو ان  
يشرك به و يعفو عن ذلك لمن يشاء نعم الله عليه واله وسلم  
عليه واله وسلم نوشت اين آيه و بسور و خويشتن را نگاه دارد  
جواب نامه باز فرستاد كه گفت اندر زماني كه هم شرط است و از موكل  
خويشتن را نگاه دارد و فرستيدم كه ملائكة نيت نگاه اين چيزه نور  
يا نه نگاه اين چيزه نور ندا آمد قوله تعالى قل يا عبادي الذين

ما



پیغامبر علیه الصلوات والسلام بنشینت بسور و حسی زنتا خوش  
اندر نیت بیج شرط یافت بمده آمد و تسکمان شد قال  
احضر الخلیل بن احمد بسور محمد بن عبد الرحمن سلمانی گفت  
چرا که در وقت میان بالهن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
نشسته بستم اندر دهنه از یاران محویر گفت من شنیدم از رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر که توبه کند پیش از هر که  
خدایی غرض حل توبه و در توبه و من گفت من شنیدم از پیغمبر  
علیه الصلوات والسلام یادگیری از یاران گفت من شنیدم از  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر که توبه کند پیش از هر که  
بیک ساعت خدا غرض حل توبه و در توبه و دیگری گفت من شنیدم  
از پیغامبر علیه الصلوات والسلام که هر که توبه کند پیش از آنکه جانش  
بخیزد آید خدا تعالی توبه و در توبه و قال حدیث محمد بن الفضل  
گفت که خدا غرض حل گفت بجا ره و در مذله و چون گناه کند توبه کند  
و امرش خواهد از من که خدام او و بیا حرم پس یار و دیگر باره  
کند و امرش خواهد نیز بیا حرمش بجا ره نه از گناه که در آن  
باز داند و نه از رحمت من توبه کند هر چند که امرش بخوبی بداند  
گواه باشید که حرام او و می ارزم و گناه پیش عفو کنم قال  
حدیث محمد بن الفضل غرر حقیقت برسی گفت پیش از شما محویر  
گناه بسیار داشت یک روز همی رفت و با خود تفکر میکرد  
گناهان که آنرا حاصل شده بود بار از سر شمایی بگفت ای محمد  
اللهم عفو انک هم در آن حال که من فرار از تو فرامی یافت که  
خدا غرض حل او و بیا حرم بدین تفکر و شیمایی که گفته بود  
محمد بن عبد الله گوید که محویر گفت که بمن خیانت رسید که نگاه

که ابراهیم

که ابراهیم پیغامبر علیه السلام بعرج بگذاشت تا بملکوت سمانا  
بر زمین نگاه کند بنده را دید که زنا می کرد ابراهیم علیه السلام  
دعا کرد پهلایک در خداوند غرض حل مر آن بنده را پهلایک گو باز  
بنده دیگر را دید که دغیر میکرد دعا کرد پهلایک در خداوند غرض حل  
مر آن بنده را نیز پهلایک که پس ندا آمد که برو یا ابراهیم سندان  
مرامیست بار و دست باز دار و پهلایک ایشان نیز دعا کرد که بنده  
من از پس گناه از سر بر برون نیست یا توبه کند توبه پیش ندرم  
باز نیت او فرزدان یک دیدارم که هر رستند و باز اهل  
شفاعت که باز نیت او در خوف و لرزه باشد فقہ گوید  
رضی الله عنه اندر پیش حزن و دلالت که شنیده توبه کند خدا از  
غرض حل توبه و در توبه پس نباید که بنده از رحمت خدا غرض حل  
توبه و در توبه که خداوند غرض حل با که گفت اندر نیت توبه که  
ان الله لا یبأس من ریح الله الا القوم الکافرون  
یعنی از رحمت خدا غرض حل توبه کند هر که کافران و اندر نیت دیگر  
گفت وهو الذی یقبل التوبه عن عباده و یغفر  
عن السیئات و یحیی من بعد عاقل توبه کند هر وقت و بخدا غرض حل  
بگوید و بر گناه و بر و یارفت بنده بنا بر چه باز کند از گناه گفت  
خدا غرض حل اگر چه توبه کند هر چه باشد و اگر چند بگناه باز کند  
و اگر همه در روز هفت بار بگناه باز کند چون توبه کند از هر آن بنا  
خدا آنکه ابو بکر الصدیق گفت رضی الله عنه که پیغامبر گفت صلی الله علیه  
و آله و سلم از حضرت آن بنا شد هر که توبه کند اگر چه بگناه باز کند اگر  
هر روز هفت بار توبه کند و پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم  
و الله که هر روز صد بار توبه کنم و بخدا غرض حل باز دهم



ایمرالمومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه وکرم الله وجهه گوید  
که چون شب از بغا بر صبح الله علیه و الله وسلم بشنیدی جز آنکه از آن  
منفعت یا فایز جز آنکه خدای عزوجل خواست و اگر جزوی گوئی  
ملا حدیث که هر کس کند شش و دهی اگر گوید خود را زشت گویش  
و راستی و حدیث که هر کس از ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت که بغا بر  
علیه الصلوات و السلام هیچ بنده نیست که ناپاک باشد  
آن آید است کند سگ و یا کبوتر پس هر کس نماز کند و از خدا عزوجل  
امرش خواهد بدیشک خداوند عزوجل آن بنده را بیاورد و پیشش خواند  
اینجی قوله تعالی و من یعلم سوء او یظلم نفسه ثم یتعذر  
یحد الله غفورا لهما قوله تعالی و الذین اذا فعلوا  
فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله و استغفروا  
لذنوبهم و من یعف و الذنوب الا الله امام حسن گوید  
رضی الله عنه که بغا هر کس گفت صلی الله علیه و الله وسلم چون خداوند عزوجل  
ابلیس لعن کف و بر آید پیشش خود و بر پیشش فرمود انداختن ابلیس  
گفت بغزت تو و عظمت تو که از فرزندان آدم جدا شویم تا جان  
از تن و با جد شویم تا جان در تن و دست و پایی که میماند  
تعالی گفت بغزت من و عظمت من که توبه را از بنده خود باز دارم  
تا جان و بر بغزه کلاه نرسد قاسم گوید از ابوامامه البلیغ  
رضی الله عنه که بغا هر کس گفت صلی الله علیه و الله وسلم فرستاده است  
راست امر است و بروایت امین است بر فرشته دست چپ  
بنده نیکی بکند و فرشته دست راست ده نیکی بپوشد و چون  
بنده نیکی بد کند فرشته دست چپ ده نیکی بپوشد و فرشته دست  
راست گوید و زنگ کن در بیت تن آنگاه شش یا هفت است

از روز و فرشته در یک کند اگر بنده توبه کند و درین ساعت از آن  
کناه برود هیچ توبه نپسند و اگر توبه نکند یکی بد توبه  
رضی الله عنه آن موفی آن جز است که بغا هر کس گفت صلی الله علیه و الله  
و السلام که توبه کند از کناه همچنان است که هیچ کناه ندانود  
علیه الصلوات و السلام التائب من الذنب کما ذنب له  
و اندر و است دیگر گوید چون بنده یکی کناه کند توبه کند تا دیگر کناه  
بکند آن هم توبه کند همچنان تا پنج کناه جمع شود پس چون یکی بکند  
و بر پنج یکی توبه کند و پنج دیگر بر آن پنج کناه بر آید و کناه  
فرستند پس آنگاه ابلیس بخروشد و گوید چگونه طاقت دارم  
با فرزندان آدم که هر چند چه میگویم در کار ایشان نیکی باطل نمیکند  
آن حدیث سیفان بن عیسان گوید که بغا هر کس گفت صلی الله علیه و الله  
و السلام بویی مغرب و است که خدا تعالی بیاورد ده است از هر  
توبه راهی آن در نهضت ساله راه است و با چهل ساله آن  
در کث ده است که هرگز نبسته نشود تا آفتاب از یور مغرب بر نیاید  
اندر آیه قول خدا است عزوجل انه  
اولی و ابی غفور یعنی خداوند عزوجل از بنده تائب است  
گفت این است که هر توبه کند آنگاه باز کناه کند باز توبه کند  
هم چنین آن بکند باز توبه کند خدا تعالی توبه او بپذیرد



حسن را بر سید مذ که عیون توبه کند انگاه کند و باز کند و باز کند و باز کند  
توبه او قبول باشد امام حسن گفت فی الله عن خیر شام اینک از خیر  
مؤمنان بعضی از حکیمان گفته اند که پیشتر عارفان پیشتر حضرت  
اول چون خدا را عزوجل یا کنند الله فخر کنند و بنایند و درم چون خدا  
یا کنند الله جعفر بنید و بکنارند سیم چون اندر صبح استیبار خداوند  
عزوجل بنکرید عزیرت گیرند چهارم چون اندیش شهور استیبار خداوند  
و از ان نفرت گیرند پنجم عفو خدا را عزوجل یا کنند شادمان شوند  
و ششم چون گناه خود را بکنند استغفار کنند و پشیمان شوند  
فقیه گوید ری فی الله عن خیر حیاتی ابی قال حدثنا ابو الحسن الفراء  
گفت امر المؤمنین فی خطاب فی الله عن خیر و فی الله عن خیر  
اندر آمد گریان رسول الله گفت علیه الصلوات والسلام یا عمر که چه  
گریان که عمر گفت یا رسول الله در مسجد جوانی را دیدم همی گریه سخت  
زار مرا از زاری و گریه تن آمد و دلم سوخت پیغمبر گفت علیه الصلوات  
والسلام یا عمر اندر آرا او را بنزد یک من عمران جوان را اندر آرا و بگو  
گریان پیغمبر علیه الصلوات والسلام گفت یا جوان چرا میگری  
جوان گفت یا رسول الله گناهان بسیار مرا میگردانند و از چشم خدا  
عزوجل همی رنسم پیغمبر گفت حیایا الله علیه و السلام هیچ بزرگوارتر  
خدا را عزوجل چنان گفت یا و الله رسول الله گفت هیچ بزرگوارتر  
جوان گفت نه رسول علیه الصلوات والسلام گفت پس هیچ اندیشه  
میدار که خدا را عزوجل همه گناهان تو بیا مرزد و گریه خند گفت  
آسمان و بهشت طبع زمین و هر چه بر روی زمین است

پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام گناه تو بزرگ است یا کریم  
گفت گناه من پیغمبر علیه الصلوات والسلام گفت گناه تو بزرگتر  
یا عرضش جوان گفت گناه من پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام  
گناه بزرگ تر یا کریم خدا را عفو خدا را عزوجل چنان گفت بلکه خدا را  
عزوجل بزرگ بجو گویند و رحمتش بیشتر از امریدن پس  
رسول علیه الصلوات والسلام گفت گناه تو بزرگتر از گناه من  
مگر خدای بزرگ انگاه پیغمبر گفت چنان که در آیه است یا رسول  
یا رسول الله من توبه یوم نیایش گفت یا نبی الله گویم با تو  
دختر جوان از انصاریان بود مرد آن مرده را کفن کردند سخت  
بیهوش و بگور کردند چون شب آمدند من اینجا رفتم و گور در حرم  
باز گفتم و کفن از او بر آوردم و از گور بر آوردم او را بر نهیدیم  
روزی بگردانیدم و بر رفتم چون مقداری رفته بودم انگشتر  
تن مرا غلبه کرد پس بار گشتم و با تنم رفتم که ایدم خانه که بخور  
بازن خفه کرد ایدم و چون فارغ گشتم بر سر گور بر ایدم تا بروم  
آن گشتر را دیدم اندر گور بر خاست و مرا گفت بزیان دفع  
و ای بر تو شرمنده ایست از خدا را عزوجل نرسیدی  
از ان روز که خدا را عزوجل بستاند و دوستم رسیدگان ارشم  
کارمان که مرا بر نه دست باز داشت و بر او کور پیش مردمان  
و چنین جنبیدم ام پیش خدا را تا قیامت چون پیغمبر علیه  
صلی الصلوات والسلام این سخن از جوان بشنید بر خاست و قفای  
آن جوان بگرفت و گفت یا فاسق چون دیر بر داشتی و نفی



با حق بیرون مشوا پیش جوان از رسول الله علیه السلام  
والسلام نوبید بیرون آمد با پشیمانی از گناه بزرگ خویش  
توبه کنایه و روز اندر یادیه نهاد و همی روید و همی گریست  
بر سر همی کرد با چهل شب روز دوان و زار کنایه می بود و توبه  
همی که بر تن خیش چون چهل شبان روز تمام شد از تنوی  
آسمان که و گفت ای خداوند محمد و آدم و حوا اگر من از امر زندگان  
پنهان بر خورم و یا لادن او سلب بیاکان ما و گرنه ام التشریست  
از آسمان تا مله سوزد و ملا بعد از آخرت که قمار ملک خداوند  
عز وجل دعا او و مستجاب که خبر شد را گفت برو بسو محمد رضا الله  
علیه و اله و سلم خبر شد بد سوی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
گفت السلام بقولک السلام هو السلام منبه  
السلام و الیک يرجع السلام گفت یا محمد خداوند  
عز وجل میگوید این طایق را تو افزیده پنهان بر علیه السلام  
نه که من که من خفا افزیده تو ام از افزیدگان خدا عز وجل را  
آن افزید که مرا افزید گفت تو روز حید هر بنده کان مرا رسول تو  
نه او خفا را روز حید بد گفت توبه بنده کان توبه می پذیر پنهان  
گفت نه که توبه می پذیرنده خدا است عز وجل خبر شد گفت خدای  
عز وجل میگوید بنده از بنده کان من توبه میگوید تو جو او را  
نوبید که از رحمت توبه آن بنده می پذیر چون من پذیرم  
پنهان بر صلی الله علیه و اله و سلم چون این سخن شنید  
از جبرئیل علیه السلام کس بطلب آن جوان فرستاد

یاد کن ص

نادر است

نادر است و یک رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اول و نذر توبه  
پذیرفتن جوان را بگفت جوان شد و مانده گویید رضی الله  
عاقل را باید که اندرین خرف فکر کند و عسرت کند و بداند که توبه  
زنا کند باز بنده کان بزرگتر آن که با هر دکان و جان باید که توبه  
محقیقت باشد همچنان که از آن جوان بود چون خداوند عز وجل  
اندر توبه که کن محقیقت خست گفت و جان باید که توبه بر قدر کند  
کنند خاسته می آید اندر آن که خدا را گفت عز وجل قوله تعالی  
توبوا الی الله توبه فوضوحا گفت توبه بوضوح است چنان  
پشیمانی خود و زبان استغفار کند و نیت کند که پیش من  
گناه باز نکند هرگز و پنهان گفت صلی الله علیه و اله و سلم که زبان  
استغفار کند بر خدا را قوس کون است راجع  
رضی الله عنهما گوید این استغفار و امرش خست به بسیار  
استغفار حاجت مند است یعنی زبان استغفار کند و بدل نیت کند  
که بدان گناه باز نکند از توبه نیت باشد چه توبه آن باشد که زبان  
استغفار کند و بدل نیت کند که هرگز بدان گناه باز نکند و جو  
توبه چنین باشد خداوند عز وجل گناهان و بر این همه پیام را که چه  
گناه بزرگ باشد زیرا که خداوند عز وجل در گذارنده گناهان است  
و رحم است بر بنده کان حق کند اندر بنده اسرائیل ملکی بود و ش  
آن ملک صفت عابد میگوید که چگونه با پرستش ملک اله عابد  
بزرگ خویش خاند تا با او صحبت کند و عابد بزرگ ملک اله  
یافت عابد را که گفته بودند و صفت که عابد ملک را گفت چه  
شد که تزیین به این جانب زینای تا از برکات فیاض تو محظوظ



نویم عابد گفت ایها الملک تو نیکو میگوی و لکن توبه کوئی که  
 اگر تو روزی بخانه اندر آئی مرا بیا کن که از آن خفته باز بر بیستی زاید  
 چه آید ملک چون این سخن شنید از عابد رو خشمگین شد از این  
 گفتار و گفت یا فاجر تو دلیر آن واری که پیش من چنین حدیث کنی  
 برو از من عابد گفت پس اکنون چه کوئی که خود انیت که اندر روزی  
 از من هستی با کنه به بنده و بر من خشم مکن و در روز خوشی  
 و روز از من باز مکن و چگونه از روزم رنوم و بر تو ایم که من کنایه ناکرده  
 تو بر من خشم می گیری اگر کنایه بکنم بکنم تا چه کنی پس رخسار  
 و از پیش ملک بیرون شد و باز جابر خویش رفت توبه کوید  
 رخص الله عنه کنایه بر هر رویت یکی میان تو و میان خداست  
 عزوجل و دیگر میان تو و میان خداست عزوجل توبه آن استغفار  
 گویند بزبان و پشیمانی و توبه بدلت و بدت کردن که هر  
 بدان کنایه باز مکن و چون چنین کند بنده از چهار چیز بزدنه که خدای  
 عزوجل ویران کند مگر چیز که از خواص است و است بانه  
 انگاه توبه اش منفعتی نکند تا آن فرایض اقصا نکند انگاه پشیمانی  
 خلود و اندر رخسار خدای تعالی سجده بفضل خودش بیاورد  
 و اما آنچه میان تو است و میان بدگان تو یک ضایع عزوجل توبه بخود الله  
 تا این که خوشی نکند و اندک بکند و حق برایشان یا بجای خدای  
 از ایشان و بعضی از تابعین گفته چون بنده کنایه بکنند و انگاه پشیمانی  
 کفو و ایم از بیم اندر رخسار بخوابد تا بپشت اندر آید بیک گوشه که  
 او را بد آن کنایه بکنند می نایه بهشت ز رفیع ابو بکر و اسطی  
 رحمة الله علیه گوید است که اندر همه کارها بیکونست مگر اندر

بنده کان امانه  
 که پیش تو میان

اول چون وقت نماز آید باید که بر فوری مشغول گردد و بکند و در وقت دوم  
 چون مهم میرسد باید که زود مشغول گردد مگر کندن سیم چون معصیت  
 بوجه آید از توبه باید که توبه کند و شتاب کند بعضی از حکمای  
 گفته اند که شتاب حق توبه بنده اندر چهار چیز است اول آنکه توبه  
 بر نگاه داشتن زبان از فضول و از غیبت و دروغ گفتن و د  
 و لون و حریم آنکه در دل نداند که با کسی حسد کند و نه عداوت کند  
 و سیم از یاران بد و کوفه و چهارم حرکت بیاد الله و برکنشها  
 استغفار خواهد و بر طاعتها بجهت کند بعضی حکما الله رسیده  
 که هر توبه پذیرفته را هیچ علامتی هست گفت علامتیش از  
 چهار چیز است اول خفیه از یاران بد بریدن و خوشی با  
 بایکسان برستن و حریم از معصیتها بر فزون و بطاعتها خفیه  
 پیش دست کرده اندن سیم همه شاد و دنیا از دل بیرون کردن  
 و غم لغزش بیرون نهادن چهارم خفیه و فارغ دیدن از آنچه با خود  
 سبحانه خوان کرده است یعنی دل با ندهد و روز مشغول نداند  
 و به آن مشغول باشد که فرموده اند شش و چون این علامتها اندر کسی  
 موجه آید از آنکه سها باشد که ضایع عزوجل در شان ایشان  
 فرموده است ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین و او  
 بر مردمان چهار چیز واجب است اول بدوستان گریختن زیرا که خدای  
 عزوجل بدوستان گریختن و حریم او را همه کس بد عایاد دارند  
 تا ضایع عزوجل او را بر توبه نگاه دارد سیم او را بیکس زدن  
 بکنند بکنایه که شتاب چهارم با ویرانش و خاست کند و همیشه با و



کنند و در چیزهای بزرگ و نهیدش و نیز خداوند عزوجل او را چهار مرتبه  
کند اول کنایان بیرون از دوش چنانکه گوئی هر گناه بکرده است  
هم خدا عزوجل چست کبر و شس و آنهمه بلاما نگاه و در دوش سوم  
ابلیس مسلط کند و و کلام که شیطان نگاه و دال و چهارم  
از بیم و هول مرگش بکش پیش از آنکه از دنیا بیرون شود چنانکه  
خداوند سبحانه و تعالی اندک کلام خویش گفت بتزل علیه  
الملا یسکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا لای خیر فی الایة خالک  
معدن گوید چون نیکان نایبان با ایمان بهشت اندازند با  
یکدیگر گویند خداوند سبحانه و تعالی ما را برائش گذر کون و غده  
که خداوند اید نیکان من شمارش بکند شیدا ما نگاه اش  
افزوده بعد امام حسن گوید رخصه الله عنه که بنوعی بر خطی الله  
علیه و الله و سلم مرزنی را رحم کون فرمود که سبک را گویند بهر آنکه  
زنا که بپس از آن زمان یافت رسول علیه الصلوات و السلام بروی  
نماز که یکی از یاران بر سید رسول الله رحم فرمود پس بر او نماز کرد  
بنوعی بر گفت علیه الصلوات و السلام آن زن چون توبه گویند  
گویند که اگر بنوعی باز زنا که بعد خداوند سبحانه آن توبه و ربه بد رخصه  
یعنی توبه پیش کفایت یعنی توبه کفایت بعد خداوند عزوجل است  
اگر چه گناهان بزرگ بود فقیه گوید رخصه الله عنه که بنوعی  
گفت صلوات الله علیه و سلم هر که مویش را بر زشت کند بنوعی  
پس از توبه آنکس محو کند و فاحشه باشد و بر خدا عزوجل است  
که مرا و هم بدان گرفتار کند یعنی هم بدان فاحشه که او که است  
تا او نیز همان بکند و هر که مویش را بجزی بر زشت کند از

بیرون نشود تا همان فاجعه گرفتار شود و نیز گویند  
فقیه گوید بزرگ که مویش را فسد آن باشد که عهد اندر گناه افتد  
زیرا که خداوند تعالی اندک کلام خویش گفته است و کوه الیکم  
الکفر و العسوف و الحصان الایة خداوند ما را بجز کرد  
معصیت بر مویش و من کرد و بنده و مویش معصیت بعد کند و  
لیکن اندک حال عقلیت اندان افند و چون توبه کرده باشد روانه  
تا او را بر زشت کند رخصه الله عنه که بنوعی توبه گویند  
عزوجل توبه و ربه بد کلام کرام الکاتبین فراموش کرد اندان  
خطائی و او بران مقام که گناه باشد بر او آن زمین نیز  
فراموش کرد اندان تا چون روز قیامت باشد بنده که اندر  
چیز بر او که هر تواند امیر المؤمنین عیسی ابنی طالب کم الله  
و وجهه گفت که بنوعی بر علیه الصلوات و السلام گفت بنیت است  
که بر کله عرش پیش از او بیند کلام علیه السلام چهار بار  
در این است قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و اعتق  
و عمل صالحا الله اعلم ی گفت من خدا را رزنده ام الله  
که توبه کند و بکند نو و کار نیک کند و راه رست گیرد

قال الفقیه رخصه الله عنه حدیثی قال حدیثا  
محمد بن احمد عن ابن عباس گفت بنوعی بر علیه الصلوات و السلام  
خداوند سبحانه و تعالی در توبه را بیا فریده است از آن که مغرب  
در این است بد و طبعی از هر یک کرده بد و با قوت و توفیق  
ان در جلیس است چنانکه او را بر هر چه بر او از آن و شتابان



از آن وقت باز که توبه کنیم ما نگاه اجل فراز آید و بیکر و به بدرست  
حالت و نیاز و توان بی توبه و فقیه گفت رحمه الله علیه بر هر  
مسلمانی و در جنت که هر توبه کند تا چون مرگ فراز آید  
اوران باید زیر که خداوند عزوجل بفرزند توبه و خاک  
گفت قوله تعالی قابل التوب و باز گفت و هو الذي  
يقبل التوبة عن عباده ويعفو عن السيئات  
یعنی چون توبه کنند و باز گردند بسوی خداوند خویش می آید و کند  
کند شهادت و توبه است که بنمایان توبه و بدل و استغفار  
کند زبان و هرگز بسوی کنه بارگشتن نخواهد من سخط و بید  
هر که ستم بارگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو  
الحی القيوم و اتوب اليه و اساله التوبة خیار عزوجل  
کنان و بر بامرند و اگر چه خند گفت دریا باشد اوب  
گوید از ابو قلابه که چون خیار تعالی ابلب یا لعنت که ابلب گفت  
بار من مملکت و تاقیات گفت و لوم بس گفت بعزت تو که جان  
اندر من بخ لوم باز از سینه ایشان بیرون نیامد یعنی تا  
جان اندر من و ریت و سوسم جمعیت خیار تعالی گفت بعزت  
تا جان اندر من بنده عزت عز تو اندر باز ندادم بس اکنون  
باید سزایت مهربانی خداوند عزوجل و رحمتش بر بندگان  
که بس کنه ایشان را مفرغی از خاک که گفت و توبوا إلى الله  
صیغاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون و نیز او پس  
توبه بدو سینه گفت ایشان را خدا که گفت ان الله يحب  
التوابين و يحب المتطهرين و غیر علی الصلوات والسلام

باختصار  
چندین

التائب من الذنب کما اذا نبت له کف توبه کند  
از کنه چنانست که کنه نبت مر او و مر او مر ایها المؤمنین علی  
ابن ابی طالب کرم الله وجهه طریقه و گفت من کنه  
گفتم یا ایها المؤمنین گفت توبه کنم و باز که خیار تعالی  
کنه باز گفت من توبه کنم و باز بدان کنه باز گفت باز  
توبه کن گفت تا کی بچنین کنم گفت یا انگاه که شیطان مانده  
یعنی همیشه گوید اندر من این قوله تعالی انما التوبة  
على الله لأن بن یعملون سوء یحمله الله ثم یوتو  
من قریب فاولیک یتوب الله علیه و کان  
الله علما حکما گفت جهالت عباد باشد یعنی هر که  
کنه بعد کند پس بر توبه کند خداوند عزوجل توبه و به بیکر  
و هر چه پیش از مرگ باشد ابو هریره رضى الله عنه گفت  
بغیر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم چون کسی کند بس کوبد یا  
کنه که گفتم مرگ یا مرز خداوند سبحانه و تعالی گوید بنده من  
از زنده کنه هم و قادرم هر که را که اگر خواهم بیا مرزم بیدار شدن  
میر بیا مریم بنده خویش را و از من از کلام من محفوظ است  
صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که ایشان پیشین رخصت نمودن  
ایشان پیشین کنه کردند و حالها برایشان حرام شد و چون  
یک از ایشان کنه کرد و دیگر روز بر او بار بیدار نشسته  
پیدا کرد که فلان جان کنه هر که توبه است چنین باز آید  
برائمانی محمد صلی الله علیه و آله وسلم آن که گفت و الله  
ایه گفته و قوله تعالی ومن یعمل سوءا و ینظر لفسده







بجمع و اوست معیتش چنانست یعنی آنکه بیکه خون کینه  
 و صغیره کند بر سر سینه از خدای عزوجل بدان وقت که معصیت  
 تو یک کند فاستغفر والد تو بجمعه و نیز از پیش او بگوید  
مرکز آن خوشتر و من یعفر الذنوب الا الله و هر که از  
کتاب آن مر خدا عزوجل و لعل یحی و اعلى ما فعلو و هم  
یعلمون و هر نباشند بر معصیت کسی آنکه معصیت کرده باشد  
 و دانسته باشند سعید زالی برده گوید از پیش از حق  
 شنیدم که بنوا میرفت صلی الله علیه و اله و سلم از پیش از حق  
 از خدای عزوجل و توبه کنیم روز صد بار و اندر بحر و دیگر گوید یا مردا  
 توبه کنید بخدای عزوجل باز که بگوید که خدای او صد بار توبه میکنم  
 چون کار بنوا میر صلی الله علیه و اله و سلم چنین بعد از آن  
 که خدا عزوجل گناه که گشته و ناکشته او همه اغریزیده بود  
 پس حال آنکه آن چگونه باشد که برایشان پیدایش میشد  
 که باز خدای خویش اندر هر وقت و در آن زمان که باستانغفار  
 مشغول میکردند تا بر نهند گوید اندر من ای خدای  
 عزوجل گفت بل برید ای انسان لیغفر اما ماله یعنی  
 آنکه هر گاه گناه را مقدم کند و توبه را تا آخر کند یعنی گناه بقدری  
 کند و توبه نمیکند ذالک ذکر الی الذکر و این  
 گفت این با این بند است هر چند که آنکه توبه است تا بیا  
 خاصه آنکه بنوا میر صلی الله علیه و اله و سلم از پیش از حق  
 عز گرفت یا رسول الله این خاصه او را داده است یا همه خلق را

رسول الله گفت علیه الصلوات والسلام او را همه خلق را  
 بنوا میر گوید از حسن شنیدم ریحی الله عنه که بنوا میر گفت  
 صلی الله علیه و اله و سلم هیچ بنده نیست الا بر او روزی و شنیده است  
 یکی بر دست راست و دیگر بر دست چپ ایستاد چون بنده  
 کتاب کند فرشته دست چپ فرشته دست راست را گوید بگویم  
 فرشته دست راست گوید بنویس یا هیچ گناه کند فرشته دست  
 چپ گوید بنویسم فرشته دست راست گوید یا هر چه کرد که یکی  
 ده بنویسد یا هر چه گناه بدیده پنج بنویسد و پنج بنویسد  
 بنویسم آنکه ابلیس کی بخروشد و گوید چگونه طاعت دارم  
 یا فرزند آدم فقیه گوید ریحی الله عنه از پیش از حق  
 القدر از ابوبکر باستاند خوشتر از ابو هریره ریحی الله عنه که  
 گفت بنی غار حقیقی با بنوا میر علیه الصلوات والسلام که در آن  
 از مسجد بیرون آمدیم زنی را اندر دست داده و مقنعه بر سر  
 افکنده و در ور بسته میگفت یا ابا هریره گفت هر کدام نزدیک  
 چه گویی مرد توبه یا بنویسم گناه تو چیست گفت زنا گفتم  
 و بدان مرد فرزند ای اندر شکم و او را ملاک گفتم ابو هریره  
 گفت ملاک که در خفیه او آن فرزند بدیدم و الله که ملاک توبه یا  
 آن زن چون این سخن شنید با یکی بگریه و بهوش بنفاس  
 رفت بر که ششم پس باز با خود گفتم رسول الله میان با هر ملاک  
 که فتوی دهم یا مردان بر خاستم بسوی رسول الله علیه  
 الصلوات والسلام گفتم یا رسول الله خوشتر زنی را دیدم  
 از من چنین گناه فتوی خوشتر از من او را گفتم چنین گناه

بنوا میر

از من



توبه نیت پنجا مرتبه گفت صل الله علیه و آله وسلم ان الله واتانا  
الیه راجعون و الله یا ایا هر بره هلاک کند و خونش را  
کجائی تو از من است که خداوند عزوجل همیگوید اندر کلام خویش  
قوله تعالی والدین لا یدعون مع الله العاخر  
لا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا  
یزنون الی قوله فاوایک یسدل الله سیاقه  
حسناات وکان الله عفورا رحیما ابو هریره گفت  
از تو رسول علیه الصلوات والسلام مروی اندم اندر کوهی  
همیگفت و می گفتیم که دلالت کند که مردمان زن که خوش  
از من بدینچنین کار فتوی خواسته بود و کوهی درین  
من می دوند و می گفتند ابو هریره دوازده شتر با من  
شد اندام هم بران جایی که دنده لغزش بیافتم و آن بول  
پنجا مرتبه علیه الصلوات والسلام اکاه کرد و خوش گفتم از زن که توبه  
است آن زن چون حدیث توبه از من شنید بخروید و بگوید  
از من در که آن زن را آمد پس من گفتم یا ایا هر بره هلاک کند  
خادم من گفتم که صدقه کلام از هر کفایت کند و اما اندر  
ایه که خداوند عزوجل میگوید قوله تعالی الا من تاب و عمل  
و عمل صالحا فاوایک یسدل الله سیاقه حسنا  
وکان الله عفورا رحیما بعض گفته چون ندیده که کند  
و بر همه نیکی کند همچنین گفته اند از این حضور فی الله عنه که  
گفت روز قیامت ندیده اند اول نامه خود بنکرند و معصیت  
بنیند و اندر لغز نامه بنه نیکی بنیند باز چون اول نامه یادند

توبه

پنجا مرتبه نیکی گشته بنیند و بخش رودیت  
ابو ذر الغفاری راجع الله عنه از پیغمبر علیه الصلوات والسلام  
در این معبر قول خداست عزوجل که گفته است فاوایک  
یسدل الله سیاقه حسناات و من گفته اند معنی در  
که بنده را از معصیت بطاعت گرداند و توفیقش دهد باجای  
بدر نیکی کند پس گفت و کان الله عفورا رحیما  
عفورا است هر کجا هر که پیش از توبه که است رحیم  
رحمت کند از پس توبه و اما بدان ابو هریره که هیچ گناه برتر  
از کفر نیست و در آن معنی خدا تعالی چنین گفته است قل للذين  
کفروا ان یتوبوا فیسئلوا الله ما قد سئلوا فیسئلوا  
کافران مسلمان شوند خداوند عزوجل کفر که شسته است آن را همه  
باز یکی آن پس مؤمنان باید بگویند و را که کفر با  
امام حسن گفته راجع الله عنه که پنجا مرتبه علیه الصلوات والسلام  
اگر یکی از شما خندان کند که میان آسمان و زمین بر خط  
توبه کند خداوند عزوجل توبه و بر بندید یزید القفا  
که ابو هریره ما را خطبه که بر منتر پیغمبر صل الله علیه و آله وسلم و اندر  
خطبه گفت که از پیغمبر شنیدم علیه الصلوات والسلام که گفت  
صلوات الله علیه که می ترسید است خداوند عزوجل خطاب کند  
روز قیامت مرا لوم را صلوات الله علیه که خبر کجای ندانید



خواستن بجا اول گوید یا آدم اگر نه انست که من دروغ زنا گفتم  
که ام و دروغ را دشمن دارم و نیز وعده و وعید که ام و بران  
و عیدت راست که گفتم که لا مل ان جفتم من الجنة والنار  
احصین و نه امروز بر همه فرزندان تو رجعت که هر چه گوید یا  
آدم امروز از فرزندان تو بچکس باشد از نیارم و عیدت  
کنم مگر آن را که دائم و اندر علم من است که اگر من او را بد نیارم  
که دائم و بر سر کار خویش باز گفتم و توبه نکند بیوم گوید یا آدم  
ترا حاکم که میان خود میان فرزندان تو بر چند نزدیک تر از تو  
تو بیکر هر که اگر در چند ذره بیشتر آید و بر آید بهشت و نیست یا آدم  
که من بچکس بدو رخ اندر نیارم مگرستم کار اند عار تو  
ریخ الله عنها که بنما بر گفت علیه الصلوات والسلام و بنما  
ست اول دیوان انست که خدا عزوجل بیا من تو هم دیوان  
انست که هیچ فرو نکند اما دیوان امر زدی انست که بنده  
بر من غفتم که بیا من بجز که میان و بر باشد و میان  
خدا عزوجل و خدا عزوجل او را بیا من و اما انکه بیا من دیوان  
چنانکه گوید خدای عزوجل و من بشیرک یا الله فعل حم  
الله علیه الجنة اما انکه هیچ وجه فرو نکند الله انست  
بنده بر دیگریستم که بیا من بکذا الله ما داد و انست  
ابو هریره ریح الله عنه گوید که بفرمود گفت صلی الله علیه و آله  
اندر قیامت بچکس باطل شود و همه حقها بجا آید و هر چه بگوید  
هر این تا بدان جای که گویند بی شاخ از کوسیند شاخ  
آورده و لوفه بستاند پس چنان باید که همه کینه خود کون

خندان از بخار بر آن کن که میان بنده و آن خداوندیست  
است که بیا من بفرمود و رحمت است چنانکه کند و  
خواهد و آن کنه که میان بنده کان باشد لا محاله و بفرمود  
و او را بفرمود و توبه کند و توبه کند و توبه کند  
در دنیا بقیامت نیکیهای و برستانند و بچکس و بچکس  
آمده است قال الفقیه حدیثی ابی قال حدیثا ابو الحسن القزاقی قال  
حدیثا عن ابی هریره ریح الله عنه عن رسول الله علیه الصلوات والسلام  
که گفت دانید از امریست مفکریست یا ان گفتند یا رسول الله  
مفکریست مردمان آن بیا که او را نه درم باشد نه دینار و نه  
صیاح و نه غفار بفرمود گفت علیه الصلوات والسلام مفکریست  
من انست که روز قیامت ما روزه و نماز بسیار باشم و کلمه  
خندان بسیار باشند و روزه شام دله بشود و یکی ز مال  
خویش بشود و یکی زخم بشود و یکا را کشته باشد از همه خندان و بنده  
اینهمه را از نیکیهای و برستانند و بچکس و بچکس  
بر کون و بر نشاند انگاه او را بدو رخ اندر آید و ما از خداوند  
خویش توفیق توبه خواهیم و نوار بر آن که نگاه داشت توبه سخت  
تراز توبه گفتند محمد بن سیرین گوید رحمة الله علیه  
بر تو یاد که از نیکیهای هر که باز بگذرد بر آن که هر که توبه کند و باز بگذرد  
بجست هر که از نیکیهای و برستانند و بچکس و بچکس  
پیش چشم دله ما بر توبه با افزایش و بر کشته تفکر کند  
و چنانچه با خولعه بسیار از خویش خواهد و خدا عزوجل و بفرمود  
که و بر توبه دله و توفیقش او بر توبه کون و تفکر کند که و بفرمود



ثواب بسیار است روز قیامت و هر که تفسیر کند از حدیث  
 گفتن مهر است از بدین بریدین و مهر کوبید که بود و از  
 ریح الله عنه گفت که گفتم فر رسول الله یا رسول الله خبر کن مرا  
 که اندر صحیفه بنی عمران چه بود رسول الله گفت صحیفه علی و آل و  
 یا ابا ذر اندر صحیفه بنی عمران از ریح الله عنه گفت که از همه گفتنها  
 شکفت ترا آنکه در یقین است بدو رخ و در سینه است از شکفتن  
 چگونه او را خندیدن آید و از شکفتن که از همه گفتنها شکفتن  
 ترا آن که بگوید یقین است و یقین است او را بعد بر آن سجاده  
 چگونه از هر روز از او خنده و در سینه است و ای شکفتن که از همه  
 شکفتنها شکفت ترا آنکه که در دنیا و بی دنیا و بی دنیا و بی دنیا  
 آن و بی آن چگونه دل با دنیا بسیار اندر و از شکفتن که از همه شکفتن  
 ترا آنکه که او را بهشت یقین است چو اکابر بر سینه بگو  
و بوسه لا اله الا الله محمد رسول الله  
 از عبد الله بن مسعود ریح الله عنه می آید که در اندر او می گوید  
 همی گشت که در هر فاستقان را وید که الله و خرمی خود را  
 و اندر میان ایشان مطهری سماح میکند و نام آن مطهری آن  
 روح می گفت با و از خوش و چنین از مسعود گفت چگونه خوش  
 آواز است او را از این مطرب اگر کتاب خداوند تعالی آن می گفت  
 در و اندر سر کشید و از اینجا بگذشت و زنون مطرب گفتند این  
 مسعود شنید و پرسید که این معنی کیت گفته عبد الله بن مسعود از این  
 و غیر علیه الصلوات و السلام بر سید الفان مردمان تعجب کردند  
 از حدیثی که چه گفت گفته چنین گفت که چون خوش است از این

خواند ۱۲

اگر کنی ریح الله عنه و حل خواندی از آن حدیثی هستی در دل  
 مطرب انظار خاست آن الت مطهری را شکفت و در  
 با عبد الله بن مسعود را در یافت پس دستار بکردن خود اندر  
 او کند و پیش عبد الله بن مسعود و از اندر کنار گرفت و هر دو بر سینه  
 است نادیده پس عبد الله بن مسعود گفت چگونه در دست دارم آنکه که  
 خدای عز و جل و بر او دست گرفته باشم و آنکس از آن  
 توبه کند با شکر و نگاه آن مطرب با عبد الله بن مسعود هم ریح الله عنه  
 چنانکه اندر علم امامی گشت تا نزد می رویت می کند در بسیاری  
 اجاز که در دست که زلفان از عبد الله بن مسعود و طایفه ریح الله عنه  
 و چنین و اینها از بر بسیار است کوبید ریح الله عنه که در دم  
 حکایت که اندر پیش اسرائیل زنی بود که کاره با حمال و بالمال  
 و مردمان آن زمانه بیشتر فتنه و رشده دهند و آن زن همیشه  
 در ساری خود بگذاشته و در دست و در ساری خود بگذاشته  
 در دست و اندر دست گاه بخت نماید و از زنی بسیار بسیار گرانمای  
 پوشیده بر این بخت نشسته و هر که بر در آن سر بر بگذشت  
 و نظیر بر و از اقبال بر و بر فتنه شد و هر که خلوت بخواست با او  
 ده و دیار زربا بخت تا این بی خلوت یافت یک روز عابد  
 از عابدان بنی اسرائیل بر در آن خانه بگذشت چشم عابد  
 درون خانه افتاد و آن زن را دید بر آن بخت نشسته بالمال و  
 عابد یک دیدار آن زن را فتنه شد و در آن بخت  
 چنانکه با آن خود مگر بسیار اندر بسیار امید و طاقتش از حدیث



خوشی را بزار بر بخواند تا مگر دلش فرو است به کونه نه است  
و برتر خفش قادر نماید از آن مردمان از حال آن زن بر  
مردمان او را باز بخواند از حال آن عظیم زین پرست و دلمان  
او را باز بخواند از حال آن زن عابد قماشها که درخت  
بفر و خسته ده دنیا را برست که و بیا در در آن زن و بار خور  
تا پیش آن زن نه و آن زن پیش آن زن بهند بفر و آن زن  
تا زب تو کیدی و دهند نگاه عابد و عده دلو که فلان وقت  
بیای عابد بوقت و عده بیا در در آن زن زن را دیدار است  
و پیراسته و بر خفته است عابد از در آمد بر آن تخت نشست  
هم بیلوی آن خون خواست که دست بر زن دراز کند خدای عزوجل  
بر درخت که و برکت آن طاعتها که بر درخت که و در آن درخت  
بدل عابد اندر اقامه و گوشت رویشی و گوشت که خدای عزوجل می بیند  
از حال را و از اندر حوام نبشت ام و در آن که همه کرد در آن خط  
گشت هستی در دل عابد اقامه آن زن در درخت که و گوشت رویشی  
گشته و دید گفت ترا چه رسید عابد گفت من از خدای عزوجل می بینم  
دستور داده ملا با بیرون تو هم زن گفت بسیار مردمان در آن  
اند تا ملا بیا بند و تو بیا فاشه چرا کام خوشی زانی عابد گفت ای  
زن من از خدای عزوجل می بینم و آن مال که بتو دادم نزد خدای  
که هم و بطوع خوشی ترا بخشیدم ملا دستور داده با بیرون  
تو هم زن گفت گویم که هرگز گفته ام زن گفت کجا باست وجه  
کدامی تو عابد گفت من از فلان دهم و فلان نام دستور دادم

عابد بیرون شد چون از نو یک زن گریستن گرفت و او  
و ملا گفتن گرفت و برتر خوشی لون گرفت آن زن بفر  
هو غیبید بهستی آن زن نیز آمد از برکت عابد با خوشی  
که این عابد با اول کنایه است که بگرد چند زن رسد و چند  
گاه است که این کنایه می کنیم ترسیده ام و از آن خدای که اوی  
ترسد همان خدای عزوجل است باید که از او ترس بیشتر باشد  
هم در آن ساعت آن زن توبه که و در درخت مردمان  
و خلقان اندر پوشید و در عبادت است و عابد از خدای  
تعالی آفرینست پس نگاه با خود اندیشه که که من آن  
مرد را بیایم باشد که مرا برنی قبول کند تا از عالم می  
آموزم و بکار دین ملوفت باشم و بکار دیگر به معنی بیایم  
بجایات پس نگاه بدید رفتن تا بطل عابد خدای مال بسیار  
با خود گرفت و از کتیر آن چند آنکه او را بکار باست تا خود  
که بطل او بیرون آمد با بدید عابد رسید و از مردمان  
دید پرسید که عابد کجاست مردمان به نو یک عابد  
که نزدی می طلبید عابد بیرون آمد چون زن عابد رسید  
روای حرف را بر نه که تا عابد او را بشناخت چون عابد نگاه که  
زن را شناخت و ملا آمد او را آنچه میان ایشان رفته بود  
با یکی بگرد هم در آن ساعت جان از در چند شد و آن زن هم  
بر جای خفته و ماند بان مال بسیار و گفت مردمان دیده را که  
من از بهر او اینجا آمده بودم اکنون و مردمان یافتن زن







کو هر چه خواهی کن که اندر بهشت نشو و در هر که مادر و پدر از تو خوف  
 کو هر چه خواهی کن که اندر جحیم نشوی هرگز فقیه گوید در حق  
 عنه اگر خداوند عزوجل حرمت داشت مادر و پدر و نگاه داشت  
 خویشان اندر حرمت خفیه با بکر و بدان وصیت نفرمود بطریق  
 عقل و اجتهاد ایشان را نیکو داشت و حرمت شناختن پس چگونه  
 باشد که خداوند عزوجل بکتبای خفیه با که است در نور است  
 و انجیل و زبور و فرقان و اندر همه کتاب که و همه بنوعی  
 وصیت که بحرمت داشتن مادر و پدر و شناختن خویشان و  
 خویش اندر خفیه ایشان است و خشم خویش اندر خشم ایشان  
 و چنین گویند که سوره ای است که خداوند عزوجل فرستاده است  
 اسم آیه است و باین سه امر سه چیز قرین است که اگر کسی  
 از دیگر خداوند عزوجل نه بدید آیه اول قوله تعالی اطيعوا الله  
و اطيعوا الرسول هر خدا را عزوجل طاعت و الله و رسول را  
طاعت نه الله خدا عزوجل آن طاعت از او نه بدید و هر که گفت  
قوله تعالی و اقيموا الصلوة و اتوا الزکوة و هر که نماز کند  
و زکوات ندید آن نماز از او نه بدید سیم گفت قوله تعالی  
ان اتقوا لی و لو الذین و لیدر این است که  
 پیغمبر علیه الصلوات و السلام لعنت کون مادر و پدر بر فرزند  
 چون که بی و مانی کند بملک کند و بریده گرداند اصل و ریشه  
 و هر که مادر و پدر را خوفد الله خدا را عزوجل و شنیده باشد  
 و هر که مادر و پدر را خوفد الله خدا را عزوجل چشم او پند  
 و هر که مادر و پدر را عیان آید می از ایشان که حق ایشان را

س امر

از خدا عزوجل دور ماند و بدو نف اندر خوف خدا بش هلاک کند بنوعی  
 بحسب الله علیه و السلام را رسیدند که از کاره که نام فاضل است  
 گفت نماز کند بوقت پس نیکوئی کند بجای مادر و پدر پس از آن  
 جهاد اندر سبیل خدا عزوجل فرقه سبجی گوید اندر بعضی کتب  
 چنین خوانند که نباید ترورند مسلم چون مادر و پدر حاضر باشد  
 پیش ایشان سخن گوید بکفر یا مان ایشان و نباید که اندر راه  
 پیش ایشان رود و نه راست ایشان و نه بر چپ ایشان مگر که چون  
 بخواند شایع است کند و بحرمت پس نیست ایشان رفته و می ماند  
 که از پس خداوند خویش بود چنین آمده اند که مؤمن سویی  
 بنوعی بحسب الله علیه و السلام گفت یا رسول الله مادر و پدر  
 کشته است و طعام بدست خویش در دهان وی می کشد و بر کوه  
 گرفته می برش شکوئی حقش گذاشتیم بنوعی بحسب الله علیه و السلام  
 و السلام نه از حدیث گذارده باشد و لیکن نیکوئی که باشد  
 بجای او خدا عزوجل را اندک کرد از تو بسیار و پدر هتام  
 بن عمره گوید از پدرش که گفت بنده است اندر حکمت ملعون  
 آنکه مادر و پدر را لعنت کند و ملعون است آنکه مردمان را لعنت  
 کند و نابینا را از راه بدهد ملعون است آنکه بی نام خدا عزوجل  
 سبیل کند و ملعون آنکه حیدر که میان زمین و آسمان مردمان  
 دیگر باشد بگوید اندک گفت بر مادر و پدر لعنت کننده آن باشد که  
 فرزند کار زن بر طریق کند و مردمان را بیازارد و مادر و پدر  
 و بر لعنت کند و نیز خبا که بنوعی بحسب الله علیه و السلام  
 بزرگ ترین گناه است مرد را که مادر و پدر را لعنت کند



که آن دختر خور از نا آفکنده با این سخن بخون بخوارده است و بفرست  
 سخن و بر بطلان قافله و زنی بر او حرام گفت و آن نو از مست خور داد  
 و می خوردن بهیچت برستند و گفت زیرا که آن نو فاعلی اندر کلام خوف  
می آید و جسی خواند و بنوعی از دور در خون ضایع که آنرا الحضر  
و المیسر و الانصاب و الاماز و جسی من عمل  
الشیطان و نیز خوف و اجتناب و جسی من المؤمنان  
 طلحه بن معروف گوید که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت  
 هر که می خورد از زحمان یا سکه یا خدای عزوجل شکر گرفته باشد  
 و هر که شب بخون بخواند یا سکه یا خدای عزوجل شکر گرفته باشد  
 تا باطل و ایم  
 گوید رضی الله عنه بخوارده خون  
 و بگوید که کینه و عیب محبت از دایره انگاه که بخوارده باز کند  
 اگر و پیش از قبله نکرده باشد یا بشنیده باشد  
 انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغمبر گفت علیه السلام  
 که خدای عزوجل می فرستد از راه محبت را و رحمت را بر همه  
 عالم و بفرستد سلام و معارفها و مزایمها را از بار و طینت  
 گردانم و بفرستد سلام و محبت را از دست برستان و خوار  
 همه را باز دارم و قسم با آنکه با خدای عزوجل بفرستد و جلال خود  
 گفت هیچ بند  
 و بدین خدای که گفتی و فرستد  
 که بیافتم اندر تو ریت می راجد که میست و بفرستد و بگوید  
 گفته و بل الشارح للحضر و ای مری بخواره و حجت

صغره ص

از عمار

بر خدای عزوجل که بخواره را بدم در زحمان خوراند که چنین  
 است که گفت که خدای عزوجل برو قیامت گوید که اندان که بخوارده  
 و بشنیده اند و دنیا و سماع بشنیده و بگوید و ملا می بخورند  
 اندر آید و بشنید و بهیچت و بر تو دهن است بشناید پس انگاه  
 آید با خوشنیکان بشناید و بشنید و بشناید و بشناید و بشناید  
 بشناید که از بیم من امن شد و باز اندان رسیده  
 گوید پیغمبر بن سید گوید و قیامت همان که ندید و بدان محارفات  
 چون بخانه اندر شد و از خنیاگران شنیده از خنیاگران گفت  
 از این است که رضی الله عنه شنیدم که او گفت او از سر شنیده  
 خنیاگران اندر دل نفاق رویانده و بخانه انگاه رویانده  
 در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نزد من حلیب  
 حاکم مروی گفت که از بلاد شام از جانب امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 و در آن بلاد امیر فیه و مرکب هر خولون شد و نزد من  
 مدید و چون از افعال و معیبه ایشان خبر و ارگشت ایشان تل  
 باز داشت و استغفار خوف که چرا می خوردید که ام الحیا است  
 و کلمه به شرف است و خورنده او مستوجب عذاب و عقاب  
 انگاه ایشان گفته اند می حلال است و حجت او گفته و گفته  
بر خدای عزوجل گفت لیس علی الذین امنوا و عملوا  
الصلحیات جناح فیما طعموا و ازید نامزد است نزدیک  
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که از مردمان چنین می گویند و میگویند

کلمه



اکنون تو بسوی علمه نور و نیکو بای تواند گفتن گفتار کلام الاله  
الا الهات به لقب که مادر علمه بنیم حضور حق عز و جل و  
بدل از او خوش نصیبیت بلال گوید ریض الله عنه بزرگوارم چون  
بنزدیک علمه رسید او از او پرسیدم که میگفت استشهدان  
لا اله الا الله وحده لا شریک له و استشهدان محمدا  
عبد و رسول له در رفتم با یاران گفتم که از ناخوشنوی  
مادرش بود که زیارتش را میگوید و از شهادت مانده بود  
اکنون مادرش خوشنویست زیارتش بگفت و ما شهادت می آید  
پس باز گفتم و رسول اعلی الصلوات و السلام از کت دین زیارت  
و شهادت اولون او فرموده و علمه همان روز مرد و  
پنجمین علیه الصلوات و السلام بیامد و بنوعی با غل بدلقی  
گفتن گفتند پنجمین علیه الصلوات و السلام برو نماز که و بگویم  
چون در کور گفتند بنما بر صلی الله علیه و آله و سلم بر بار خات و گفت  
یا مفضل المهاجرین و الانصار هر که زن خوفه بر ما خوف کردند  
لغت خیار غر و جل بر او را و خیار غر و جل از و نه فریضه بدی که  
و نه طاعت و این عباس ریض الله عنهما بود در آنست که خدا تعالی  
گفته است قل تعالی و قضي ربك الا تعبدوا الا اياه  
و بالوالدین احسانا یعنی خیار غر و جل بنوعی تا آخر از وی  
که را بخیر بگویند و از الله معصیت کسی را توان نیز نکرد که خدا عز و جل  
فرموده است ان کنتم تحبون الله فامروا بالعدل و احسانا و اما انتم فمروا  
بما یصلح عندکم که بگویند و از او دیدار و در راه و مهربانی کنید

برایشان به آنکه به پیری رسیدند و زاد برایشان برآید و در تعالی  
احد هما و کلاهما یکا را از ایشان در یابید یا هر دو را تو تعالی  
فلا تقل لهما اف در شیخ و اف مکنید برایشان و انیتان را  
گویند و نیز گفته اند چون پیر شوند و زاد برایشان برآید و حاجت شوند  
بهول و غایب بر رفتن ایشان بخوبی بگردید که ایشان بول و غایب  
نمایند بر گرفتند اند بنوازش و خندان و هرگز او را ترش نگفتند  
نکردند و برورشما اف گفتند شما نیز امر و زاف مکنید بخوبی که ایشان  
آن روز اف گفتند پس گفت قوله تعالی و لا تسهرهما  
و قل لهما قولا کریم یعنی برایشان بچری و نرمی بانشید  
و کردن کش و مکر و جبار میباشید و پیش ایشان دلیل و ترش  
و بیچاره بانشید قوله تعالی و قل رب ارحمهما یعنی چون  
امرش خواهند از خدای عز و جل ایشان را یعنی و چه فرزندند  
حق ایشان شناختن از پس هر کس آنها کند اندر زندگانی خوششان  
بر فرزندان و جنت و حق زندگانی است که شما ایشان را دعا کنید  
و امرش خواهند از پس هر نماز و نیز گفته اند در نماز و قل رب  
ارحمهما یعنی و جنت بد فرزند که امرش خواهد از خدای عز و جل  
زندگانی و هم از پس هر کس ایشان و بگوید رب ارحمهما  
یعنی صبیحنا یا خدای بخیر برایشان خدای که در حال او  
و خود را را به پرورنده تا بزرگ شدیم یا رب تو مکن ما شایسته ایشان

اف







میرانیدن نور شما باشد که هر سه شستن شما بجز هر سه شستن بد  
 توان باشد <sup>برای شستن</sup> مرد در این سه مسلم بود بر غیر علیه الصلوات والسلام  
 و گفت یا رسول الله ما رو پدر من محمد اندکی از ایشان هیچ نیکی نمی  
 گفت گفت توانی مرا نشانند از خدا بر عزوجل امرش خواهی و عدای  
 ایشان و فاکنه و هرستان ایشان که گرامی دار و با خوشیانی و بند  
 بر رحم بودند تا تو ای و الله اعلم  
 قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا  
 ابراهیم بن یوسف قال حدثنا معاویة بن الحسن بن عمار  
 بن طلحة عن ابي هريرة رضى الله عنه که یغفر کف علیه الصلوات والسلام  
 و زنده بر پدر است حتی که اول چون از مادر جدا شد نام میگویند  
 دیگر چون عاقل شود قرآن بیاموزد و چون بالغ شود زن و دهش  
 که اند که مهر بر سر خود پیش امیر المؤمنین عمر اولی  
 رضى الله عنه گفت یا امیر المؤمنین عمر رضى الله عنه روزی که از زن  
 که و گفت نترس از زن از بی وفایی که ناید که حق پدر بر فرزند  
 چنین است و چنین بسیار است آن فرزند گفت یا امیر المؤمنین  
 حتی فرزند بر پدر هیچ چیز نیست امیر المؤمنین عمر گفت هست  
 اول آنکه زن خود مایه نری آنکه میشد از هر چه و میکرد از اصل  
 بزرگ و اصل و نسبت فرزند و بدان سرزنش نباشد هر نام  
 فرزند نیکنامند سوم قرآن بیاموزد و پس یا امیر المؤمنین که ما را  
 نکریده است از اصل بزرگان و ما را می شنید و او را به چهار صد  
 درهم خریده است و نام من جعل که است یعنی سر کن دال و ایست

از قرآن حرفی نگوید و نه است امیر المؤمنین عمر رضى الله عنه روزی  
 پدرش که و گفت تو نیکی می کنی که بپر م بی وفای است و ملاهی  
 از اردخت تو او را زنده خمر از حق بیرون شو  
 فقیه گوید رضى الله عنه از پدر خود شنیدم که مو حکایت از آن  
 که که و از عالمان هر چند که او گفت که و فقیه نور الله فقه را  
 و گفت ای فقیه بپر دارم ملازم و در دهنده که فقیه گفت  
 سبحان الله بپر پدر را چگونه زنده گفت نزد ملا و تحت دهنده  
 که فقیه گفت بپر را علم و لو است و تحت گفت که کار خود  
 پدرش گفت کن و در فقیه گفت استم که چرا از دنیا داد  
 که پیرت بر خاست و گزشت خواست رفت بر خیز و گزشت  
 در پیش میراند و یک از پس قیام و بر میرفت و پیرت قرآن  
 که بخواند و بخیر قرآن بر تو نیکیست و در خوش آن از خوش غافل  
 گشته بود در آن وقت تو پیش امیر المؤمنین که تو یکی از این  
 کا و ای که از آن که شکرم خدا که که سرست است و نام است  
 گوید پسری را دیدم که پدر خود را میزد مردمان آنجا که آمدند گفتند  
 چه شده است که پدر خود را میزدی پدر گفت دست باز دارد این  
 پسر که منم بدین جای که که پدر خویش را میزد بفرمود خدا عزوجل  
 بدین حال میباید که بعضی از علمایان گفتند هر که در مادر  
 و پدر عاقل شود که از فرزند آن خوش دارد بنید هر که در هر یک  
 منع و دست بکند هر که حاجت خود رسد و هر که با اصل خود مدار نکند  
 که شستن خود امام شعبی گوید که یغفر کف علیه الصلوات

منکر است  
 منکر است



والسلام خذ عروجل بدان پدر رحمت کند که هر فرزندان بر سبکوی کوفت  
بجای و بر بار بکند یعنی و کارهای نیکو باید که در آن کار ترسد و بکند  
بی فرمای که باشد چون بی توانی کند جهت آن در عروجل خود  
بعضی از بزرگان مر فرزندان خود را کار نیکو میزد و چون  
بجایز حاجت بود و دیگر آنکه فرمودند مردمان از ایشان پرسیدند  
که چرا مر فرزندان خود را کار نیکو میزد گفتند سر سیم که فرزندان ما آن  
کار نیکو میزدند و ما عاصی شویم و مستوجب لعنت گویند و ما فرزندان  
خود را با تشنه در توانیم دید  
رحمة الله علیهما که تمامی مرورت بکوی کوفت بجای مار و پدر  
و پوستان رحم باخوشتان و کلامی در پستان با اهل بدست فرزندان  
و در خونتین نگاهداشتن و مال از وجه حلال بدست آوردن و در آن  
نقیصه گویند اندر سبیل خذ عروجل و صدقه دلون و زبان خود  
نگاهداشتن و خانه خود را در دستن یعنی از پس کار خود چون  
و با اهل فضول کم نشستن و بفرمود گفت صلوات الله علیه و سلم چهار  
چیز از سبک تختی محبت اول آنکه اهلش موافق باشند دوم  
دوستانشان با راس باشند سیم فرزندان سبک باشند و فواید  
برادر چهارم روزنش در شهر خویش باشد نزدیک فاش  
گوید که انس بر مالک گوید بر فیض الله عنه هفت چیز است که همیشه  
فرزندش روانست در حال زندگانی و مرگ اول آنکه کسی مسجد  
نیا کند مادام که مردمان نماز روزگار کنند فرزندش روانست دوم هر  
جوی آب کند مادام که آب در جوی روان باشد فرزندش  
روان باشد سیم هر که چشمه آب بیرون آید هر چند آبش بی برز

خز و منش روانست ششم هر که مصحف نویسد مادام که در آن  
مصحف بنشیند فرزندش روانست هفتم هر که فرزند از او سبک باشد و از  
او دعا کند و او از خذ عروجل امرش خواهد یعنی چون فرزند سبک  
و مار و پدر او را علم و قرآن آموخته باشند مادام که آن فرزند  
زنده است و قرآن بنشیند و انشا الله دعا میکند انشا الله فرزندش  
روانست بی آنکه از خود فرزند هیچ کم نشود و اگر فرزند را علم و قرآن  
آموخته نباشد و فق آموخته باشد پس انشا الله همچنان بخشد  
که فرزند سبکی آنکه بزه فرزند هیچ کم نشود در و خزان هر روز  
عنه ایینه صلوات الله علیه و سلم انه قال اذا مات ابن ادم  
انقطع عمله الا فی ثلاث صدقة جاریة و ولد  
صالح یدعوله و علم ینتفع به موبه و الله اعلم  
بالصواب قال حدثنا ابو القاسم  
عبد الرحمن بن محمد قال حدثنا فارس بن مردويه قال حدثنا  
عنه ای ابو یوسف انصار بن ریح الله عنه که گفت وقت اعزای بر مر  
علیه الصلوات والسلام در راه پیش آمد و همراهش رسول الله  
و السلام گرفت و گفت یا رسول الله خبر کن مرا بین خبر که نیست  
نویس که داند و از خود نه هر کند که بیغایر گفت علیه الصلوات والسلام  
یا اعرابی خذ عروجل یا پیرت و برادرش که بیاورد و بیکر باریابی  
و ده خود کورت را داده دارد و رحم پوستان دار قال حدثنا  
الحاکم قال حدثنا ابی محمد عبد الله بن الرضی عن عبد الله بن ابی اوفی

عنه



قال كنا جلوسا عنده عرفة فقال النبي صلى الله عليه وآله  
لا يجل من امشي واطعة الرحمن الا قام غدا خرفت  
ورثا نكاه عرفة نشت به يوم يغفر كف عليه الصلوات والسلام برند  
رحم را حلال ميت الله بر خضر و از میان ما بخت بر نجات الله مودی  
از انصاریان در کناره حلقه بود خاست و از غبار رفت و زمانی بود  
آمد بغیر علی السلام آن مرد را پرسید که تو چه رسیدی بیک ازین  
حلقه رفت مگر گفت یا رسول الله چون از تو این خبر شنیدم خالو  
بود از آن خبر شد بود سخن از یکدیگر بریده بودیم بسوز و بر رفتیم  
که او بود مرز که هرگز نبرد یکدیگر میان ما و نه کار است که آمده گفتیم از این  
آمد ام که رسول خدا برین گفت در باب رحم بوسن اکنون آمده ام تا  
استی کنم خاله زنک است و ملود عاکه و من نیز او را دعا کنم و باو  
آشتی کنم و باز گشتم بغیر گفت علی الصلوات والسلام است  
نیک گوید و آمد برین و بدین خدا عز وجل که بعد راست و مسلم  
نفرستد رحمت خود بر تو که میان ایشان قاطع رحم باشد  
فقیه گوید رخص الله عنه که درین خرد لیل است که از خوشی او  
بریدن کنایه بر آن که زید که خدا عز وجل رحمت خود باز و الله از او  
و از آنکس نیز که گوید که گشت به با و چون چنین باشد و است  
بر مسلمانان که برین رحم تو به کند و امرش خواهد از گشت به  
از پس آن رحم بوسن از آنکه بغیر علی الصلوات والسلام اند  
اول پیدا کردیم بوسن بپنده بهشت بود یک کند و از رخص  
خود کند و بغیر گفت علی الصلوات والسلام هیچ کرد از این که بود

افور و در جب نگویم مگر رحم بوسن را هیچ کند هر خدا عز وجل  
عقوبت شغیل کند در دنیا با آنکه باقی باشد رشتن خدا رحمت  
مگر شتم کون را و رحم بریدن را قال حدثنا ابو القاسم غفر له  
بن محمد قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا زید بن روثان  
عنه حبه گفت بمهر بسوز بغیر آمد علی الصلوات والسلام گفت  
یا رسول الله و باقی ایشان خویش می بودند و ایشان ازین  
همی برند و من غفوی میکنم ایشان و ایشان برین شتم می کنند  
و من بجا ایشان نیکوئی میکنم و انبیا بجا رفت بدر میکنند  
چه کوی مکافاتان کنم بغیر گفت علی الصلوات والسلام  
که نه زیرا که چون ایشان بدر کنند تو نیز مکافات کنی بعد از حله  
خبر دوست باز داشتند باشد انگاه همه خبر شود و تو بانی  
فضل کن و خویش بودند که خدا عز وجل نه غفیر و رحیم باشد  
ما دام که تو بجای ایشان ازین شتم کنی که است خیر  
از اخلاق بهشت است و این سه چیز نیای مگر در عیان  
اول نیکوئی کون بجا آنکس که بجا تو بدر کنند و هم غفوی کون بران  
کس که با تو شتم کند سیوم هدیه دهی و انبیا که از تو باز دارند  
خویش قال حدثنا ابو القاسم قال حدثنا فارس بن  
مرویه قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا اصم بن حوشب  
عن ابی سلمان عن ضحاک بن مسلم عن تفسیر بنده الله قوله



بسم الله ما يشاء ويثبت كفت چون تو دم رحم بونده  
باشد و از عمر و درسته روز نبش نمائده باشد خدا تعالی را  
در عمرش بفراید و اگر کور رحم بونده باشد و از عمرش نبش  
نمائده باشد خدای عز و جل عزا و درسته روز باز آید  
توبان رخصه الله عنه گوید که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم  
نقدیر خدای عز و جل هیچ چیز نمیکند مگر دعا و عمر و هیچ  
چیز زیادت نکند مگر شکر کون با خوشی آن و تو هم هیچ از روزی  
خوش محروم نمائند مگر به گناه کون و از عمر رخصه الله عنه گوید  
هر که از خدای عز و جل تبرسد و رحم بونده والعمرش زیادت  
و مانش بسیار شود و اینش در ستم از نوند فقه گوید صلی الله  
عنه و آله در زیادت شکر در بعضی بر ظاهر خرفند و گفتند  
هر که رحم بونده والعمرش زیادت شکر بعضی گفتند شکر  
برای آنکه خدای عز و جل چنین فرمود در کلام خویش قوله كما فاذا  
جاء اجله لا يتاخر من ساعة ولا يستقدم  
و لیکن مع عمر زیادت آنست که از پس مرگ تواب نبوسند هم  
چنانکه پیش از مرگ همه خلق او را نیکو گویند و چون چنین باشند  
پنهان باشد که عمرش زیادت کرده اند سعد گوید  
قناوه گفت رخصه الله عنه بما خانی رسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
گفت از خدای عز و جل تبرسد و رحم بونده دارید که از دنیا بفرار

مهم

شماره در دنیا و بهتر است در آخرت که در دنیا شمارا برکت است و در  
آخرت امید مغفرت گفته اند هر که را خویش با و زیادت  
آن خویش برود و از مال حق با و مرگ نکند خویش برده باشد  
پس اگر بخندد و یا مانش نباشد کوزیارت نشان کند  
چنانکه پیغمبر گفت عليه الصلوات والسلام افنوا السلام  
واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل  
والناس نیام میمون بر منم که گوید رحم بونده  
هر چه بدی با و درسته چیز کافرا و منم که نیت اول  
اگر کسی عید کند و جبالت که آن عید را فاکند اگر باشد محرم  
زیرا که عید از بهر خدای عز و جل محرم هرگز امانت دهند و جبالت  
بر فرد که آن امانت کند الفکر کافرا باشد او را در یاد که کافرا باشد  
یا محرم کتب الله جبار گوید بدان خدای عز و جل که در یاد از بهر است  
شکافست که اند نوریت نبشت است ترس از خدای عز و جل  
کن با ما و رحم بونده با خویش آن تا در عمر تو زیادت کنم و آنچه  
خواهر بر تو است آن کنم و آنچه نخواهر از تو باز دارم و خدای عز و جل  
فرمود است رحم بونده و به چند جبار در کلام مجید فما اعد  
که و اتقوا الله الذي تساءلون به و الارحام یعنی بر  
از خدای عز و جل که حاجت بدو میخواهید و الارحام یعنی به بر  
بیمبر از رحم بریدن و دل بر رحم بونده دارید و از دیگر برید



وینر گفته است و آت ذی القربی حقده یعنی حق است آن  
از ایشان باز دارد از رحم یوستن و بجای ایشان بگوید که  
وینر گفت در مرتبه قوله تعالی ان الله یاء صبر بالعدل واما  
حسان و عدل در مرتبه توحید خواهد و شهادت که اله  
الله و فرمود بگوید که ن بامردمان و عفو کردن ایشان که  
قوله تعالی و آت ذی القربی یعنی رحم یوستن با فون ن  
سے چیز نفوس آنها از سے چیز نمی که خاک که گفت قوله تعالی  
وینعی عن الخشاء والمنکر فشاء معصیت با و منکر  
آن باشد که اورا اندر سنت و شرف نشاند قوله تعالی و انبی  
یعنی شتم کردن با نر غیظ که لعنکم تذکرون انیت  
آن سے چیز که شما را بفرموده و از آن سے چیز که هر که عثمان  
مطعون گوید رنج الله عنه که فرمایند علیه الصلوات و السلام  
درست بگویم و من مسلمان شدم مگر از روز او بزرگ همیشه پیغمبر  
علیه الصلوات و السلام بود با سلام بخواند مسلمان شدم و دل  
با سلام قرار نمی گرفت تا یک روز بنزد یک پیغمبر صلی الله علیه و آله  
نشسته بگویم و پیغمبر با من حدیث میگوید و در میان حدیث  
روزی از من بگوید و ملا جان نمود که بگوید و بر کس دیگر است که  
با رسول الله علیه الصلوات و السلام حدیث میکند تا یک ساعت آنها  
روزی بگوید که و می گفت جبرئیل علیه السلام له فبما و این

اول گفته

اول گفته است گفتیم که ام آیه یا رسول الله گفت قوله تعالی ان الله  
یاء صبر بالعدل و الاحسان و ابتاء ذی القربی  
وینعی عن الخشاء والمنکر و البغی لعنکم تذکرون  
وینر گفت و شتم بامردن ایشان و ایمان و عدل حق قرار گرفت و از آن  
رسول بر حاشتم بپوشیدم و ابو طالب آمد گفت یا ابو طالب  
بنده بر لور لور تو بگویم که گفت که ایشان جبرئیل است و فرمود  
ابو طالب گفت شما هر چه می خواهید صلی الله علیه و آله وسلم متابعت کنید یا هر چه  
و راه راست باشد و گویند یا که گفت و الله که بر لور لور من فرمود  
شما را بیکارم اخلاق اگر راست دعوی میکند و یا دروغ یا راست  
بخیر میگوید پس از حدیث ابو طالب پیغمبر علیه الصلوات  
و السلام رسید در اسلام آوردن و طمعش بیاورد و  
با سلام خواند و می آید و مسلمان نشد خدا عز و جل ایشان  
زندان قوله تعالی ان الله لا یهدی من ارجبت  
ولکن الله یهدی من یشاء و خدا عز و جل یا که در این  
بر رحم یوستن و در آیه دیگر گفت قوله تعالی ان نفسا  
فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولیک الذین  
لعنهم الله فاصدهم و اعی ابصارهم یعنی آن  
رحم ببرید بنده خدا عز و جل گفت که ایشان و ایشان که کور کردند  
چشمین گویند چون خدا عز و جل رحم بیاورد او را گفت یا رحم



رحیم و تو رحم رحمت از آن کس بهرم که از تو برود و با آنکس به  
پوندم که با تو بودند حسن بصری رخصه الله عنه گوید چون در  
علم بر ظاهر کند و عمل ضایع کند و در سینه شان بر زبان با  
و دشمن بدل و بریدن که نداد خوشان خدا عزوجل را تان  
لعنت کند و ایشان را کور کرد اند فقیه گوید رخصه الله عنه  
گفت از محمد بن حماد بن عمار بن خازن که الطوبی از حادین  
نحی البکر از نحی بن سلیمان گفت که بکلمه بنزدیک با همور فقه  
از اهل خراسان و میور بار بار و مردمان برور اما نهها اندی  
روزی بر میور بیامد برور و ده هزار دینار با مانده و بر رفت  
حاجت خویش در یک گدشت و از همور باز برور که آمد خراسانی به  
مرده یافت آن مرد را ملا و فرزندانش رسیدار مال خوش  
گفتند ما چون داریم و ما از امانت تو خرجت این میور فقه  
مکه آمد و آن روز همه فقها اینجا حاضر بودند و شنیدند ایشان ساجد  
و گفت که فرزندت فلان خراسانی ده هزار دینار با مانده که تو  
اکنون در فلان گدشت و خرجت تو هم چون بیامد فرزند آن و ملا  
در رسیدم گفتند ما را از فلان ملک هیچ علم نیست حال بر زمین یافتیم  
و به تو یک نما آمده ام تا معلوم فرمایید فقها گفتند که ما امید داریم  
خواسانی از آن ملک نیست گفت زیرا که بار بار میور فقه آن خراسانی  
تو که چون نم شب بگذرید برور چاه در حرم تو و بر خود بجایه فرو

و با آنکه

و با آنکه با فلان بن فلان مرآت خداوند دینارم چه کور آن مال  
سه شب اینجا با آنکه میگذر آن میور خاست و بر رفت بر چاه در حرم  
سه شب با آنکه بگذر هیچ جور یافت این فقه باز آمد و فقها  
خبر که گفتند اما الله ترسیم کران فلان را هفت لغت اکنون برور  
که اندر عین و لور لور الله بر صورت خاسته و اندر بدن و لور جابر است  
چون شب بگذرید برور در آن چاه فرو کرد و بگوید با فلان بن فلان  
خداوند آن اما نه امانت حرم چه کور این فقه اینجا بر رفت و همچنان  
با آنکه بگذرید با آنکه اول او از بر آمد که ملک تو بر جاست آن میور  
که بر فلان تو که سبب اینجا فرستاده بودند گفت از جوان میور خراسانی  
امید نیست بسیار بودند و مرآت ایشان پیرنده لوم و در اینجا بکلمه  
پوسته لوم بقدر الله تعالی در آمد و حرم اینجا سر نهاد با ایشان تا مو  
و ایشان از خورشید خنده خدا عزوجل مریدان بگرفت و بدین فقه  
فرستاده و اما مال تو همچنان حال خفته است فلان خانه بر من کلام  
زیرا که فرزند خود را بر مال تو امانت ندانم اکنون برور و فرزند تو بگوید  
تا که بر سر من بگذر و تو باور فلان خانه اندر خود فلان جابر است  
تا مال خود را بیای آن میور رفت و در مکه آمد و فرزند آن میور را که  
بدان جایگاه رفته و آن جایگاه را بگوید بدان ملک همچنان  
فقیه گوید رخصه الله عنه چون معلوم غایب شد و در شهر با خویش  
با شده و حفته برور حج پوستن هدیه فرستادن و زیارت  
رفتن و اگر طاقت هدیه نباشد زیارت رفتن و یا زیارت



در کارنامه کند چون حاصل کند که در کار غایت باشد خوش بنامه  
 و اگر برایشان خود تواند رفت فاضله و بهتر بود آنکه در خوشی بگویند  
 و خصلت ستوده است نیکی اول رضا خداست عزوجل زیرا که در غایت  
 و نیکی خوشی بگویند و هم نشاء در بدل جویند اولون و در احسان  
 که فاضله و زیاده در اولون نشاء در بدل جویند و در آن در  
 است زیرا که ایشان را بخوبی بگویند نشاء در آید چهارم نشاء می گویند  
 از مسلمانان چشم رخم اینست چشم زبانی عمر بنی نعیم  
 برکت در روز است چشم نشاء در مردگان زیرا که با او احسان کرده  
 به بگویند نشاء چشم زیاده ای عروفت زیرا که اگر او نشاء در و با هم نشاء  
 و همه پیش آیند و او را یار دهند و از زبان عروفت چشم زیاده ای نواز  
 باشد از پس هر یک یکبار نشاء با کنند و بدان مراد و دعا کنند او  
 از آن نور باشد انش زبانی که بر رخ الله عزوجل کرده و هم  
 روز قیامت زبانی عرش باشد اول چشم بونده و زبانی عرش  
 و در نشاء فراخ و هم زبانی که نور مرده باشد و از آن نور ایمان  
 مانده باشند و از آن دست بر شیمان داند تا خدا عزوجل ایشان را  
 بی نیاز گرداند یا بجا آورند و سیوم هر روز طعام سافو و شیمار او  
 خوراند اینست کرده اند که گفته اند امام حسن کوندر رخ الله  
 که بنام گفت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ ندهد کامی نهند مگر کار  
 بسوی خدا عزوجل کند و دستبر و فاضله از کار یک کام نون  
 بسوی نماز و کیفه و هم کام نون بسوی خوشی و هم  
 گفته اند هیچ چیز است هر که بدین شیخ چیز دایم باشد زیادت کند

خدا عزوجل در یکبار و در ثوب هم که هم از بزرگ خدا عزوجل نوری  
 بروی فراخ کند اول دایم رحمت و کون در بیل خدا عزوجل هم  
 دایم کون بر صدقه کون بسیار سوم هم بگویند بسیار چهارم  
 بر آن کون بی اراف کون ای چشم بر طاعت کون  
 با روید و روایت که اطاعت است و الله علم  
 قال الفقیه رحمه الله عن حدیثنا ابو جعفر قال حدیثنا علی بن محمد الوارق قال  
 حدیثنا محمد بن شاذان السبی قال حدیثنا فقیه بن سعید عن ابی اسحق  
 عن ابی النعمان عن ابی عبد الرحمن الجلیع عن عبد الله بن عمر و عن القاسم  
 رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم که روز قیامت خدا تعالی بر  
 کرده موم شکرد و رحمت و نداد که انش کون با و در خیانت بدو رخ در آید  
 اول لوطیان را دوم آنکس را که ابیشت خود بدست خود برون آرند  
 ششم آنکس که با چهار زبان گوید این چهارم آنکس که با زبان  
 فعل لوطیان کنند چشم آنکس که کرده آید با و خیزن خوشی  
 آنکس که زبان کند یازن همسایگان بنفتم آنکس که همسایگان  
 بیازارند تا بدان ازار بروی لعنت کنند قال حدیثنا ابوالقاسم  
 عبد الرحمن بن محمد النشائی و عن عبد الله بن محمد بن محمد بن عبد الله  
 که رسول الله گفت صلی الله علیه و آله و سلم بدان حدیث که من آن  
 با مردی است که هیچ ندهد مسلمان نباشد بدل و زبان و هیچ ندهد  
 مومن نباشد تا همسایه از لواق و بر این نباشد گفتند یا رسول الله  
 بواق چه باشد گفت خیانت کون و چشم کون فای حدیثنا  
 محمد بن اذین ظمیر قال حدیثنا محمد بن جعفر قال حدیثنا عن عبد  
 المصیب بن عبد الله عن ابی النبی صلی الله علیه و آله و سلم حرمه الحیا



علي الجار حرمه آمده گفت محبت همسایه بر همه چیز است  
که حرمه مادر بر فرزند قال حدیث محمد بن داود بن ظنیر قال حدیثنا  
محمد بن جعفر عن عبد الله بن عمر بن العاصی که در غلام خود گفت  
گویند را بکش و این چه بود که همسایه است او را طعام ده  
در وقت که طعام ده پس زمانی حدیث که و باز گفت از غلام  
چون گویند بکش طعام ده مرا این چه بود که همسایه است ما است غلام  
گفت بر جانم که در جهت همسایه خود عبد الله گفت و بگفت ای  
غلام بفرم علی الصلوات و السلام ما را از جهت همسایه حدیث  
و صحت که هر که مالکان بود که همسایه از همسایه مرشد خواهد  
بود قال حدیث ابو العباس محمد بن یونس قال حدیث  
عبد بن خنیس التوری قال حدیث ابو عبد الله عن ابی ریحان البکیری  
رسول گفت صل الله علیه و آله و سلم هر که بخدا عز و جل گروید است  
تا قیامت باید که گرامی داند هر همسایه و حتی در جبهه همسایه را  
نیت کند و روزی روزی است همسایه سه روز باشد و از پس روز  
صدقه باشد ابو الفاسم عبد الرحمن بن محمد گویند با سنان  
از حسن بن علی که گفت پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم رسیدند که  
همسایه بر همه صحت گفت آنکه چون وام خواهد داد و در  
و چون نخواهد اجابت کند و چون یار خواهد یار دهد و چون  
بیمار خواهد رسیدن رو و چون مصیبت رسد تعزیت کند و چون  
بیکار رسد تسلیت کند و چون غایب شد اهل و عیال و خانه و کلبه  
نگاه دارد و چون بمرگ بر خیزد و کوفتش حاضر آید و نیز او را  
بجویند و یک روز گذارد که بفرستید از آنچه بخت با شما داد و یک

دیگر بر این چیزهای زیادت گفته اند و درهم آنست که بنامی  
خویش بر تر از بنامی ویر نیاید و در مکر خود روی رود  
او هر چه رخصه الله عنه که بخواهد گفت علیه الصلوات و السلام  
که همیشه جبرئیل علیه السلام مراد است که از هر همسایه  
کمان بگویم که مرشد خواره کعبه و نیز ابو هریره گویند از حدیث  
که پیغمبر گفت علیه الصلوات و السلام او را یا یا هریره را بدید  
تا بهتر از مرغ مان بشت و مردمانی همچنان خواهد که خود را خواهد  
تا خود را بشت و با همسایه بگویند تا مسلمان باشد و کمتر  
بجند که خندیدن بسیار دل را ببرد و خداوند عز و جل میگوید  
کلام خویش قوله تعالی و اعبد الله و لا تشركوا الله شیا  
بغیر خدا عز و جل بکنند و آید و او را بر ستید و بر روزگاری  
قوله تعالی و بالوالدین احسانا و با مادر و پدر بگرمی  
کنید قوله تعالی و بالوالدین ی القربی و البیتانی  
و با قرآنیان خویش کنید قوله تعالی و البیتانی و المساکین  
و با یتیمان و مسکینان بگویند کنید بصدقه دلون و سخن بگو  
گفتن قوله تعالی و ابن السبیل و مهربانی کنید بر راه گذران  
چون نگوید شما افشند حق ایشان نشناسید قوله تعالی  
و ما ملکت ایمانکم و مردم خرد کان و زبردستان خود  
بگوید درید قوله تعالی و جار ذی القربی و بگویند بکینه  
که با او قرابت دارد و هم خویش تو باشد و هم همسایه تو قوله تعالی



قوله تعالى والجار الجنب ونكوی کینه باریقان در سفر و نهار  
 گفت علیه الصلوات والسلام همایکان سه گروه اند یک  
 گروه راسته حق باشد و دیگر گروه را دوقتی یک و یکم گروه را یک  
 حق با امانا که او را سه حق با امانا و ثواب و نه مسلمان است  
 اول حق قرابت است او را هم حق است و سوم است همایکی  
 و اما آن را هم حق باشد آن همایکی مسلمان است یا کفر است  
 او را هم حق است و اما اگر که یک حق باشد آن همایکی هم دور  
 و ترس و آنچه بدین نام و چنان باید که حق همایکی بخار از بد و اگر که  
 ذمی باشد ابو ذر الغفاری رحمه الله عنه گوید هر که حق است حق  
 صلی الله علیه و آله و سلم هر سه چیز و صحت که و گفت بنو و طاعت  
 امیر که بر سر تو باشد اگر همه بنده گوشتش بریده باشد و دیگر  
 چون دینی بری است بیشتر بد یک فرو کن و از آن است یک همای  
 بران و سه دیگر نماز و وقت بسیار دارد و حکمان گفتند هر که  
 و هر سه همای از او خوشنود باشند خدای عز و جل او را بیامر و نفع  
 همای و است همای چه همای پس گوید که هر سه  
 بیامر علیه الصلوات والسلام از او خدای عز و جل و از او و برادر حق  
 چه بنده است هر که میان شما فرق کند یعنی همایکی و محبت یکدیگر  
 نرند کانی غنیمت دارد و از یکدیگر میارند که هر که خدا را میان خدا خواهد  
 حسن بصری رحمه الله علیه گوید نیکوی کردن با همای است که از او  
 از او باز دارد و برادر او هر که میان شما فرق کند یعنی همای

و محبت یکدیگر باز دارد و لیکن نیکوی کردن آنست بجا همای  
 که برادر او را هر که گوید خوشتر است بر تن نه آنست که خوش  
 آن تو چون تو با او بر بنده و چون بر تو نیز بری اینچنین است  
 و کون باشد و لیکن خوشتر است بر تن آنست چون او بر تو بر بنده  
 و چون در هر سه کینه تو بر نالی کینه و حکم نه آنست که بجا او را جللی کند  
 و در حقان حکم کند و چون بسیار نرندش و بر نیز بسیار و حکم آن باشد  
 که چون کینه و یکد بسیار دارد آنکس را او جللی کند فقیه گوید هر که  
 عنه چنان باید که مسلمانان که برادر همای به هر که و همای به  
 نیاز دارد و چنان که همای به از او بر این حق و اما آن در هر سه  
 سه چیز است اول بدست هم زمان سوم بعورت اما به است  
 و چون همای به بسیار خد و کینه بخانه همای به و اوستی کند  
 اعز باشد و خانه او را همچو خانه خود شناسد اما بران است  
 که سخن نگوید از آن همای به چنانکه اگر آن سخن تو برسد چنانچه  
 و نرند زده غایب اما امانت بعورت آنست که چون همای به هر که  
 و تو بخانه تو را نرند و از او چون خبر آن تو برسد تا دمان گفت  
 و بر تو دلش امن باشد این عباس رحمه الله عنهما گوید  
 اندر جاهلیت سه چیز خوب نیکو بود و مسلمانان بدان اولترند اول  
 آنکه چون مهمانی رسیدی چمدن نبرد به نیکو داشتن مهمان هم  
 اگر کسی را زنی بر سر شسته طلافش ندادندی از یم آنکه ضایع است و سوم آن  
 به چون همای به را و ام افتاد و یا باشد فی رسید بر همه که نرند و ام



او به خشنود یا اذان شد بر او نیت کند ان شاء الله که  
 رنجی الله عز که بتغایر گفت علیه الصلوات و السلام روز قیامت  
 به عیسیٰ چنگ اندازند گوید یارب تو اندر دنیا اورا تو نکر از بدی  
 و ملا درویش او بدین نیت کرسنه خفقی و در سیر خفقت و در بر حق  
 بر حق هست و از دل تو بر حق مواسا که یارب تو از من نه  
 پسرستان و در بر اویش بر حق است و است و از دل تو با حق  
 مواسا کند سفیان نور که بر رنجی الله عز که جز از جفا باشد  
 اول الله عز که یازنی دعا کند هر وقت که او بر حق و موافق و جفا  
 و هم الله عز که قرآن دانند و هر روز بخوانند و بسوم مور که بر کورسای  
 بکند و مسلم نکند هر دو کان و دعا کند بر ایشان و چهارم مور که روز  
 ادینه بشهر در مسجد جامع اندازد و نماز ناکه بیرون دهد و حجم مور  
 یازنی که عالمی به محبت ایشان فرود آید و ایشان تو یک عالم تر  
 و از ویر جبری نیاموزند ششم هر که اندر راه با یکدیگر بر راه  
 و نام یکدیگر نه پرسند و هم مور که او را نوید مهمانی داد و پند  
 و او نه بر رفته باشد و به نفا زده ششم جوانی که جوانی خفا کند  
 بفارغی و علم و ادب کند مور که مسجد اندازد و بیرون حق  
 و هر کت نماز کند یعنی تحت مسجد بی نیاید هم مور که سخن  
 و خشنود و عیسیٰ هر کس نه باشد با و بر مواسا کند فقیه  
 رنجی الله عز که عیسیٰ نیکو داشت عیسیٰ به چهار حرف اول الله  
 بر و بر رنجی خواهد هم بد و دست عیسیٰ باشد طبع کند سوم

اندر حق را از ویر باز داند چهارم بر از راه عیسیٰ به جبر کند و الله علم  
 قال حدیثا محمد بن جعفر قال  
 حدیثا بر ابعیم بن یوسف قال حدیثا اسمعیل بن علی غیثی عیسیٰ  
 بن علی رنجی الله عز که گفت روز قیامت هر خواره به بیارند بر حق  
 کرسنه و چشمهاش اندر و زیارتش بر سینه افتاده و کمالی از ویش  
 میرود چنانکه عیسیٰ از ویر فرجی آید و نیت کند مسلم یکسره بر خواره  
 و چون نالان تو بدید بر سید و چون بر سید بر خواره ایشان عیسیٰ  
 مسروق گوید هر خواره به پسرستان و پسرستان و پسرستان  
 و عرو که لا جبار گوید قدحی از انش خورم هر ستر دارم که قدحی  
 از حق قال حدیثا الی کم ابو الفضل الحدادی قال حدیثا عبد الله بن  
 الروزغن از علی بن رنجی الله عز که رسول گفت عیسیٰ علیه السلام به پسرستان  
 حرام است و هر چه مسکر است هر که خورده و دنیا و فرقه  
 و بی تو به پسرستان و نیت کند و نیت کند و نیت کند  
 به رنجی که بتغایر گفت علیه الصلوات و السلام که مسکر است حرام است و هر  
 مسکر است یعنی مطبوخ و غیره و چنانکه روایت کند  
 که بتغایر گفت علیه الصلوات و السلام هر چه بسیار از انش نیت کند  
 از حق حرام است و هر چه مسکر است اندر از انش حرام است و هر چه مسکر  
 اندر که بسیار حرام است و هر که نیت کند هر چه فرقی از و  
 است کند جو عیسیٰ از و حرام است و فرقی الله رطل باشد بلوغ و هر  
 رطلی نم و نیت کند فقیه گوید رنجی الله عز که مطبوخ و خورن کن  
 بزرگتر است از حق خورن زیرا که هر خواره فاسق با حق و عیسیٰ مطبوخ



خواره ترسم که کافور خند بر آنکه بخون می و مست شود و الله جلل منه  
هر که حرام را حلل بیند باجماع مسلمان کافور کف و غیر خواره  
جاری خمر معقول است و بی بران عاچی است قال خدا که من  
عن الزهیر که گفت عثمان بن عفان رضى الله عنه بر بار خاست  
و خطبه که ما را و گفت ای مردمان بپرسید از خولف خمر که آن  
گناهان است زیرا که هر چه در آن قوم که پیش از شما بودند پدید می  
مسجد بهمین فاندان راه زنی بود و بلا و بدکاران زن بد  
مواند از او بخت و بگزیند که فرمود تا آن کس که فاند از خانه خود کشید  
و در خانه استوار کرد و آن زن اندر خانه صراحی خمر نهاد و مجلس  
ساخته و مر آن زن را کوکی بود خمر اندر گواره زن گفت بگذار  
کنیم تا قدی از خمر بخوریم تا باغش کویا می و یا از کوکی بکنیم  
از این سه کاری یکی بکن و اگر یکی را با یک کیم و کوم این می بماند  
اده است بد آنکه هر دو کرد و ترا که استوار داند که نه چنین است و بخوار  
گشت و فرو ماند و با خمر گفت من اگر حرام بکنم و هم بکنم که چنانچه  
و این کوکی هم نمی توانم گشتن خون مسلمانان هم کفون بکنم خولف را  
خمر سبک تر است یا قدح از این خمر پس توبه کنیم از خولف انگاه  
گفت یک قدح خمر بخورم زاناکه گفت یک کوزه خمر یک قدح خولف  
چون خمر اندر معده و در و در گرفت و بنی طائف و طرب اندر دل  
و بر کار کف و گفت یک قدح و یک بده زن قدحی دیگر بد آن که  
بخولف عثمان گویند یا کف و گفت و اندک آن مهر از این خانه بیرون  
تا باین زن فاحشه زنا کند و کوکی و نیز بکشت انگاه عثمان گویند

دور باشد از خمر خولف که بر سر همه گناهان است و الله که ایمان و خمر  
هر چه اندر دل می بکشد عاچی باشد الی کی از این بیرون آید بخی چون  
مست شود و کلمه کفر بر زبان او برده و هم بران عاچی است که در شرم  
که کف بکشد که بانش هم بدان عاچی است که کف باز کف و از دنیا  
بیرون شود کافور با درد و حسرت بماند زیرا که بیست ایمان که از  
نیده است مانند بوقت زخ حیا است مانند آن از بکشتن است  
امام خجاک گوید رحمه الله علیه هر که در مست خمر مرده روز قیامت همچنان  
مست خمر و امام سعید گوید که فاده گویند رضى الله عنه عاچی  
رسید از این صریح الله علیه و آله و سلم که گفت ستم کرده و بر نیت نماند  
با آنکه بر آن گناهان را یافته خود را مست بکنند و هم بخوار سوم  
فرمودی و زمان این سه حکم بد رضى الله عنه از بکشتن عاچی است  
خدا عزوجل فرمود اول آنکه ستم کند دوم آنکه از هر روز کند سوم آنکه  
بخولف چهارم ساقی محال ششم که از بر روی میوه بپوشد خمر  
چشم فرو بسته و هم کارنده از دهم جمع گشته انکور  
اندر بعضی اجاری آید که عاچی گفت علیه الصلوات و السلام روز  
قیامت بخواره چون از کور بر خیزد کند تر از مردار باشد و کور  
از کور او بکشد و قدحی اندر دست و میان کونست و کونست و مار  
و نزد مان باشد و اندر پایش عیالین است پس باشد که ز نطق  
مغز شش بخوش آید و بگوید برادر از کف بپوشد کف و اندر نطق و می



فرعون و هامان باشد عایشه گوید در حق الله عیسی که میخاست  
 علیه الصلوات والسلام هر که میخواند را الله در خدا عزوجل برتر از وی  
 ماری و کزدمی مسلط کند و هر که حاجتی از آن میخواند روا کند بخوان  
 باشد که اندر ویران کردن اسلام یار کند باشد و هر که میخواند  
 سیم و ام و بد خان باشد که بکشتن قومیت یار دله باشد هر که  
 با میخواند - نشنست و بر خاست کند خدا عزوجل روز قیامت و را  
 نابینا بر آید اندو او را پیش خدا عزوجل هیچ حجت نباشد انگاه  
 گفت هر که میخواند او را از نیرنی ندیده و چون بیمار خفیه بر آید  
 خدای که مدتی فرستاد که هیچ کس نمیخواند مگر لغت کند باشد  
 نوریت و انجیل و زبور و فرقان و هر که میخواند بخوان است که همه آنها  
 خدای عزوجل که بر بفرمان خود فرستاد که منکر است و می جلجل الله  
 مگر کافر هر که حلال داند حق از او بر آید اندر و خدا و اخوت است  
 عطا گوید که هر که از اجارند برسد که می را خدا عزوجل اندر و  
 حرام گفت گفت خدای که خدا عزوجل اندر و ان از است گفت  
 انما الحمر و المیسر اندر و تور است گفت قوله ما انا انزلنا  
 الحق لند تعجب به الباطل الله گفت حق را فرود فرستادیم  
 تا باطل را بدان بریم و نیست کردیم و نیز باطل کردیم باطل را  
 و در حق را ندان را و می را اگر چه بکند بی باشد می خورد و را و خطای  
 عزوجل تو کند یا که و گفت بغوت و جلجل من که هر که اندر و نامی است  
 اندر و فرستادیم نشنست خیزد و هر که دست باز داند از پیش از  
 حرام که ایم ما تراب خور ایم او را اندر خطیره القدس بر سینه اند

خطیره القدس گفت قدس خدا است عزوجل و خطیره است  
 فقیه گوید در حق الله عزوجل بر تو که از می خواند بر نیری که اندر  
 می خواند ده خصلت است اول کسی چون می خواند و غزوات و امانت  
 که خداوند کوه دکان که و کوه پیده عاقلان که و خدای که است  
 رحمة الله علیه گوید سستی را دیدم اندر کوههای لغت و بول میکوه و بول  
 خفیه میگوید الله اجعلنی من التوابین و اجعلنی من  
 المستطهرین و نیز بر آید هر کسی را دیدند اقله و فی که و یک اندر  
 دهن است می لبه است قرآن که میگوید یا سید یا سیدی  
 هر می پلاک کننده مال است فانها متلفه صد عبده للعقل  
 خدای که میر المؤمنین عمر الخطاب گوید در حق الله عزوجل انما  
 انما فی الحمر و المیسر بار خدا یا بنهای ما را اندر می چه خور که کوه بیغ  
 خدای که بنهای که اندر و ملاکت مال است ما را و نقصان عقل  
 سبوم سبب است میان بر لودن هرستان خدای که کوه بیغ  
 گفت قوله تعالی انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم  
 العداوة والبغضاء فی الحمر و المیسر یعنی میخواند و تو که بکند  
 میان شما دشمنی کنی بخود می و بکردن قمار چهارم باز داند است  
 و در طاعت خدا عزوجل خدای که گفت و لیصلکم عن ذکر الله  
 وعن الصلوة فقل انتم متفهمون است که بار باشد از می  
 خواندن چون از است فرمودند امیر المؤمنین عمر الخطاب گفت خبر الله  
 قد استغفنا یا رب عبد استغفنا یا رب گفت باز استیادیم  
 یا رب بحکم اندر و نا افتد زیرا که باشد که زن را بسته طلاق دهد

مکوه بیغ



و او را خبر نباشد ششم می کلید همه شراکت زیر که از خود حق  
همه معصیتها بر دل آسان نماید هفتم گرام الکاتبین را با و برون  
اند مجلس فنی بر خاند از نور آن و در حین که با از انکه که نکند  
باز از الله ششم حد بر روز و وقت است بهشتا باز با آنکه اگر اندر دنیا نماند  
اند از لغت نماند باز با آنکه شش برسم همه خلق تا به خلق بهشت  
از خوشی آن و درستان و هم در آسمان بروند نذر بر که کردار و عا  
غار و حسناش چهل روز بر آسمان نرود و هم نجا طه است نرود جان  
کندن که ایمان از او رست بمانند و این عقوبتها پیش از مرگ باشد  
و پیش از عذاب اند دنیا اما عذاب آخرت را حساب توان کون از  
خودن جسم و زقوم و از قیامت شدن نوایع عاقل را چنان  
از بهر لذت اند که بایه لذت و از زیاده و متعادل است  
گوید از تفسیر این آیه قوله تعالی یوم الحشر المتقین الی الرحمن  
وفلا ونسوق الی الرحمن الی جفتم و در که گفت حشر جدی  
عز وجل حشر کند اهل بهشت را بنور است در حین که بماند اندر  
آن در حشر چشمه که از یک چشمه آب بخورند هر چه اندر شکم  
ایشان حل و عیش و خیانت و باخوبی باشد همه بیرون آیند و  
دیگر روند و بدان است حشر است بنشیند هر چه بر زمین ایشان بماند  
و ریم باشد همه پاک شود پس انگاه اند آیه قوله تعالی الحشر  
المتقین الی الرحمن وفلا انگاه اختران آید نذر از با تو  
سرخ آید و شد و مهارش از اندر و درید باقیه و بالانهای ایشان  
از زو و مکلل کرده بدر و یا قوت و بهر کور و حله اند و بهر شانه

چون بهشت  
باز است

که اگر یک خط از آن بشری بیاورند و بر اهل دنیا بدارند تا مغرب  
همه دنیا را روشن کند و در ششکان حفظ هر کسی می برند و در بهشت  
سکن وی بهشت نیده چون به بهشت نگاه کنند گوشه بهشت  
و کنگریش از سرخ چون بنده بدان گوش اندر آید خادمان  
و و صفیان آید پیش و باز آید محو لولو مشور با حله و اسیر  
و کوزای سحین اندر دست سلیم کنند بر و بر سیده جوانان  
باز دهد چون آن گرامت های خدای خویش بنده خوش آید شرف  
آید از و کند آن خوش شکان که باور باشند کوننده جوانی  
کون گوید بدین کلمه خدای عز وجل رفقه و ایم آمد خوش شکان  
گویند پیش تر و که انجا از بر او بهتر است چون بهشت رفقه گوشه  
از بر و کند شش از در و در چون بدر گوشه برسد خادمان  
و صفیان پیش باز آید محو لولو مشور هر یکی با کوزه سحین  
و زین سلیم کنند بنده جوانان باز دهد و خواهد که بران گذشت  
خدای عز وجل رفقه آید خوش شکان حفظه گویند پیش تر و که ترا انجا  
فاصله است و بهتر است بنده بهشت رفقه گوشه بماند از یکدانه  
یا قوت سرخ که ظاهر و باطن وی دنیا دار و شیش و با کفری و چون  
بدر گوشه رسد خادمان و و صفیان پیش باز آید محو لولو مشور  
قصر اولین و در پیش پیش بده و سلیم کنند و جواب باز آید  
و چون بدین گوشه اندر آید حور العینان پیش آید هر یکی  
به مقام حله پوشیده خاک که نمید مگر عاقد و بر هر سید اندی بر سر  
بر سید خاک که در خود ایشان باشد خوش بوی خاک که بر سر سید



راه همی آید و چون بنده بر نور ایشان بگردد خوشتر از اندر نور ایشان  
بنشیند از پاکیزگی و روشنی و چون سینه ایشان بنشیند بگردد و حکم  
ایشان از اندرون پیدا باشد از بار یکی و تنگی برست و حلما  
و چون باقی بگردد مغزشان بنشیند از بار یکی استخوان ایشان  
انگاه هر یک ایشان اندر خانه فرود آید که آن خانه فرستاده اند  
فرستاده باشند از زمین تا سقفش یک میل باشد و مر آن خانه  
هزار در باشد هر طبقی همه اندر سرخ و اندران خانه باطنی باشد  
اندر همه بر و آید مگر کلاه و تختی نهاده و نهاییها بر تخت آفکنده و  
ببالا از چند مقام در و آید که اندر دنیا باشد چون بنده بر آن  
بنشیند اندر آیدش آن همه نعمت و صیوه بزرگوار شدن گیرد  
یا چند آنکه بخوابد بخوابد یا تخت بنده را بر گیرد و بزرگوار آن نعمتها  
بگردد تا از آن نعمت بخوابد از همه نواب بر تفتان راست گمانند  
به بر میزنند و از فاحشها دیگر و چون اصل نعمت را بسوزانند  
بر اند چون بر در در آن بر سرند در هر نعمت را بکنند و فرستگان  
عذاب پیش ایشان باز آید یا محمود یا امین از کوه ایشان و چون  
اندر آید همه تن ایشان را عذاب اندر گیرد چنانکه هیچ اندامی  
نماند از ایشان الا الله عزالی باشد و ماران ایشان کردند که در ماس  
سوخن کردند و فرستگان محمود یا امین و فرود آید بر سر بنده  
به نوبتی بنده بسوزد و فرود آید بر سر چهار باب عیون و فرود آید  
انگاه زیانیه الشراوسه بر انداخته و فرستگان ایشان استاده  
چون بنده بر سر آید دیگر عمویش باز بنزد فرود آید خدای گفت

اندر کلام

اندر کلام خوشش کلاما نصیحت جلود و هم بد لنا صبر جلود  
شیر صواب و قوال عذاب گفت هرگاه که پوستها را شستند  
پوستهای دیگر بد گنم تا می چشند عذاب و چنین رسیدند  
که هر روز پوست تن آن در رحمی را بهفت بار بد گنند و چون  
تشنه شود آب خواهد چشید و قطران اندرش چون بزرگوار شود  
پوست و گوشت پوست آن اندران قطران آید و چون بخورند در آن  
شان بود چنانکه الله تعالی اندر فرشته گفته است یظهر به  
ما فی بطونهم و الجلود و لهم مقام من حدید  
همچنان عذاب ایشان میکند خایه را که گوشت از خدا عزوجل  
بخورند تا یک روز عذاب از آن سبکتر گردد چنانکه خدا عزوجل گفت  
مخفق ضایع من العذاب یا سخندندند ایشان انگاه  
مالک خواندن کردند چهل سال پوسته هیچ اجابت نیامید  
مالک بیکر گوشت مالک خواندم هیچ اجابت نیامد یا بنده  
خرانه داران در آن بخوانم ایشان را خواندن کردند هیچ اجابت  
نیامد یا بیکر گوشت همه را خواندم هیچ اجابت نیافتم  
بیامد یا بیکر خرچ کنیم خدای نیز خرچ کنند هیچ عذاب  
شان سبکتر نشد انگاه جمله گوشت بیامد یا بیکر گوشت خدای  
نیز خرچ کنند هیچ اجابت نیامد انگاه گوشت خواند در آن  
خرچ را خواندم هیچ اجابت نیامد پس گوشت اگر خرچ کنیم



و اگر کنیم و اگر صبر کنیم و اگر نکشیم همه یکسان است چنانکه خدا عزوجل  
 گفت اندرین ایام سوا و علینا اجر غلام صبرا ما لنا  
 من محبت اینهم عذاب که گویم مرگ و از اینست ولیکن چون محبت  
 میخورد رسم که کلمه کفر بر زبان آورد بر عهد به کوفه یک مرگ ایمان از  
 جدا شود از جمله کافران کوفه پس و چنانست بر همه مسلمانان که در می  
 خورند باز باشند و مای خوارگان نشینند زیرا که رسم که کفار  
 ایشان بر در نشینند و نو محبت ایشان بر در از کینه و جان ناید  
 از مملول قیامت تفکر کند تا دشت خورند می میل کنند و نه من  
 صحبت ایشان خواهد حسن بصر گوید ریح الله عنه یا خدایا  
 که هر که یک شربت می خورد و نشیایه کوفه و چون در شربت خورند  
 و نشیایان حفظ از در جدا شوند و چون شربت خورند ملک الموت  
 از در برادر گیرد و چون چهار شربت خورند ملک الموت از در برادر گیرد  
 و چون پنج شربت خورند صحابه رسول علیه الصلوات و السلام از در برادر  
 و چون شش شربت خورند جبرئیل علیه السلام از در برادر کوفه و چون هفت  
 شربت خورند ابراهیم علیه السلام از در برادر کوفه و چون هشت شربت  
 خورند میکائیل علیه السلام از در برادر کوفه و چون نه شربت خورند اسما  
 از در برادر کوفه و چون ده شربت خورند زینب از در برادر کوفه و چون یازده  
 شربت خورند خلفای و مایهان در با از در برادر کوفه و چون سیزده  
 خورند تبارکان آسمان از در برادر کوفه و چون چهارده شربت خورند  
 در بار خورند بر او بخت بند و چون پانزده شربت خورند همه العرش

از در

از در برادر کوفه و چون پانزده شربت خورند خورند از در برادر کوفه  
 و چون نوزده شربت خورند عرش از در برادر کوفه و چون بیست  
 شربت خورند خدای عزوجل از در برادر کوفه قال خدا شام  
 جعفر بن اسماء بنبت نزد گفت از رسول الله علیه الصلوات و السلام  
 شنیدیم که گفت هر که پنج شربت خورند خدای که اندر شکم و سر است  
 خدای عزوجل نماز و نه بیدار و اگر خدای خورند که عقل از در برادر کوفه  
 تا چهل روز نماز از در نه بیدار و اگر نیم در شش بخورند کافران باشند  
 و اگر توبه کند خدای عزوجل توبه و نه بیدار و اگر توبه نکند بخورند  
 خدای عزوجل هفت روز نماز و نه بیدار و اگر بعد از آن بیدار باشد  
 کافری باشد و اگر توبه کند توبه اش به نیکو و اگر نکند توبه نکند  
 و اگر یک شربت خورند خدای عزوجل که او را بر این نوع خورند و اندر خورند  
 دیگر می آید که هر که یک شربت بخورند خدای عزوجل چهار روز نماز و نه بیدار  
 او قبول کند و هیچ کرد از او نه بیدار و چون دوم بار خورند خدای عزوجل  
 هشت روز نماز و نه بیدار و او نه بیدار و هیچ کرد از او قبول نماید  
 و چون سوم بار خورند خدای عزوجل صد و شصت روز هیچ کرد از او نه بیدار  
 و چون چهارم بار بخورند و اله که و یک بکشند که کافرت و بر خورند  
 واجب که است که خدای عزوجل او را در اهل به نوع خورند و در  
 دیگر آمد که همه کنان و خطا کشت خانه اند و کلینان خانه می  
 خورند شش شربت چون بخورند کنان و خطا کشت ده کوفه و بعضی  
 گفته اند از صحابه هر که دوازده شربت می خورند بر نی دهد چنانکه

بر



که آن دختر خور از نا افکنده با این سخن بخون بخوارده است و بفرستاد  
 سخن و بر بطلان قافیه و زنی بر او حرام گفت و آن نواز مستی خور را  
 و می خواند و بگوشت برستید و گفت زیرا که این نواز غالی اندر کلام خوف  
می آید و جانی خواند و بفرموده از دور در خون ضایع که انما الخضر  
و المیسر و الانصاب و الاماز و الامر و حبس من عمل  
الشیطان و نیز فرموده اجنبوا الرجس من الموثان  
 طلحه بن معروف گوید که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت  
 هر که می خواهد اندر در جهان با سر که با خدای عزوجل شریک گرفته باشد  
 و هر که شب بخون بخواند یا سر که با خدای عزوجل شریک گرفته باشد  
 تا باطل شود و هم گوید رضی الله عنه بخوارده خون  
 و بگوید که کعبه و محراب و مسجد و دار و دیوار و انگاه که می خواند باز کند  
 اگر و پیش از قبله نکرده باشد یا بشنیده باشد  
 انس بن مالک رضی الله عنه گوید که پیغمبر گفت علیه السلام  
 که خدای عزوجل می فرستد از راه راه محو فی را و رحمت را بر همه  
 عالم و بفرستد اما معارفها و مزایمها را از بار و طغیوریت  
 گردانم و بفرموده که آنچه بجا نیست بعد از آنست برستان و خزان  
 همه را باز دارم و قسم بآنکه با خدای عزوجل بفرستد و جلال خود  
 گفت هیچ بند و بدین خدا که نگوید و فرستد  
 که بیا فتم اندر تو ریت می راجد که میست و بفرموده که  
 گفته و بل الشارب للخمر و ای مری بخواره و حیث

صغره ص

از عمار

بر خدای عزوجل که بخواره را بدم در جهان خور اندر که چنین  
 است که گفت که خدای عزوجل برو قیامت گوید که اندان که بخورایند  
 و بشنیده اند و دنیا و سماع بشنیده اند و بفرموده که بشنیده  
 اند از بدینان به هشت و بر تو دوازده است بشنیده پس انگاه  
 آید با خوشنیکان بشنیده است آن از حمد و ثناء و بفرموده  
 نشان که از بیم من امن شدید و از اندان رسیده  
 گوید پیغمبر بن سلمان گوید و قیامت همان که ندید آن محارفات  
 چون بخانه اندر شد او از خنیاگران شنیده از خنیاگران گفت  
 از اینست که رضی الله عنه شنیدم که او گفت او از سر شنیده  
 خنیاگران اندر دل نفاق رویانده و بخانه که رویانده  
 در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نزد من حلیب  
 حاکم مروی گفت که از بلاد شام از جانب امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 و در آن بلاد امیر فیه و مرکب هر چه خواند شنیده شد  
 مدینه و چون از افعال و معیبه ایشان خبر و ارکنت ایشان تل  
 باز داشت و استغفار خوف که چرا می خوردید که ام الجناح است  
 و بفرموده که شرع است و خورنده او مستوجب عذاب و عقاب  
 انگاه ایشان گفته اند می حلال است و حجت او لغو و گفته  
بر خدای عزوجل گفت لیس علی الذین امنوا و عملوا  
الصالحات جناح فيما طعموا و یزیدنا من ذلک نزدیک  
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که از مردمان چنین می گویند که

کلمه



عمر نامه را جو ر ک لکه از مردمانی که نزد یک حرفت پیش از آنکه  
 مردمان دیگر به تباہ کنند و از راه برسد آن مردمانی که نزد یک عمر اول  
 رنجی الله عن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله  
 یاران گفتند یا ابا عبد الله اینان اندر دین خدا عزوجل  
 دروغ گفتند همه را کرده اند بزن ابا عبد الله مؤمنین علیهم السلام الله و  
 اندر میان خاموش می بود عمر گفت تو چه میگوئی یا علی  
 آن یحیی کوکم که ایشان را توبه خوانی اگر توبه نکنند انکار کردن  
 شان بزن و چون توبه کرده باشند هر یکی را بهشت است باز یا  
 بزن عمر آن مردمانی که توبه خواند ایشان توبه کرده اند انکار  
 هر یک را بهشت است باز یا نه گفت که ابا عبد الله رنجی الله عنهما  
 گفت چون آیه تحریم فرمود آمد صحابه گفتند که آن بر لور آنکه می  
 خورده بودند بمردند حال ایشان چگونه باشد از آیه فرمود ای  
 علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح مما  
 طهوا اذا ما اتقوا و امنوا یعنی آنک می که می خورند پیش  
 تحریم ایشان که نبرد نباشد و الله اعلم

گفتند

قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر عن عبد الله  
 بن مسعود عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله  
 بر است گفتند که گفتند بر است بر است بر است بر است بر است  
 و یا مادام که در دست میگوید و عهد میکند بر است گفتند او  
 به نفیک خدا عزوجل از دست کو یا ن نویسد و بر است  
 یا بدروغ ناکفت که دروغ گفتند بر است بر است بر است بر است

بدروغ بر است و هر که مادام دروغ گوید و بر دروغ گفتن جهد کند  
 او را نیز دیک خدا تعالی از دروغ زبان نویسد قال  
 حدثنا محمد بن الفضل عن عبد الله بن مسعود عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله  
 عی الله علیه و آله و سلم گفت علامت منافق است که حق خدا  
 کند دروغ گوید چون وعده کند خلاف کند و چون عهد کند خدا کند  
 و چون امانت نهد خیانت کند پس گفت یقینی اینان را  
 خدا عزوجل است چنانکه فرموده تعالی و منصفه من خدا الله  
 لیکن اینان فیض الله لصدیق و لنکون من الکاذبین  
 قال حدثنا القاسم بن محمد بن زین قال حدثنا عیسی بن جهم  
 عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله  
 چندی در میان می رسید که می بینم گفت دوست گفتند و اما  
 که اندون و نیز نه نباشد و دست باز داشتن قال حدثنا  
 القاسم بن محمد که گفت پرسیدم رسول را عی الله علیه و آله و سلم  
 که گفتند یا رسول الله خوف دوزخ یا گفت یا گفت خوف جزائی یا  
 گفت یا گفت خوف جزائی یا گفت یا گفت یا گفت یا گفت یا گفت یا گفت  
 محمد بن الفضل عن عبد الله بن مسعود عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله  
 عی الله علیه و آله و سلم قال امنوا لی ستان انفسکم  
 اصبر لکم الجنة گفت شش چیز ملازم خوف است بدید  
 فرشته را به بهشت بدیدم اول چون حدیث کنید راست گوید دوم



چون وعده کنند راست کنند سوم چون امانت به بند برسد بگوید  
چهارم و چهارم از حرام نکاه دارد پنج چشم چهارم از نظر ناست  
خوابانیده دارد پنجم و چهارم نکاه دارد از ناست است و جز آن  
اندر این خبر خیرات همه جمع که گفت چون  
سخن گویند است که بیدارند از کلمه توحید اندر آمد و غیر آن چون  
بر یکا یکی خدای عزوجل کواید به پنج بگوید لا اله الا الله است  
کوئی باشد خویش و یا مردمان نزل است کوئی باشد و اما آنکه  
گفت که چون وعده کنند وفا کنند یعنی آن وعده که میان تو و آن خدا  
عزوجل و آن وعده که میان تو و آن مردمان است اما وعده که میان و  
و میان خدا است عزوجل است که تا مرگ با ایمان باشد و اما آنکه  
میان و میان مردمان است است هر آن وعده که بکنند تو وفا کند  
و اما آنکه گفت چون امانت به بند بگذارد بجهان امانت نبرد  
روایت یکی میانه و میان خدا است عزوجل و دیگر میان تو  
و آن مردمان و اما میان تو و آن خدای عزوجل است که در اینها و در  
وقت بگذارد و اما امانت که میان و از مردمان است که چون  
کسی تو را مال یا چیزی یا کفالت یا بابت نهد و حیثیت بروی  
که نکاه داده و اما آنکه گفت و چهارم نکاه دارد فرج نکاه است  
نزد مردمان رویت یکا از حرام و سنت و دیگر تا که چشم بر عورت  
کسی نیفتد زیرا که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم یعنی الله  
السا طرب و المنظور الیه گفت لعنت بر آنکس یا که بگوش

کسی بگوید و یا بگوش و یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید و یا بگوید  
بر هر یک از آن که بوقت قضا و بوقت استیجاب خود نکاه داده و یا  
کسی در نکاه بکند و نیز نزد عورت کسی نکاه کند از زمان مردمان  
و اما آنکه گفت چشمها خوابانیده دارد یعنی بوقت مردمان بگوید  
و نیز زبان بکانه و نیز بدینا چشم غیب نکند خدا که خدا عزوجل  
گفت و لا تعبدن عینیک الی ما متغایله از و احدا  
منهم و اما آنکه گفت و چشمها را نکاه دارد از ناست است و خبر  
کسی که یعنی چشمها نکاه دارد از مال حرام و جز آن خدا بگوید  
کوید ریخ الله علیه بوقت پیغمبر علیه الصلوات و السلام بگوید  
گفت که آن مردمان منافق گشته اند اکنون همی شنوم ایمان سخن  
که بگوید بار دیگر گوید بر روز اندر ریخ که در روایت گفته در آن وقت  
و دیگر گفته بر نفاق و ترس و حسرت سخن گویند که هر چه  
نکاه داده امانت است منافقان زیرا که چون مردمان در روایت بگویند  
او را بگوید خدای عزوجل از منافقان نوبت بگوید هر که در روایت گفتن  
بوراقت کند او را منافقان نوبت باشد و ایم خندان که الله که در روایت  
او بگوید یعنی مقصد است در روایت خندان نوبت باشد که مقصد است  
او مقصود از عبد الله الفرائض گوید با ستم خویش از ستم  
بر خدای که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حوئی نماز یا بگوید  
زور نسوی یا لعل گوید و گفته بچس از شما حوئی و دیده گفت



تا بغير گم ما نبردیده بودم ميگفتيم و بغير صبا ان و صبا و الك و صم  
 آن خود بغير گم ما نبردیده بودم ميگفتيم و بغير صبا ان و صبا و الك و صم  
 خوب دیده است تا بغير گم ما نبردیده بودم ميگفتيم و بغير صبا ان و صبا و الك و صم  
 عليه الصلوة و السلام و خوش خوابی دیده ام خواب که در این سال غن  
 و درت ملک گرفته و با من گرفته بیا با ما و من با ایشان بر فتم تا رسیدم  
 زمینی آن زمین بود چون دار و دران زمین بود رسیدم که خسته بود  
 و یک عدد دیگر بر سر او ایستاد و یک عدد دیگر بر سر او ایستاد و یک عدد دیگر بر سر او ایستاد  
 سنگ بر سران خسته بود و خوش گفتم که نس آن سنگ غلطید  
 بر زمین همانان بود که سنگ غلطید گفتم بر دینال آن رفت  
 تا سنگ را برداشت و او را زده بود بر این که گفتم در دست شدم بود  
 هم بران جا که بود آن که سنگ میزد و سر که گرفته میگو و بعد از  
 ساعت درستی را ف گفتم بجان الله این چه بود که میزد و سر که  
 که با من بود که گرفته بود و من با ایشان بر فتم تا رسیدم که خسته بود  
 دیدم خسته و بعد دیگر بر سر او ایستاد و یک عدد دیگر بر سر او ایستاد  
 اندر دست گرفته یک شقه و آن و را که فتم با خود را خسته بود  
 قضا برید را نگاه شقه دیگر را هم چینی که در این یک شقه بر  
 آن اولین درست گشته بود پس باز بدان شقه رفتم و  
 همچنان بریدر پیش از آنکه از این فارغ شده بودم آن  
 دیگر درست شده بود و من گفتم بجان الله این چه بود که میزد و سر که  
 باز آن هم بود که گرفته بود و با ایشان بر فتم تا رسیدم که خسته بود

بروند و آن تبار اسری مانند نور دیدم و پیش فراخ پریش  
 دیدم و چون نگاه کردم اندران نور مردان دیدم و زنان بسیار  
 برهنه و انش از برایشان بر می آمد هرگاه که انش زبانه زوی  
 و به کف یک ایشان رسید و جمله را بالا گرفتند و خواستند  
 که الله بخا برون آیند باز چون زبانه فرو نشست و انش نفوذی  
 باز گشتند همان جا باز انش بفر و ختی و زبانه فون کرد و جمله  
 مردان و زنان با یک خوش و دراز بر گرفتند و گفتم  
 بجان الله این چه خلقان اند پس آن که گفتم با من فتم که گفتم  
 خنایشان بر فتم بود و آب بودند بهنار بزرگ و دست و آب  
 رخ چون خون بود و میزد و دیدم اندران جا ایستاد میزد و میزد  
 این که اندر و دنان بار که بر او ایستاد و سنگ اندر و دنان و را فتم و آن  
 هم زد و بعد از آن گفتم بجان الله این چه مردمانند باز فتم که  
 میزد تا رسیدم بجامع دیدم شخصی مسک و بد ار تر از همه بود  
 که انش نیز میزد و کرد بر گرد آن میگفت و می افروخت گفتم  
 بجان الله این چه ملک است باز فتم که بخا بروند تا بد رخت رسیدم  
 که انون عظیم تر درخت ندیده بودم و نه نیگوتر انون نیز دیدم  
 و شنیدم بران درخت شدم از حی بلکه شتم شایرستان  
 رسیدم که با منی آن شایرستان خشنه از درخت خشنه از من  
 بگفتند تا در شایرستان بکشند و مردان شایرستان اندر  
 او بودند و از دیگر برون بروند پس بسیار دیگر او بودند و برون

و مرد دیگر بود  
 او شسته



کوشیدیم بهتر لیکو تر از همه کوشیدیم فرمود اهل  
سرازم که خوشتر بودیم مانند ابرو سفید آن که در کف  
خبرل تو اینست لغتم اندر روزم بگوشت جعفر گفت که اکنون توانی  
اندر شدن و لیکن اندر آتی هر آینه برسدیم که از جعفر بسیار است  
که من اینم دیدم آن که مرا گفت آن اول بود که دیدم در پیش  
خج که اندکس باشد که قرآن امواف و باز فرمودش کند و نماز را و بفر  
و بت باز داند اما آن بود که در پیش از قضا برسدید آن که در  
زن بود که چون در و خجی لغتم آن در و خج و با فاق برسدید اما آنکه  
نیستی و دید بر غشال تنور که مردان و زنان بر نهاده بودند آن  
آن همه زانیان بودند و اما آنکه که از پیش میشت و از پیش می  
آن ماکه که خازن بود و اما آن که از پیش میشت و از پیش می  
ربا خوانده بودند و اما آن که از پیش میشت و از پیش می  
و آن که در آن انان بود که بخوبی میزدند و همه نزدیکی را  
بغیر باشند علیه الصلوات و السلام و اما آن که از پیش میشت و از پیش می  
در آن روزان عامه مسلمانان و آن که در پیش میشت و از پیش می  
شهادت و من جبر شدم و از پیش میشت و از پیش می  
خوابیدم از پیش میشت و از پیش میشت و از پیش می  
چکانه ترا بخا باشند گفت از پیش میشت و از پیش می  
و اندک که بخاکان نیز از جابر مختلف است بعضی گفتند که  
اهل بهشت باشند و بعضی گفتند که از اهل جهنم باشند  
قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا عبد الله بن احمد بن محمد بن فضال  
گفت ربه تریز همه حدیثها کلام خداست عز وجل و

تریز

حدیثها که گفتند خداست عز وجل و تریز کور کور است  
و اندک با کفایت یک بسیار مشغول کنی کفایت و تریز  
ندامته اند است روز قیامت است و تریز تو شهادت  
و می جمع کنند ما همه کنایات و زمان و ام شیطانند  
و حوالی شایع از دیوانگی است و تریز که بسیار است  
و بزرگ ترین خطا در و خ زمانست قال حدثنا محمد بن  
الفضل بن ابی حصین باسناد خویش که رسول الله گفت صانه  
علیه و اله و سلم که در و خ شایع گفت و خوب نیاید بگر  
جابر اول جگر که بفرقت است کار جبر هم که میان  
صلح افکند رو باشد که در میان چیز در و خ بگوید سوم  
که خواهد زنش با و بصلح باشد بدان مقدار که رفق و بعضی از حکما  
تا بعضی گفتند ربه گفت زینت او بیالت و در و خ گفتن علامه  
اشقیالت خا که عز وجل گفت اندر این ای قوله تعالی یوم  
ینفع الصادقین صدقه و بایه دیگر گفت یا یها الد  
امنوا فوالله و کونوا مع الصادقین و بایه دیگر گفت  
والذی جاء بالصدیق و صدق به او لیک  
هم الملقون و اما در و خ گفت علامه شقیات حدیث  
در و خ زمانه به بگوید و لغت که برایشان گفت قوله تعالی  
قل الحق اصون الذین یفهمون لغت بالکذبون و بایه دیگر گفت



قوله تعالى ومن اظلم من افترى على الله الكذب  
وهو يدعي الى الاسلام والله لا يهدي القوم  
الظالمين والله اعلم  
قال حدثنا محمد بن الفضل عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي  
صلى الله عليه واله وسلم انما كنت اريد ان اكون من الغيب  
خيار يتردد اندر رسول الله صلى الله عليه واله وسلم غيب  
كبره مسلمانان جزاها كنند که در اگر بشنودم آمد و مرا از  
گفتند ما رسول الله اگر بخیر با ما کنند که اندر و با ما که گویند  
انچه اندر و با ما که گویند بعضی از متقدمان گفتند اگر  
فلان جانی در از است با ما که آن غیب با ما که گفت  
غیب با ما که گفت این حکم نه باشد قال حدثنا محمد بن  
الفضل عن ابي مخنف ان رجلا من بني كنانة سجد في ركن من  
ركن بيوتهم فاحسبوا انهم قد اصابوا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
فقالوا يا رسول الله انك قد اصابنا فاجابهم فقال اني قد اصابنا  
عن ابي سعيد الخدري عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
كان يمشي في مكة فاحسبوا انهم قد اصابوا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
فقالوا يا رسول الله انك قد اصابنا فاجابهم فقال اني قد اصابنا

که گویند

که گویند نشان از پهلوی بر میدهند و هم با نشان مردانند تا تو میگوئی  
و میگفتند ایشانند خودید بخاک که بدینا گویند برادر مسلمان  
می خوردید بر رسیدم از جبرئیل علیه السلام که این جمیع قوم اند  
گفت این قوم اند از امت تو الصالحان و ان  
یعنی ناخوب کویان بنشین پس یعنی غیب کنندگان نفی گویند  
رضی الله عنه که بدینم گفت که پیغمبر علیه الصلوات والسلام اند  
چهره خود و بالان از اهل صفه اند مسجد بگویند و زید بن  
نابت ایشانند حدیث میکند بدینم از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم  
شنیده بود رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم از جابر گویند او  
بودند یاران زید بن نابت گفتند که نفی یک کول علیه الصلوات  
و السلام خود و بگو که ما چندین کس است که گویند خود را با ما  
گویند فرستند چون زید بن نابت گفت ایشان برفت ایشان گفتند  
ما رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم دیده ایم و دریافتیم حاکم  
زید دریافت و هر چه زید ما را گفت چند بار از رسول الله صلی الله  
علیه و اله و سلم شنیده ایم زید چگونه ما را از رسول حدیث کند  
و چون زید نفی یک کول الله صلی الله علیه و اله و سلم آمد و بر سر است  
پیغمبر علیه الصلوات والسلام فرمود یارید برو و ایشانند بگو که شما که  
هم اکنون خودید زید هم اند زمان بازگشت و ایشانند از هر که  
که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم چنین فرمود بالان بنی که خود



که ما چندین گاه است یا گوشت نخوریم رسول گفت علیه السلام  
 و السلام برود ایشانند بگو که هم اکنون خورید زید یا زید و گفت  
 یا لادن همه رخصتند و نذر یک رسول آمدند صلى الله عليه وآله وسلم  
 گفتند یا رسول الله خدایت را که ما گوشت نخوریم رسول صلى الله عليه وآله وسلم  
 علیه وآله وسلم هم اکنون خورید از گوشت بلور و از گوشت  
 آن اندر من و ندان شما میدانستیم خبر نپسندید ازید تا از گوشت اندر  
 خیر به بینید یعنی بر لادن شما را در غیبت گوید یا لادن نخل شد  
 از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و توبه کردند و باز گشتند و عذر  
 خواستند گفتند ما بدین حدیث خویشی نداشتیم جابر رضی الله عنه  
 راجع الله عنهما گوید که بوقت بیعت علی الصلوات و السلام یا در رخت  
 سخت کنده و کنده یعنی آمد بیعت علی الصلوات و السلام یا در رخت  
 گفت مردمانی از جمعه منافقان را خواستند بیعت کردند این  
 با دکنده الآن سخن ایشان است بعضی از طعمان گفتند  
 چه گفته است که با دغیبت و کنده در وقت بیعت علی الصلوات  
 و السلام بعد از آنکه اکنون میدانست گفتند زیرا که در روزگار  
 غیبت بسیار شده است و بین شما الآن کنده پرستید است  
 از آن است که کنده با دغیبت میدانست مثل این سخن  
 میر سیرای باغان اندر آید بیک راهی در یک تواند که از کنده  
 و آن سال آن را از آنجا طعام و شراب هم خوردند و ایشان سق  
 آن کنده یا پیش برید خوف زیرا که بین ایشان از آن کنده یا پیش

گفته ۳

گفته

گرفته شده است اسباط گوید از امام سید که سلمان فارسی  
 اندر سفر رفت در و نانی مردی را سید امیر المومنین عزریض الله عنه  
 در میان ایشان بود بفرمودند و خیمه زدند و طعمان  
 با خسته سلمان بخت بعضی الآن قوم گفتند پس چه خواهد  
 مگر خیمه زده طعام ساخته پس او بگوید که ندانند گفتند نزد یک  
 علیه السلام و ما را الحقی از و زمان خورش طلب کن سلمان بگوید  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آمد و رسالت بکنده انعام گفت  
 علیه الصلوات و السلام طعمان که بروایش الآن خبر کن که سلمان  
 خوردید سلمان بیاد ایشان الآن خبر که از حوریت علی الصلوات  
 و السلام ایشان گفتند ما آن خورش نخورده ایم و دینم که انعام  
 کفایت در و خورید برخاستند پس بفرمودند صلى الله عليه وآله وسلم  
 و آن حال را بفرمودند رسول الله گفت صلى الله عليه وآله وسلم ایشان را  
 مان خورش خوردید از گوشت یا زمان الآن گفتند سلمان را  
 و رختند پس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ایشان را خواستند  
یا ایها الذین امنوا جئینوا اکثر من الطل ان بعض  
الطل انتم یعنی بیشتر از طعمان است یا زید که بعضی از آن  
 معصیت است سیدان و زید گوید رحمة الله علیه طعمان را از  
 یک زده است و اندر یکی زده نیست اما آنکه اندر زده است است  
 بذل اندر آید و بر زبان زید گوید و اما آنکه اندر زده است است بذل

نیز







که نیده را روز قیامت نامه بدست دهند نیده نامه را بر خوانند  
نامه بیکها بیند که نیده نگرده باشد نیده گوید یارب این  
یکها هم از کجا رسید که من نگرده بوم نداید گوید این است  
بر دمان که غیبت کند تو جز ندانستی ابراهیم بن  
ادهم رحمه الله علیه گوید یا دروغ زن بد نیابا وستان بجلی کو  
باخت با و نمان جوان که نه بدانی بخاک که کوه معذور و نه بدانی  
سخت که کوه استوده کعبه از جگهان گفت غیبت  
کون میوه قرابانت و همای فاسقانت وجه اکاه زمان  
و نان خورش سکان است و بر کین دان بر نیکارانت  
انس بر ملک گوید که بنوا بر گفت صبا الله علیه و السلام چهار خیز  
روزه ران کند و آید ران کند و کردار و نماز و کز و اند  
از نزه خیز اول غیبت کون مهرم دروغ گفتن سیوم سخن  
چین کون چهارم بجای که خوش آید از زمان با محرم که کین  
و این چهار آب دهد و به پرورد کند بر بخور را اینها که آب برنج  
درخت را به هر چهار اصل قوت است مرشتر از آنجا که اصل  
قوت است مرد خنجر راوی خون سر به خطا است  
کعبه الله جابر گوید اندر کتب اینها خان خواندم اگر غیبت  
با تو به میرد آخه همه خلق اندر نیست خود و اگر مصر میرد از نیده  
مصر عبد مملوک الله علیه یار الله گفت که چه  
بیند اگر میرد خفته باشد و باد طبع عورت را بدیده که

اگر

اگر شنید چه گوید آن عورت او بد پرسید با باقی عورت  
برهنه کنند یا لا گفتند آن عورت او بد پرسید برهنه کنیم  
گفت نه که آن باقی عورت است یکت بد گفتن سبحان الله هرگز  
این کوه گفت پس چگونه است اگر نه را تر و یک شما بر شتهای  
یا کنند نماز بر شتهای او بد یا کنید این سخن باشد که باقی  
عورت او بد برهنه باشد خالد الرمی گوید که حد  
جامع بوم و مردمان یکی سه هر چیز میگفتند زن است که از آن  
نهی میکنم باز که تند و پوستی کس دیگر افتاد پس یار دیگر  
بجهت اولین باز آمدند و نیز مانیان اندر آمدن مانیان ابراهیم  
بجفت که گوید که مهر سیاه دراز بالا میاید و یار او گوشت  
خوک بر طبعی نهاله که گفت این گوشت خوک است خوک گوشت  
خوک پس مانیان بر تو و بر کوه گفت از این بد تر خوک پس دمان  
باز کند و اندر دمان خوک بر تو و از فرخ آن بد است که خوک  
که اکنون است معوز یا چند روز باشد که هر چه میخورم مراد من مرده  
خوک می آید و کند آن هنوز در دهن است سیفان بن الحنفی  
گوید که یک یار از جمع و به نشسته بوم مهر پیش ما بگفت  
غیبت کوم مر آن مرد را یا پس گفت یا سیفان خاشاک  
باشن انگاه که گفت یا سیفان غرورم که گفت نه گفت  
غرور کنان که گفت نه و یا پس گفت هر دو میان و ترکان







آب بهمان گفته است ایشان گوید که آنکه خدای تعالی از فلان بدست  
 که در دروغ گفته ام بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم  
 و از دروغ بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم  
 که بزرگ تر از بهمان است زیرا که همه سخن آن را یکبار توبه  
 پس کند توبه بهمان رسد گفتن با کفر و زندقه بسیار گفتن چنانکه  
اندوز این گفت قوله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان  
واجتنبوا قول الزور و حنفاء الله و گویند عینیت نباشد  
 مگر از قومی معلوم و شناخته و در استمه و یا از کسی که بنده و اگر اهل  
 شهر را بگویند شما بخلافید و یا گویند بفلان شهر بدیدید  
 این عینیت نباشد زیرا که اندر شهر بدیدید و یا گویند و در بدیدید  
 بیکان رسد نخواهد بداند آن خواهد و لیکن اگر بگویند فاضلتی با بیک  
 از زاهدان تعظیم خود از بزرگان رازش گفت این خطی روشن  
 خیانت که باشند اندک این خطی خیانت که اندک آن خود از زن  
 خود طلاق و لغو بدین سخن مردمان او رسد گفتند هر چنین گوی  
 که گفت زیرا که زن میور شکم بر رسیدم که بنده روشن همه  
 روز قیامت جنگ بدین زن اندر زنند و خطی کند گویند بار  
 زن فلان مرد را چنین گفت و زن توانم از بزرگان حدیث زدن  
 طلاق و لغو گفته اند سه گروه بدین سخن گویند عینیت نباشد  
 اول سلطان جابر و دوم فاسق و آنکه فاسق است که را کند  
 بیوم خداوند بدعت را چون فعلت آن و بدعت آن را کنند

عینیت

تا مردمان از ایشان بپرسند از عینیت نباشد اگر بپرسند  
 کنند که اندر من ایشان بپرسند عینیت نباشد و بپرسند عینیت  
 الصلوات و السلام اذکروا الفاجر بما فیه الی الخدمه  
 الناس گفت فاجر بهما کنند بدین اندر و است تا مردمان  
 از دروغ خبر کنند فقد کوبد ریح الله عینیت بر چهار روست  
اول روست بکفر کند و دوم روست بفساد کند و سوم روست بفساد کند  
 چهارم روست بفساد کند و در روست بکفر کند و است و چون کسی  
 عینیت کند او رسد گویند عینیت مکن گویند این عینیت نیست حق  
 و است بیگم آنکه حرام نه جلال داند و در کار فرقه و اما آنکه  
 که است از حرم مردمان الله عینیت کند و بپوشانم و بپوشانم  
 می داند که در بد آن که میگوید از روست تن بپوشانم می نماید  
 با شکار را که در این اتفاق باشد و اما آنکه معصیت است  
 زود مسلمان رسد عینیت کند که اگر آن اگاه شود خطی  
 از آن بر بخت اگر چه آن چیز درو باشد که فاسق است که را کند  
 یا صاحب بدعت یا سلطان جابر و اما آنکه مباح است است  
 گویند از فاسق که فاسق است که را کند که فلان فاسق است یا گویند  
 از خداوند بدعت که فلان خداوند بدعت است از فاسق و اما  
 تا مردمان از دروغ خبر کنند و از کار و اگاه شوند فقد کوبد  
ریح الله عینیت بر چهار حکایت گویند بپرسند الی که در بدعت  
 گویند آن بپوشانم که بپوشانم و بپوشانم و بپوشانم



ندیدند و پیغمبر می فرمود آن که خوار ویدند از پیش ایشان  
آن پیغمبر خوار وید و کلاه گفتند چون با مدلو بر خیزد از خانه بیرون  
آهی نخستین اول چیز که تقدیرش آید آن چیز است که در آن فرو  
بخورد و چون در آن چیز پیش آید آن چیز است که در آن فرو  
بسم دیگر چیز پیش آید آن را به بند و نگاه دارد و چون چهارم  
چیز پیش آید و یک نوبت میگرداند و چون پنجم پیش آید از آن  
بگذرد آن پیغمبر چون با مدلو از خانه بیرون آید اول چیز که او  
پیش آمد گویند آمد سیاه سخت عظیم آن پیغمبر متحیر میماند گفت  
فرمودند که اینست فرو برو و بخور چگونه توانم فرو بردن گوهر بدین  
عظمتی رسد پس می رفت بسو آن کوه هر چند در پیشتر می  
آن کوه خول می شد تا نزد کوه رسید کوه چنان بلند شد که  
و در آن باز که و خائیدن گرفت بیشتر تر از آنکه پیش از آن  
پیشتر خائید لذت بیشتر یافت آن کوه فرو برد و شکر کرد  
خدا که غرور جل از نجا بیشتر شد و در میان راه طشتی زین با خود  
گفت محفل گفت اندام من بهمان کس زین را بکنند و بر زمین نهان  
کرد و بیشتر رفت باز پس بگریست طشت بر زمین آمده بود  
همه باز گشت طشت رو و بگردید بر زمین نهان که با سر  
همچنین که آن طشت بر زمین می آمد پیغمبر متحیر و عاجز میماند  
با خود گفت من کدامم که فرو بردند از نجا بیشتر رفت و شکر  
دید بر آن می آمد و باز از زلف قاضی آن مرغ می آمد کوفتیکند

که آن بار

که آن باز مرغ میگوید آن مرغ اندر کنار پیغمبر افتاد و زبان گفت یا  
پیش الله نگاه دارد از این باز و نهان گشت پیغمبر آن مرغ را به بند  
و در آستین خود نهان اندر زمین باز رسید پیغمبر مرغ را به بند  
که بعد از آن گفت یا پیش الله من گفتم که این مرغ خدایت  
بخشیدم و خود فرو بردن تو زینهار داد و او را در محفل تو میگرد  
از روزی که با خود گفت محفل گفت که این مرغ بدست و نگاه دارد و باز  
نوبت میگردانم اکنون چگونه کنم پیغمبر فرو ماند آنگاه کار و از میان  
برگشاید باره کوفت از آن خود میبرد بسو باز از آن خدایت را کوفت را  
برداشت و خود و سپردید آن مرغ را که کوفت بیشتر رفت بر راه  
مردار و دیدن کند شده از آن مردار بگریخت و در آن خانه نهاد  
چون شب آمد آن پیغمبر گفت یا رب من کدامم که پیغمبر محفل  
اکنون پیدا کن حکمت آن چیز را بخوار او را پیغمبر بد که آن اول کوفت  
دید یا سیاه بدان عظمتی آن چشم بعد چشم از او ایستاد  
کوه باشد و چون بر او سر کشید هم چند لقمه خود انداخته و در آن  
ترازا بکنین باشد و آن طشت ز زمین که در آن عملها رسد کوفت  
نهان دارند و نهان کنند شکار را خود و آن مرغ را بگریست که هر که  
این خوش کند با امانت خیانت باید که خیانت کند و آن باز  
حاجتمند خود خیانت باید که اگر کسی از تو حاجت خواهد که بگویم  
باز نکردی اگر چه تو بدان حاجتمند باشی و آن مردار کوفت  
نزد غیبت کوفت بگریست و آنکه مردمان مدغیبت کنند



والله اعلم بالصواب  
قال حدثنا خلیل بن ابراهیم قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا ابو عبد الله  
قال حدثنا سفیان بن عیینة عن منصور بن ابراهیم عن بهام  
الحرثی عن خدیجة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
يقول لا یدخل الجنة فتان یغی عن جنین ابدیت  
نصف عن ابی هريرة قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
صل بدرون من استرا رکم قالوا الله ورسوله  
اعلم قال ذوالو حصین الذی یأوی هو لا یؤوی  
وهو لا یوجهه گفت دانید که بر من شما کت گفت  
خدا و رسول و دانایانند گفت آنت که دور و ر باشد اینست  
دیگر آید و آن را بر و دیگر یغی پیش تو دیگر گوید و پیش  
دیگر جز از آن گوید قال حدثنا محمد الفضل عن ابن عباس  
گفت که پیغمبر علیه السلام بر دو کور تازده بگذشت و گفت ای  
این کور در این کور عذاب می کنند نه از قبیل کبار بلکه  
یکی را از سبب یکیدن بول عذاب میکنند و آن دیگر را از  
سبب جنین عذاب میکنند یغی عذاب از یکیدن بول  
نداشتند و دیگری سخن چنین گوید پس رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم می جوید بر گرفت و بدو نیمه که از آن یکبار  
چوب بر سر یکی کور خلیه و آن نیمه دیگر از آن یکبار  
بر سر دیگر یاران گفتند یا رسول الله خنجر را بر رسول الله صلی الله علیه

عبد الصواب و السلام تا مکر عذاب کور سبک ترند و ان شاء الله  
یا آن وقت که این چوبها خشک گشت گوید رحمة الله علیه  
رسول الله فرمود صلی الله علیه و آله نه از قبیل کبار عذاب  
میکند یغی نه تو یک شما از کبار نیست و نه تو یک خدا عزوجل  
از کبار نیست نه بدین اندر روایت ابو هريرة رضي الله عنه میگوید  
بدترین مردمان سخن چنین است پس ثانی گفت که سخن چنین  
گویند نه از کبار نه تو تعالی از کبار نیست و همچنانکه حکایت که اندر  
جز گفت که لا یدخل الجنة فتان سخن چنین است  
نصف و چون در بهشت نرفه و درست شد که جاری شود  
زیرا که بدن جهان بخوابد بهشت و در آن جاریست و چون چنین  
و اجماع بر سخن چنین که توبه کند و باز گشت سخن چنین  
اند و دنیا و سبب عذاب کور است اندر یغی از پس مرگ و قیامت  
از رحمت خدا عزوجل و روز قیامت یا در سخن است و اگر توبه کند  
خدا عزوجل توبه و او را بدید حسن گوید که پیغمبر فرمود علیه  
و السلام بدترین مردمان آنست که هر رویه باشد چون گوی  
این است آید و دیگر سخن گوید و چون بسوزان دهد دیگر گوید  
و نیز گفته اند زباله اند دنیا خدا عزوجل هر زبان دهد اندر  
قیامت فداوه رضي الله عنه گوید بدترین مردمان طعنه  
کنند کان اند و سخن چنینانند و لعنت کنند کان اند و عذاب  
کور سبب هر است اول هر عینت کنند کان است و دوم مرگشان



کز بول خوشتر نگاه ندارد و سیه و دیگر سخن چنان است  
حاجت سکه گوید معر غلامی خود و آن فروخته گان  
پرسید که این غلام هیچ عیبی نداشت گفتند هیچ عیبی  
نداشت سخن خنده سبک داشت و از آن سخن نه اندیشید  
برآمد و آن غلامی را می داشت و در آن غلام که با نور گفت ترا  
خواجه خود است ندانم و بر سر تو سر نیان خواهد خوردن تا که دوست  
واله زن گفت خواهیم غلام گفت چون خواجه بیاید نشسته  
استره بر کمر آن میوه که از زیرش خواجه است بیرون کن بدین  
استره ملاده تا که آفتون کنم با خواجه که در دست گیر دزد  
گفت یک آید روز دیگر غلام به تو یک خواجه آمد و گفت  
ای خواجه که نصحت دارم خواجه گفت بگو غلام گفت که  
با نور تو در میان دالم و قصد هلاک تو که گفت تا که نشسته  
خواهی تا بدانی گفت خواهیم گفت چون بخانه نور وقت  
خواب خوشتر نگاه دارد و بعد از خواب اندر خواب کن و سبک  
تا صبح بنشیند و بخانه نشسته و در اندر آمد و گفت خوشتر را اندر خواب  
وزن باید استره اندر دست گرفته خوابت یا از زیرش بیرون  
کنند و نشسته چون جان دیدند داشت که یک شمشیر و قصد کشته  
میوه داشت و دست زن گرفت و آن استره از دست زن کشید  
و آن زن خفته بدین استره کلوز بر سر دختر کشتن زن بیرون رفت  
اولیا و آن زن بیاید و آن مهر و مهر یک شمشیر بدین استره زن

کارزار افام چنین باشد حال سخن چنین میان زن کشتن  
افکند نجمی بن اتم رحمه الله علیه گوید سخن چنان است  
جادو است و سخن چنان است که ساعت خبر کند که جادو و سبک  
نمی تواند که و نشسته اند که در آن سخن چنان بدتر از کردار دوست  
زیرا که دیو هیچ نمی تواند که مگر خیال و جلد کند و سبک کون  
و کردار سخن چنان معاینه و مواجبه باشد و خدا عزوجل گفت اندر  
کلام خوشتر و قولی جمالی جمالی لطیف این سخن چنان است  
مرد عداوت را و جنگ می کشد که آتش مریم را اتم بن  
صیفی گوید چهار نفر در لیل باشند اندر دنیا اول سخن چنان است  
دروغ زن سیوم دهم نفر چهارم سیم عیده بن لکاح  
گوید از ابو عبد الله القریبی که گفت مهر هفت ضد فرست  
بر بی دانا رفت از مهر هفت سخن را برزد یک آن دانا آمدن دانا  
در یافت گفت من به تو یک تو آمده ام با از آن علم که خدا عزوجل  
تراد که گفت به مهر گفت به مهر گفت به مهر گفت به مهر گفت به مهر  
کران تر حیت و از زمین فراخ تر حیت و از سنگ سخن حیت  
و از آتش نوزان تر حیت و از زهر مرید تر حیت و از زهر کشته  
تر حیت و از چو نوال بنشیند جواب آن سخنان باز دلف گفت  
بهتان بر بی گناه کران تر از آسمان گفت و سخن حق فراخ تر از  
زمین است و دل خورسند تو مگر تر از دریا است و حرم اندرین  
مردمان نوزان تر از آتش است و حاجت بردن بر خوشتر از  
روان شدن سر تر از زهر است و دل کافور سیاه تر از سحر از



سبک است و سخن چین را چون سخنش زده و بیدار شود و ضعیف تر است  
 بنیم است و چون سخن چین را سخنش برده و کارش یکبار  
 از هر کشنده تر است امام باقر گوید از ابن عباس علیه السلام  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت چون خدا عزوجل بهشت را بنا کرد  
 گفت یا بهشت سخن گوئی بهشت گفت یکوقت شد تا یک کس غم  
 اندر آمد پس خدا عزوجل غم را عزت و جلال و کبریا بهشت کرد  
 هم را اندر تو جاریست اول از هر خبر را یعنی آنکه بر نیست خبر  
 خود را باشد و حدیث هم زنا کننده در سوم سخن چین را چهارم  
 دیوت را یعنی قلیان یا ریش را پنجم شطرنج را یعنی عیون  
 ششم محنت را یعنی کس که از خوشی آن بریده باشد ششم  
 آنکه عید بندد و وفا نکند حسن گوید رجب علیه السلام  
 هر که سخن کسان بنزد کند بدارند بد آنکه سخن تو بر زبان برسد  
 مهربان بوی امیر المومنین ع را از عیون اندر آمد و از عیون دیگر  
 سخن با که عمر گفت او را چه خواهد تا جنتیم تو باشی یا سگرم  
 تا از بهشت گویایی یا از دوزخ زنا اگر از دوزخ زنی از اسل امتی  
 که خدا عزوجل اندر کلام خوش فرمود یا ایها الذین  
امنوا ان جاءکم فاسق بنباء فنبوید  
آیت فاسقه و اگر از دست گویایی از اسل امتی که خدا عزوجل  
 گفت همانا مشاء بسمم و بد است سخن چین اگر خواهد که  
 عفو کنم دیگر از این سخنها گوئی تو گفت یا امیر المومنین ع  
 تا پیش چین نگویم عبد الله بن مبارک گوید رجب علیه السلام

قرین

حرام زاده حدیث را پوشیده نتواند در سخن و حلال زاده  
 بگویند چه بیه را نیاز دارد اما آنکه گفت حدیث را پوشیده نتواند  
 یعنی هر که سخن چین برده حرام زاده باشد زیرا که حرام زاده  
 سخن نتواند پوشیده و این حدیث را عبد الله مبارک از قول احدی  
 عزوجل میروند اول است چنانکه گفت یا خدا عزوجل اندک  
 غم فوله تعالی همانا مشاء بسمم یعنی و بد است سخن  
 و سخن چین فوله تعالی مناع للخیر من فی غیرک فوله تعالی  
عزوجل معقل اینم عایب و فاجرت و درشت کوی و پاکار فوله  
عزوجل عمل بعد ذالک بنیم و با از حرام  
 حکمی زیارت آمد و از بر لورش خبری یک گفت حکم او را گفت زیارت  
 من و بر آمد و چون بیاید بر بار خدایت امیر اول مر بر لوف  
 خوشی کنی گوید هم دل به فارغ مشغول گوید سوم بهشت  
 خود بنزد یک من منم گوید گوید الله جبار گوید رجب علیه السلام  
 و قیام در شب اسرائیل فخطرت به همه بنی اسرائیل سبیه با حق  
 علی الصلوات و السلام بدین میروند و عاقله بد و باران  
 خور شدن هیچ اجابت نیامد گوید الله ای انهم بد  
 نتواند سه بار میروند و عاقله نداجابت نیافتند  
 تا حدیث خداوند عزوجل و حی که بموس علیه الصلوات و السلام  
 از بهر آن دعا و است اجابت نکردم که اندر میان ایشان  
 یک سخن چین است و بر سخن چین مغرور است گفت یا رب



اینست که با او را از میان خویش بیرون کنیم و می آمد با موسی  
 و ساراز سخن چینی نمی میگفت نگاه بسزد از کرم و بر  
 رسوا کنم من سخن چینی کنم همه است اسرائیل ابکور تا تو به کشند و  
 ایشان را بگفت همه است اسرائیل تو به کشند و باز کشند خدای  
 عزوجل نگاه بداران آمد سلمان بن عبدالمطلب ثقیف بود  
 به نزدیکی آمده بود و راه به تفکیک اندر او بودند سلمان آن  
 مهر را گفت من چنان رسیدم که تو در من و قیقت کرده و من و شما  
 زشت گفته نموه گفت گفته ام سلمان گفت آنست که من گفته  
 به تفکیک من و تو است کور است زهر گفت سخن چینی زشت کوی  
 نباشد سلمان گفت لا است حکموی یکی از حکیمان گفت من  
بیلغی عن اح وهو الشا تم کلامی شماست  
 هر که خبر کند ترابر و شما می از دست و شام و نده او است نه آن  
 دست و به من منبه گوید هر که است باید بدان چیزی که در تو  
 نباشد این می باشد که از و نمک بدست بخوری که اندر تو نباشد  
 فقیه گوید زنی الله عنه هر آنست که به تفکیک تو جز آنکه اندر  
 خبر بر تو هم چنان باید که او را باز زنی زیرا که آن کار شکست  
 و نهی من کرد و احیت خدا که خدا عزوجل گفت اندر من قول  
کنم خیر آمده آخرت للناس تا بیرون با  
معبود و شهنون عن ائمه کرم بیوم چنان باید  
 او را و من کبر از هر خدا عزوجل را که در عاصی است و دشمن  
 و دشمن عاصی و در کت به خدا عزوجل او را دشمن و عاصی  
 چنان باید که بدان بر تو غایب سلمان طن بد بزرگ بقیار و زبیر

خشنه

طن به بد بزرگ مسلمانان حرام است خدا که خدا عزوجل گفت  
 ایه قوله تعالی اجتنوا کثیرا من الطن ان بعض الطن  
 است بخشم چنان باید که اندر غور آن کافر نشو و خشم کن  
 که خدا عزوجل از بخشم است که است خدا که خدا عزوجل  
 و کلا بخشم چنان باید که چون در سخن چینی می کند و  
 در هر تو چنان کینه یعنی کینه بد بزرگ چنان که تو  
 او به باشد والله علم بالصواب  
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا  
ابراهم بن یوسف عن الحسن بن یعقوب عن محمد بن یونس عن  
 از سه چیز کس نرهد یکا حد که در جرم طن به بد بزرگ بیوم  
 از طهره شدن یعنی فال برد است گفتند یا رسول الله چون  
 کنیم تا از این چیز بر هم بیفتد گفت علیه الصلوات والسلام  
 حد که پیدا میکند و چون طن به بد بزرگ حد که پیدا میکند به بد  
 طهره افند بر وید و باز کرد و بد چون حد که پیدا میکند به بد  
 کردار بر وید گفتار یعنی چون حد که پیدا کند و اندر دل تان باشد  
 زبان مگوئید و اما میکند به بد بزرگ که بچه اندر دل باشد یا خدای  
 عزوجل بدان بگوید تا زبان مگوید و میکند و اما بیان آن قول  
 گفت چون طن به بد بزرگ حد که پیدا کند و حد که پیدا میکند به بد  
 کف در هر کس سلمان کمان به بد بزرگ و لا چون طهره افند یعنی  
 چون جابر خواهی رفتن چغیر زبانت کند یا عکله یا زبانی یا اندر



بر و باز کردید از راه که پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم قال یا هر که شست  
و طهره را که اوست شستن و طهره را یک و شستن و بدو شستن  
کار جاهلیست چنانکه خدای عز و جل گفت قَالَ الْعَلِیُّ بْنُ ابْنِ  
وَعَمْرٍو مَعَكَ وَانْزِلْ بِهِ وَیَكْفُفُ اَنَا نَظِیْرُ نَبِیِّكُمْ  
اَبْنِ عَاسٍ کُوَیْدُ حَرْثٍ شَوْرٍ یُکْوِی اللِّعْمَ کَاطِیْرٍ  
اَلْاَطِیْرُ اَللهُ وَکَاخِیْرُ کَاخِیْرُ اَللهِ وَکَا اَللهُ عَیْرُ اَللهِ  
وَکَا حَوْلٌ وَکَا قُوَّةٌ اَلْاَبَا اَللهِ اَنْکَا هُ بَرُو بَا ذَنْ اَللهِ کَلِّیْج  
زبان نکند قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ وَحْنُ ابْنِ هُرَيْرَةَ  
حْنُ ابْنِ هُرَيْرَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ قَالَ کُلُّ مَنْ کَفَّ بِکَلِمَةٍ یَسْتَحِبُّ یُکْنِی  
و بایکدیگر در کارهای خیر می فرمایند و باز ازین مکتب بدو  
خبر دارند و ازین کان خدای عز و جل همه را بخیر لوران باشند  
بایکدیگر معاویه بن سفيان رحمه الله علیه گوید بر سر خوش  
که بر تو باد ای محمد تا کون که حدیث از آنکه بر تو منت پیدا  
بر تو بیشتر از آن پیدا آید فَقِیْهُ کُوَیْدُ رِیْضِ اَللهِ غَنَمِیْج  
چیز بدتر از حدیث حدیث از آنکه مکر و هر محسوس باشد  
بجای عقوبت بر اول غمش هیچ بریده نشود یعنی عَمَلِیْج  
و حرم مصیبت باشد بی مزد سُیَوْمٌ مَذْمُومٌ لِّیْ مَعِ اَرْبَعًا  
خدای عز و جل بر او بخشیم باشد محسوس در تو من بر او بخشید  
پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم من نعمتهای خدا را عز و جل بدو  
گفتند یا رسول الله کیانند و شما ان نعمت خدای عز و جل گفت

و کسان

خدا کند کان بدو خدای عز و جل مردمانی که بدو است از فضل خود  
مالک دنیا و رحمة الله علیه گوید خدای عز و جل بر همه خلق بیزیرم  
اما کوایر قزایان بر قزایان نه بیزیرم زیرا که ایشانند حاسد یا فتم  
بر یکدیگر یعنی بدترین خدایان است اَبُو هُرَيْرَةَ کُوَیْدُ  
رِیْضِ اَللهِ غَنَمِیْج که پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم شش گروه  
بست شش چیز بدو نشوند پیش از حدیث یا رسول الله  
اینست که نام کرده اند گفت اَوَّلُ مِیْرَانٍ یُجْرَ کَدْنٌ حَرَامٌ عَنِ عَصَبِ  
کَدْنٍ سِیَوْمٌ دَهْقَانٌ یُکْرَهُ کَدْنٌ جِهَارٌ بَارِکَانٌ یُخَالِجَانِ  
کَدْنٌ یَحْجَمُ رَوَیْنِیَّانِ یَبْأَدِیْ کَدْنٌ یَسْتَمُ عَالَمَانِ  
کون یعنی آن عالمان که دنیا جویند بر یکدیگر حدیث پس  
خیان باید که هر عالم را که علم از او را حجتی است آنوقت که خون  
علم از او بی حجتی است آنوقت که خون علم از او را حجتی است  
بر یکدیگر حدیث و چون علمش از هر طرف دنیا باشد حدیث  
چنانکه خدای عز و جل گفت از عالمان جهودان حکایت که امر محسوس  
الناس علی اما انهم من فضله یعنی جهودان حدیث  
پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم و بر بالان و بر گفته اند و پیغمبر  
نور او بسیار از مشغول گفت از آنکه خدای عز و جل از این است  
بفرستد امر محسوس و الناس لا یفرغ یعنی بر فضل پیغمبر و نور  
و ربه بسیار زمان حدیث کند بعضی حکمان گفته  
در تمام با حجت تا کون که حدیث اول کن هر وقت در آسمان  
کون اول کن هر وقت که بر زمین کونند اما اول حدیث که بر زمین



ایست که در هر سجده کون فرمودند مرا کم بدایا که وقت خلقی  
من نار و خلقه من طین از حد که شربت بار آید  
هو یک حد که بر زمین که فایس که به حد بر لو جوید که  
بکشت خیا که خدا عزوجل گفت و تل علیه نبأ ابی آدم  
بالحق الایه اخق بن قیس گوید حاسد را حجت نباشد  
و دروخ زن را مروت نباشد و خای را رای و تیر مرد نباشد  
و در بعضی سخنها حاقیت یعنی بکنز گرفته را رای نباشد و ملوک  
و فانی نباشد و مردم بدخوار و متبر نباشد بعضی از حکما  
گفته که هیچ ستمکار از اندریم مانده تر بستم رسید چون  
حاسد را محمد بن سیرین گوید اندر دنیا هیچ حد که کم گفتم  
نباید که گفت و از اهل همت است و مرا اهل همت است چگونه  
حد کم که باز گفت و بر بنوی همت باز اگر اهل همت است  
چگونه حد کم که باز گفت و بر بنوی همت است چگونه حد کم  
جای ندیدم حسن بصری گوید ریخ الله عنه یا این لغم بر لو  
خوف را چگونه حد کم که بدیخ خدا عزوجل او را دله است چه اگر  
بچه او را دله است از هر کلام تو چرا حد کم که ترا که خداوند  
عزوجل او را کرامی کرده اند است و اگر بچه خدا عزوجل او را دله  
از هر حد و فایست که بر حد دنیا که که باز گفت و بر بنوی  
و چون باز گفت و بر همت باشد حد تو او را هیچ زبان  
نه الف فقیه گوید ریخ الله عنه که به کرده مردم را دعا  
مستجاب شود اول حوام زله مردم غیبت کنندگان سیرم

در حد

الکافی

انکس که در دل او غل و غش پوشش و حد فاش نباشد  
ایست که گویان بدیش که بنمیز گفت علیه الصلوات و السلام  
حد رو نیست مگر اندر چیز اول آنکه گوید که خدا عزوجل او را  
قرآن که مدت که باشد و بر لب و روزان نه بکار حد و مردم  
مور که خدا عزوجل او را مال بسیار دله با شرم و روزه و روزه  
میکنند فقیه گوید ریخ الله عنه یعنی چه حد کند نام چنان  
اندز قیام شب و حد دلون بدین حد نباشد و اگر  
بجزیر از این چیز باز دیگر حد کند یا کینه زوال لغت خواهد  
از حد حد خودم باشد و همچنین اگر در دست کسی خمر نباشد و خمر  
و گوید از حد حد باشد و ملا با است این حد باشد از رو کند  
همچنان با است و از خدا عزوجل بخوابد از حد حد با است  
و همچنین است یعنی قوله تعالی بعضکم علی بعض و اسالو  
من فضله و خان باید هر مسلمان را که بگوید دیگر حد  
نخواهد و اگر خان از رو کند ایشان از خدا عزوجل بخوابد یا و کله  
همچنان بدید پس احب که که خوف را حد باز دارد که حد  
همچنان است حکم خدا عزوجل که کند و ما صح خاست  
بحکم خدا عزوجل ریخ باشد و بنمیز فرمود صلی الله علیه و آله  
ان الذین النصیحه پس چنان باید بر همه مسلمانان  
ما صح باشد نه حاسد بلکه از حد کون حد باشد  
علیه بن عبد الرحمن گوید از پدرش از ابو هریره رضی الله عنه  
بنمیز فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حق مسلمان بر مسلمان

و عید



چیز است گفتند یا رسول الله اینست چیزی که دست گفت اول چون  
بیش آید سلام کنی حرم چون بخواند آنجا بر سر سجده و چون  
از تو نصیحت خواهد از او باز ندارد حرم چون عظمی و هم کند گو  
الحمد لله بگوئی یا حمله الله بختم چون بیمار شود بر سر سجده  
شور شتم چون میرد بر جنازه پیش حاضر باشی و غارتش  
فقیه گوید ریخته الله عنه از انس مالک ریخته الله عنه شنیدم  
گفت من پیش از آنکه بگویم بخدمت پیغمبر علیه السلام و السلام  
آدم و اول چیزی که عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با خود  
یا انس مالک بر تو با آنکه دست و روز میگویم تمام بشود از بر غار  
ما حوطه شد و دست کرد و حمرت زیاده شد و نیز گفت ای پسر  
یا انس از جنابت من بشور در آن مجالعت غامی که بر سر هر جوی  
جنابتی است گفت یا رسول الله چگونه مجالعت تمام در آن رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر آن کسی بن حویله و حوض و آنکه  
بمال بویستند تا چون فارغ شود از شستن اندامها و برون  
آئی از شستن جای خدای عزوجل که از مرزیده باشد و از همه  
کنهات پاک کرده باشد و نیز گفت ای پسر که من یا انس  
بر تو با آنکه بگوئی تا هر رکعت نماز جانت از تو فوت نشود  
که آن نماز یا بیایان است و نیز شست روز نماز بسیار کن و اگر  
تا تو اندر نماز فرو نشستی بر تو دعای کند و دعا فرستد  
میجو ایند و نیز گفت ای پسر که من یا انس تن را بر بخانی  
نماز دراز کن و باستاندن دست بپوش و دل و چون

بر کوب فرو شو و گرفت دستها بر سر زانو نهاده و در میان انگشتان  
کشت ده دانه زانو از پهلوی برداشته و در و چون از کوب بر سر  
راست بایست تا اندامها در میان بجای خوشیش باز آیند و چون سجده  
فرو شو روی را همواره بر زمین بیند و سر و قفا از زمین بر دارد  
و زعفران بهیچ دانه چیدن مرغ و باز و بار بر زمین مکتان  
بهیچ رو باه و چون سر از سجده بردارد بهیچ سک بردارد و کوبه یعنی  
بر سر با خشتین و لیکن تر خف در میان هر قدم بر زمین و بجای  
و یکا آمده است که باز در دست یا ستان و سر انگشتان بسوزاند  
و در و با رجب پیشین چه بر آن نماز کند و از کوب و سجده تمام  
نباشد خدای عزوجل بدان نماز نشکند و نیز گفت یا انس اگر تو  
از شستن و روز بر آن است یا شستن زیر اگر اگر ترا ترک اندر آن حال اندر  
یا بد شستن باشد و نیز گفت ای پسر که من یا انس چون بخانه  
اندر آئی سلام کن تا برکت سلام تو بخانه اندر خانه تو و نیز گفت  
ای پسر که من یا انس چون از خانه بیرون آئی بکار بیفتد خشم  
بر تو چنانکه از اهل قبله الا سلام کنی بر روی یعنی هر که پیش آید  
بر روی سلام کن تا طاعت ایمان اندر دل تو موهب شود و در آن  
بیرون آمدن خداوند عزوجل ترا مرزیده باز کرده و نیز گفت ای  
پسر که من یا انس چنان باش که هیچ شستن و روز بر تو نگذرد  
که اندر دل از هیچ مسلمانی غل و غش و خد و خیانت  
چه این سنت است که رسول ام و هر که سنت من بکند محله است  
در شسته باشد و هر که محله و سبب الهی باشد به سنت اندر آید  
پسر که من چون این همه چیز را که تو گفت بکنی و نگاه داری و صبر کنی







خدا تعالیٰ خشم کرد یعنی گوید چو چنین قمت که سیوم فعل  
خدا تعالیٰ نه بسند و یعنی خدا تعالیٰ هرگز ادا ندهد و نه فعل کند  
و بر فضل انبیا نیکو کند و چهارم خدا را مومن خواند و هم  
سیخو کرد و یو باشد و نیز گفته اند که حاسد را هیچ  
مجلس با نماند مگر سکویش و حدیث دلیل باشد و نیز  
باشند و نشکان آورده با نماند مگر بغیبت کردن و اندر  
خلوت خویش و اندوه نباشد و اندر جان دلهن خوش  
و هول نباشد و اندر هر نوع خویش نباشد و الله اعلم  
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا  
محمد بن جعفر عن ابيه عن كعب بن الاشجار قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
يوم القيمة ذرا مني صورة الدجال تعشا هم  
او ياء شيعهم من كل مكان يسلكون في ناس  
من الانبياء يسبقون طينة الجبال من عصار  
احل النار كفت تمكيد ان را روز قیامت بیارند خون و  
خود بر صورت مروان از هر روز دل و خوارشان میرسد و  
زیر باران نامی سپند پس آنگاه بر اندرستان بوی  
خون بخوراندشان از زمین بالا نشنود از خیان  
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا  
ابراهيم بن يوسف قال حدثنا اسفان عن سعد بنه قال  
بلغني عن الحسن بن علي رضي الله عنهما انه كان يذبح  
كل واحد من دسائر شيعين باز کشیده و بعد از آن

میخوردند

میخوردند حسین را گفتند یا ابا عبد الله یا ای تاهات  
خویش را بر حق الله از اسیر آمد و گفت خدا عزوجل شکر  
درست نماید و با آن مسکینان از آن نان رزقه بخورد پس آن  
گفت من شمارا بجا آوردم که هم شمارا از اجابت کنید با من بخانه  
من آید همه با ائمه المومنین حسین بن علی بن ابی طالب  
چون بخانه رسیدند حسین بن علی بن ابی طالب گفت  
ایم خولعی هر شینه باقی مانده است بیار با خودم فروخته  
چنین باشد و هم بر این است که گفت از سفیان انا خودم  
از ابو هریره که بخامر علیه الصلوات والسلام گفت خداوند تعالی  
روز قیامت باشد که گروه مهم سخن بر حق گوید و بنظر عبادت  
نکرد و وی آن در دماک باشد و ایشان را بخت اند گفتند یا رسول  
الله اینست که گروه مهم که اندر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت اول  
حرم ملک در دوزخ زن سیوم در دوزخ میگرد  
قال حدثنا عن ابي هريره رضى الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
وسلم من مولى رجل مسلم فهو رابى فرقه كونه ان اول  
به بهشت اندر آید اول شهید اند و حرم نیکان درم خنده که اندر  
و نیا هم طاعت خداوند درم که اند و هم طاعت خداوند تعالی  
در دوزخ ضعیف خداوند عباد و آن سر گروه بدوزخ نهند اول میر  
جابر باشد که رخلق مسطر شده باشند حرم خداوند مال  
که زکورت داده باشند سیوم در دوزخ فرخته و میگرد و حسین  
که خداوند تعالیٰ سر گروه را دوزخ و الله و سر گروه را از ایشان



بذیشان دشمن تراول فاستالاد دشمن داله و بر فاست  
دشمن تراولم بخلافت دشمن داله و تو کبر نفس تراول دشمن تراول  
وسوم متکبران را دشمن داله و دشمن متکبران تراول  
و سه کرد را دشمن داله و سه کرد را دشمن تراول  
دشمن داله و جوان پارس را دشمن تراولم بخلافت دشمن داله و  
سجفی را دشمن تراولم بخلافت دشمن داله و تو کبر نفس تراول  
دشمن جذب بین الی نابت که بهیجی از جبهه که بهیجی گفت  
علیه الصلوات والسلام اندر دل هر که مقدار پسندان دانسته گشته  
وی به پشت اندر نیاید بدید گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
نعلین نیکو و علاقه نازبان را در دست دارم این کبر باشد یا رسول الله  
پس او گفت صلی الله علیه و آله و سلم خداوند عزوجل جمل است و جمل  
دشمن داله و چون بنده را نعت داله خاں دشمن داله و اگر آن  
گفت برور پیدا باشد و خداوند عزوجل دشمن داله و اگر آن  
که خوشتر را و او کشید داله و خداوند عزوجل دشمن داله و اگر آن  
و تو کبر باشد و لیکن کبر آن باشد که حق را گردان دهند و مردمان  
خوار داله حسن بزنا گوید که پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام  
هر که نعلین را باره دشمن داله و حاسه را بوند افکند و در داله  
در سجده خاک داله از هر طاعت خداوند عزوجل و از کبر بزرگ کرد  
و پیغمبر علیه الصلوات والسلام گفت هر که بویسته خوف شود  
بغش چشم و نعلین را باره افکند و اندر بایز کند و بر خاست  
و گویند و دوشد و با عیال حق نای بیکی خور و با مکیان

نشست

نشست و خاست کند خداوند عزوجل کبر از هر چه کند  
علیه الصلوات والسلام اندر خاجات گفت یا رب از خلق تو بتو که دشمن تراول  
نذا آمد یا موسی انکس که بدل متکبران باشد و زبان درشت باشد  
و چشم شخ و بدست خیل عود بن میسر گوید که تواضع  
یک از او امپایز شرف است و هر نعمتی را عابد است مگر تواضع که  
و بر نعمتی یا حدیث و بعضی از حکیمان گفته عبودیت فطاعت  
ماحت است و عبودیت تواضع محبت است مصلحت بین الی صغیر  
که سپاه سالار حجاج عهد و قتی بر گذشت بر مطرق بن النخبر  
با جبهه خر پوشیده و می خرامید مطرق گفت یا ابا عبد الله  
این چه رفتن است خدا سزا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
دشمن دارند همچین رفتن را مصلحت گفت ملا شمس گفت بی  
شناختم از اول لطفه بعد گزیده و آخر مردار باشد افکند  
و تو اندر میان حال سر کنی مصلحت خواهم بدین میار که است و است  
رفتار گفت بعضی از حکیمان گفته فقر و غنی بخدا است  
عزوجل و عرش بدین است و فقر منافق محبت و غنی مال  
این عمر ریحی الله عنهما گوید که پیغمبر گفت علیه الصلوات والسلام  
چون متواضعان باشند تواضع کنند و چون متکبران را بنده  
تکبر کنند برایشان که آن که آن مرآت که صغار و مذلت باشد  
ابو هریره گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس تواضع کند  
از هر خدا یا خداوند عزوجل الله که خدا را و کبر بر تر که است کند

موسی علیه السلام



عزیر الخطاب گوید ریح الدعدنه روحه تواضع است هر گاه  
که اندر راه نوبش آید بسبب انباشت و چون چار و پانزده  
و بکران فروت نشاند و هر دو چون نوبت نمایند بکران  
گوید رحمة الله علیه که هیت در بر و بیک در و بر غیر کار با کند  
و نیز که کون خلف فرعونانست و آن کا فوانست و تواضع کون  
خلف انبیانست و آن سبکان زیر که خدای عزوجل صفت کا فوان  
و فرعونان بکر که خدا که گفت اندر این است انهم كانوا اذا  
قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون یعنی که چون  
گوئی بگوئید لا اله الا الله بکرنند و بگویند و چنانکه خدا گفت  
عزوجل قوله تعالی و فارون و فرعون و هامان و بعد  
جاءهم موسی بالبینات فاستکبروا فی الارض  
و نیز گفت بایه دیگر قوله تعالی ان الذین یتکبرون  
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و نیز گفت  
بایه دیگر قوله تعالی انه لا یحب المستکبرین و مواضع  
تواضع است و چنانکه گفت قوله تعالی و عباد الرحمن الذین  
یمشون علی الارض هونا ینصرون و بکران خدایان را که میروند  
تواضع ایشان است و بفرموده علیه الصلوات و السلام که  
بفرموده چنانکه گفت و احفض جناحکم للمؤمنین  
و بیجا بر علیه الصلوات و السلام است و به بگوئی خلف چنانکه  
گفت قوله تعالی و ان من اعلى خلق عظیم و خلق بر شما بر

تواضع بود چنانکه اندر خدایان است که بفرموده علیه الصلوات و السلام  
بر حوزة نبی بر نشستی و اگر درم خرید و او را بخواهد بخواهد بگوید  
و چون چنین باشد درست شد که تواضع بگویند و نیز بفرموده  
و سبکان فاضلتر آن که پیش از ما بفرموده تواضع بگویند  
و در جنت بر ما نیز که بهر آن است انهم كانوا اذا  
عزیر الخطاب گوید ریح الدعدنه روحه تواضع است هر گاه  
که اندر راه نوبش آید بسبب انباشت و چون چار و پانزده  
و بکران فروت نشاند و هر دو چون نوبت نمایند بکران  
گوید رحمة الله علیه که هیت در بر و بیک در و بر غیر کار با کند  
و نیز که کون خلف فرعونانست و آن کا فوانست و تواضع کون  
خلف انبیانست و آن سبکان زیر که خدای عزوجل صفت کا فوان  
و فرعونان بکر که خدا که گفت اندر این است انهم كانوا اذا  
قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون یعنی که چون  
گوئی بگوئید لا اله الا الله بکرنند و بگویند و چنانکه خدا گفت  
عزوجل قوله تعالی و فارون و فرعون و هامان و بعد  
جاءهم موسی بالبینات فاستکبروا فی الارض  
و نیز گفت بایه دیگر قوله تعالی ان الذین یتکبرون  
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و نیز گفت  
بایه دیگر قوله تعالی انه لا یحب المستکبرین و مواضع  
تواضع است و چنانکه گفت قوله تعالی و عباد الرحمن الذین  
یمشون علی الارض هونا ینصرون و بکران خدایان را که میروند  
تواضع ایشان است و بفرموده علیه الصلوات و السلام که  
بفرموده چنانکه گفت و احفض جناحکم للمؤمنین  
و بیجا بر علیه الصلوات و السلام است و به بگوئی خلف چنانکه  
گفت قوله تعالی و ان من اعلى خلق عظیم و خلق بر شما بر



علمم عز از تخت بر نشتر نشست و علمم مهار نشتر بدست گرفت  
 و میکشید تا یک فرسنگ همچین نوبت تا یک فرسنگ بنام  
 برسد نوبت نشتر نشستن علمم بود علمم در نشتر نشست  
 و مهار نشتر بدست گرفته و اندر راه آبی پیش آمد همچنان مهار  
 نشتر بر گرفته از آب بگذشت ابو عبیده بن الجراح رضی الله  
 عنہ امیرت م بود چون خبر آمدن عرب شنید با همتران پیش باز آمد  
 گفت یا امیر المؤمنین بزرگان شما همه پیش بازمی آیند  
 نیکو بخود کلام بدین حال به بنشیند عمر گفت رضی الله عنه خدای تعالی  
 ما را عزیز کند تا با سلام گفتار مردمان باک ندارم از سلطان القاری  
 می آید که امیر مدائن یک جوال گاه خرید در آن ساعت سلمان اینجا  
 گذشت سلمان را بستره گرفت که این گاه را بزرگتر سلمان هیچ  
 سخن نگفت و آن جوال گاه بر گرفت و همی که از پیش آن عمر  
 مردمان محتشم آورد پیش آمدند و می گفتند اصلح الله امر  
 این گاه چو او بر گرفته بیاور تا ما بر کرم چون خداوند کا چه  
 مردمان بنشیند خجل گشت با خود گفت راست من امیر رو خود گرفته  
 به کدام بسیار عذر خواست و گفت تشنه ام و خواهش می کنم  
 سلمان رضی الله عنه آن جوال گاه تا در خانه آن گاه به خود گفت  
 بادا بخوار ناداشتن مردمان و ما با هیچ کس لا خیره نمیکردیم عمارت  
 یا امیر کوفه بعد از دوکان حلف فروشی سید خدیو و زبانی  
 خواست خود به سینه برداشت و فروشنده کرانه خود به گرفت

و هر کس بدین گرفتاری بدست این خانه و نمی بدست آن انگاه  
 که کون نهاد و بسوی خانه خود که علف خوش او را بدست  
 و گفت یا امیر بگذار ما من کریم و بخانه ارم عمار گفت زنج تو  
 خوابم خود گرفت و بخانه که امیر المؤمنین عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنه ابو هریره را امیری بحرین دلو و ابو هریره بخاری  
 بنیشت و بر رفت چون به بحرین رسید و اندر بازار آمد خود با یک  
 بی می کرد راه در پید امیر را با لون پیغمبر علیه الصلوات و السلام  
 چنین بودند و خلق ایشان تو اضع بود و عزیز تر بودند نزد  
 خلق و خود فرستگان و به خود صار عزوجل ابو هریره را نشسته  
 گفت از پیغمبر شنیدم علیه الصلوات و السلام که هیچ مالی از پیغمبر  
 دلو نفعان خود هیچ طور استکار خود را عفو نکرده اند  
 خدای عز و جل زیادت کند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از  
 خانه عایشه بود رضی الله عنها و طبعی قد بد پیش او نهاد  
 و پیغمبر علیه الصلوات و السلام بدو زانو نشسته و از آن قدیر  
 میخورد زنی از بیرون راه بگذشت با مردمان حدیث میکرد و او  
 زنی بود زبان نه نیکو ده از مردوزن با آن نشسته که او را  
 بدیدند خشم زن بر عزوجل خدیو علیه الصلوات و السلام افتاد  
 اندر رسول دادید و زانو نشسته آن مرد ما را گفت بگریه عزوجل  
 عزوجل هر چگونه بدو زانو نشسته است همچون نیکان و طعام خود  
 پیغمبر علیه الصلوات و السلام گفت من نشستم چنانکه نیکان نشسته  
 و بخورند چون خوردند نیکان پیغمبر علیه الصلوات و السلام آن زن

اینست  
 در حدیث  
 و عمارت  
 و عمارت



گفت یا تو نیز بخور از این طعام زن گفت نخورم مگر از دست تو بخورم  
بنوعی علی الهلوات والسهل از دست خویش نه از دست زن گفت  
نخورم مگر از دست سحر علی الهلوات والسهل باریه از آن نگیرد  
نخورد از دامن بیرون کشید و بدان زن و دهان زن بست  
و اندر دامن تمام هنوز از دامن فرو برده بعد از آن زن از شرم خود  
پوشید از آن پس همچنان نشکین ماند که در روز کس نشد  
کسزیت و نیز کس بعد از آن از و کس سخن باطل نشد تا  
رسید حسین گفت ریح الله عنه که گفت بنوعی علی الهلوات  
والسهل کلید روی زمین بزن او بعد از آن اختیار کند چنان  
آنکه ندهد یا ششم و بنوعی و میان آنکه بنوعی باشم و ملک نگاه  
چهره مثل اشاره است که بنوعی کزین و نواضع غامی و بنوعی کزین  
و بنوعی باریه از دست و دهان اول کس که سر از کور بر کنند  
من یا ششم اول کس در شفاعت کند من یا ششم  
این سحر ریح الله عنه گوید هر که تراضع کند از بیم خدا عزوجل  
روز قیامت او باریه و کشته و او را شسته کند و هر که نزد کس  
کند خدا عزوجل از باریه فرو افکندش قناده گوید عاصی  
رسید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که مرا نگیرد  
در سحر چیز اندر و زنی باشد آنکس را شسته اند و آید اول کس که  
سیوم و ام قال حدثنی ابی باسناد عن طلحه بن عقیل  
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بیان از اندر آمد و بر آن سحر  
نمود بنفش درم طعام را گفت تا که از این سحر پیراهن سحر

یا اختیار کرد

یک اختیار کرد غلام یک نیکو تر اختیار کرد و پوشید و آن دیگر  
پیراهن علی پوشید پیراهن استین از آن کشتان و در آن تر  
بعد از سحر علی کار و تجارت سحر استین برید و زاده بنوعی  
و مرد و مال و خطبه که و باید آن ریشهار کار و بریده پیراهن سحر  
کنیم که بر کف دست و بر پشت دست افکار بود چون  
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه خود را دید  
جامه در از پوشید که گفت یا فلان جامه بر کس که جامه  
پاک تر ماند و دیر تر ماند و تن که پیر باشد دولت بهتر تر  
کار تر باشد ابو هریره ریح الله عنه که گفت بنوعی علی الهلوات  
علیه و آله وسلم گفت خدا عزوجل گفت که ما و عظمت هر چه  
از صفات ذات منت هر که در یک از این صفات با وضاعت  
در روز خشن اقلیم هر حالی عظمت از امنت هر که با وضاعت  
همچنان خوار است کند و در حق افتد اما مع آنکه عظمت و کبر گفت  
این نام صفات است از صفات پیر خیار که کف الحزن و الخیار  
امتن بر این است همچنین ضیف از صفات پیر گفت لا ینابذ  
بنده باشی و کبر کنی و الله اعلم  
قال حدثنی الحاکم ابو الحسن البردبری قال حدثنی احمد بن خالد  
عن عبد الله بن ریح الله عنه که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
شنیدم گفت محکم گفت مگر خطی و جانی این سحر  
گوید که بنوعی گفت صلی الله علیه و آله وسلم هر که چند روز طعام باز ندهد  
از هر محکم را خدا عزوجل از و بر بزرگ است و او از خدا عزوجل بزرگ







اول یقین داشتن دل باید خدای عزوجل به پذیرفته است نفس  
 کون اندر کار لغزش هم نگاه داشتن و نصهارا بوقت سوم  
 تر داشتن بند خدای عزوجل چهارم با موافق بودن سلطان  
 زیرا که در حاشه خلقت پنجم دنیا آبادان ماکون از بهر رسید  
 و برای آخرت را ششم دایم نصیحت کون مخلق را و مسلمانان  
 جهان باید که ناسخ باشد و رجم دل باشد زیرا که هر که خشن باشد  
 از نیک بختان باشد برسدند که علامت نیک بختی است  
 گفت باز ده چیز اول باید شدن اندر دنیا و رعیت کون با حق  
 و دوم قرآن خواندن و رعیت کون بعبادت سوم سخن گویا گفتن  
 و رجه چهارم حاجت نباید چهارم نگاه داشتن پنج نماز بوقت  
 بر هر کار اندک اندک و بسیار از حرام و شهت ششم محبت  
 داشتن با نیکان هفتم متواضع کون و ترک تنگدستی ششم محبت  
 بودن و کریم بودن نهم رجم بودن بر خلقی عزوجل دهم منفعت  
 کین بودن بر مسلمانان یازدهم دایم مرمرک با کون و علامت  
 بد بختی نیز یافتن چیز است اول آنکه جمع کون مال حلیص باشد  
 دوم بختش اندر شهوت و لذت باشد سوم صحتش همه  
 با فاجران باشد چهارم بد خو و مکر و فاج باشد پنجم نفس  
 کوی و نماز کامل باشد ششم خوردن از حرام و شهت  
 باشد هفتم باز دارنده منفعت باشد هشتم بی رحم باشد  
 و مسلمانان بخیل باشد نهم فراموش کننده مرگ باشد  
 دهم طعام از خلق باز دارنده از بر محکم ری را باز دهم و برادر  
 مسلمان بی رحمی کند و بعضی از زاهدان با کونند که عزواری

که خود را بکنند و...

که خود را بکنند و درشت چو تنگی اندر آید و بر آن کنند بغر و خشت  
 تنگی بخت تر شد و از جهت از نفقه خریدن گرفت مرکنم را و در  
 او را گفتند چون حاجت مند بود چرا و خشت را بده گفت خواستم اندر  
 غم با مردمان انباز باشم  
 قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا سفيان بن عيينه عن  
 مريم كفت صليوت الله عليه انما ملكك زمينته ميتو يد كده ميتو  
 شدر را ملك يك كند و چون ملك به خود و برادره يك كند پس  
 انگاه گفت يا معشر الخواريين چون كس يا جز را آموزيد نزد  
 مستانيد مكر خيايك حرامی دهيد و نيز به انيد كه در خطبات  
 اندر شما از چهار اذان نادان جانشيد اول خنديدن بي عجب هم  
 خفتن با دلو بيدار نشن فقيه گويد رضى الله عنه موعظه اكر  
 كفت ملك من ينعى عالماني اندك خلق را يصلح آرنده و راه  
 لغز اديان را باز نمايند و باز چون علما طرقي لغزت بكنند  
 خلق را طرقي صورت بكنند و جاهلان بكنند افسد كنند موعظه اندك خون  
 كس يا جز را آموزيد نزد مستانيد مكر خيايك حرامی دهيد به نفع عالمان  
 ميراث و اهل انبيا اندهم چنانكه مغيران خلق را بي مزد و جزای  
 آموزند همچنان بايد عالمان خلق را بي مزد و جزای آموزند  
 چنانكه خدای عزوجل در كلام خود گفت و ما اسالكم عليه  
 من اجر ان اجري الی اعلی ارب العالمين اما انك كفت  
 خنديدن بي عجب خنده قهقهه باشد زیرا که خنده قهقهه از فعل  
 سفيهان است اما آنچه كفت خفتن با عداوان به بيدار نشن و نوحی



از اینست چنانکه گفت علیه الصلوات والسلام النور اول  
فی النصا وحق وسط خلق و فی اخره خرق یخ  
در اول روز خفتن اجمعت و چنانکه روز نیکو خلقت و در آخر روز  
خوبی و نادانی است قال حدثنا خلیل بن احمد عن ابی عمر  
گفت بنفیر صلی الله علیه و آله وسلم یک روز بیرون آمد قومی را دیدند  
حدیث میکنند و میخندند بنده رسول الله علیه الصلوات والسلام  
باستینا و برایشان سلام کرد و گفت ما دم اللذات را بر زبان  
کنده میزنایا کنید تا آنچه بوی از روی شما جعفر نماید و در آن  
بکاهد برسدند یا رسول الله ما دم اللذات چیست رسول الله علیه و آله  
والسلام گفت هر که باز بار دیگر بیرون آمد قومی را دیدند و میخندیدند  
رسول الله علیه الصلوات والسلام او را خنده ایشان شنید  
گفت بدان خدا که جان من در این یامرویت اگر شما بدیدید آنچه  
من میدادم اندک میخندید و بسیار بگریید باز روز دیگر بیرون آمد  
قومی را دیدند که حدیث میکردند و میخندیدند بنده رسول الله علیه و آله  
پس گفت انما اسلام بذا غریبا و سبعود غریبا  
فطوبی الغریبا یوم القيمة یغی اسلام بائنه و یغی  
و باز غریب خواهد بود غریبا که روز قیامت گفتند یا رسول الله  
غریبان که نام اند گفت انما که چون مردمان تباه شوند ایشان  
نیکو باشد قال حدثنا محمد بن الفضل عن ابی عمر گفت  
بدان وقت که خضر صلوات الله علیه از حوض جبرائیل شنیدند  
موسی را گفت برو تا با ما بیجا نماند با مردمان و نیز بی جا

بیا از این

بجای از رفتن و نماندن بدین با عجب و بر خطا و مردمان عیب  
و بعضی روایت گویند سر زشتی نماند بر خطا و مردمان و سر زشتی  
بر خطای خود یا ابن عمر جعفر بن عمر گویند از مسعود بن  
بن عبد الله گویند که بنفیر صلی الله علیه و آله وسلم با حق میخندید مگر  
بنفیر که بر او عیب بود و حدیث بنفیر اللهم روز بسوختن  
توضیح و کلامت آنکس اندر این خبر و لیل کند بنفیر که قیامت  
و خنده نهی است پس چنان باید که عاقل فقه کند و در آن  
هر که اندر دنیا بسیار بخندد اندر آخرت بسیار بگریید پس لا یکنس  
چگونه باشد قیامت خندیدن نشن اندر دنیا بسیار باشد  
و خدا عز وجل گفت فلیضض کوا قلیلا و لیس کثیرا  
خدا را عیبها گانوا ای کسبون امام حسن گویند عذر دارم  
از آن خنده که در از آتش اینست نه است و از آن شادمانه که از  
مرکز سر نیست حسن رخی الله عنه و فتح جوانی را دید  
که میخندید میگفت ای جوان از صراط که نشسته جوان گفت نه گفت  
سبح و ای در جارتو نیست است با صریح گفت نه گفت پس این  
خندیدن گفت هرگز از آن پس آن جوان را خنده مکن ندیدند  
بعضی از قول حسن بدول آن جوان کار بر آمد و از خنده توبه کرد  
و مردمان پیشینه خان بخندند چون کسی نند دادند و نه گفت  
که نند جای که آمدند زیرا که آن وقت ایشان بعلم خود کار کردند  
از بهر آن علم ایشان مسعفت بود که چون علماء بعلم خود کار میکنند



اسماء و حسن  
الاساس ماله  
و حسن

کرد ایشان بی علم است لاجرم نه ایشان که از آن علم منفعت  
و نه غیر ایشان ابن عباس ریف الله عنهما گوید هر که گناه کند خنده  
خندان بدو رخ اندر آید کرمان کرمان و گفت هر که اندر دنیا بسیار  
کرید اندر لغوت جاودان ملک خنده و هر که اندر دنیا بسیار خنده  
اندر لغوت جاودان کرید یحیی بن عقیق در حدیثی گوید که  
غم با مومن است اول هرگز خنده و ثانیا باشد اول غم و ثانی  
هر که بدین چهار چیز مشغول باشد اول از دست چرخ از خنده با و الله  
زیر که خنده از حقیقت مومن است و خداوند عزوجل بعضی را از  
رضایش که و اندر زان گفت اقم وجهك للحديث و تحقیق  
و تصدیق و باز گوید هر یک را بر سن بسند و گفت قوله تعالى  
و بخروا للذقان يسكنون و نیز گفته اند که غم زنده گانی  
برنج چیز است چنان باید از این معجزه خدا نباشد اول غم گناه  
گذشته چمی دانند که گناه که گفت و ندانند که غم خوشه است یا نه  
چنان باید بدین تفکر مشغول باشد هر چه چنان باید بگوید که گناه  
غم تفکر باشد که بدین فتنه است یا نه سیوم که نشسته در کار باشد  
که چگونه گذشت و باور انداند که چگونه چهارم چنان باید بدین  
که خدا عزوجل در برابر او نهد و ندانند که کار گشت و در یکدم مرز خواهد  
بخشم بداند خدا عزوجل از خوشه است یا بخشم و هر که بدین  
چیز غم نخورد از بس کشنج غم آید اول حزنش بشاید  
از بهر باز ماندن چیز از بس ورنه دشمن که از او از حلال و از حرام

مشت

جمع که باشد هر چه پشیمانی روز بروز کون نیکه ها اندر قضا  
اندر نامه خنده کردار اندک باید و دستور خواهد که باز کرد  
تا توبه کند و کردار یک بسیار کند دستور باید سیوم بشمار  
کنان که اندر نامه خنده گناه بسیار بیند و طاقت اندک بود  
خواهد که باز کف توبه و پشیمانی خنده بود در دل ناله چهارم  
خندان بنید خواهد در خنده کند تا اندک مکر مکر در نیک چشم  
خدا را با خنده بخشم بنید خواهد خنده کند و تواند  
الوذر عفار ریف الله عنه گوید بسم الله علیه السلام  
گفت اگر شما آن دانید من دانم اندک خنده و بسیار بگوید  
و نه بلند بپا و لجه آبرون و دوید کرمان و فرما خوان و اگر شما آن  
دانید که من دانم هرگز یازمان نیاتر ندید و با ایشان نشسته  
کنید و با ایشان بنشیند و از تو امید کون بس گفت آن روز  
خدا عزوجل مرا بیا و ندید کاشی در خنده یا فرید یا بریدنی  
و بکار برودند یونس گفت حسن بعد گفت و الله که من  
شب و روز اندوه میکنم باشد حسن همیشه چنان بعد هر که ویر  
بدید چنان دانسته که اکنون ویران مصیبتی رسیده است  
و اندر روست و بکر چنان بعد که مار هم اکنون در کوزه اند  
و از کوزه مار بپاز گشته است امام اوزاعی رحمه الله علیه گوید  
میخیز از این که خداوند عزوجل گفت قوله تعالى لا تغادر صفیر  
ولا كبرة الا احصوها گوید صفیر خنده و کبره است  
و گوید خنده فتنه عبد الله عمر و بن العاص گوید اگر شما آن دانید  
که من دانم بسیار کرید و اندک خنده اگر شما آن دانید که من

بی



و آن خنده آن سجده کنید که بپشتها مان کوزماند و نشکند و در  
 بایک کنید که در زمان بریده کف پس انگشت بگردانید و اگر  
 و اگر توانید بگردانید کان مانده کنید سپهان گوید در آن کف  
 از هر بنی عیال که در چنین گفت همه چشمها روز قیامت گردان باشد  
 مگر چشم اول آنکه اندر دنیا از بیم خدای عزوجل برگشته باشد  
 هم آنکه از حواصا فرو خوابانیده باشد و سوم آنکه اندر سبیل خدای  
 عزوجل سیدار بگذراند و از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را  
 روایت کردند ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه گوید در میان  
 اندر همه عمر خویش خندیده بودم از آن وقت باز بپایان و آن  
 خان بود با عمر و بن عبد المطلب مناظره کردم چون دیدم که در  
 طفرافتم از آن نشاء بخندیدم و گفتم اندر علم سخن میگوئی  
 و بی خند از من بپرسیدی بگویم من از آن خندیدن شیمان  
 شدم اگر تویی خنده بخندم او را باز با سید و بقول خود او  
 و آن صلاه همه جهان بپایان بود و آنچه اندر همه جهان معجزی  
 عبد الله بن العاص گوید هر که فضول دنیا در دست باز داند توفیق خیر  
 باید و هر که فضول کلام در دست باز داند توفیق حلاوت عبادت باید  
 و هر که مزاج را در دست باز داند توفیق زیبایی باید و هر که خنده را در  
 باز داند توفیق هیبت باید و هر که از مال مردمان در دست باز داند توفیق  
 توفیق محبت باید و هر که از بخش مردمان در دست باز داند توفیق باید  
 مرسله اولی عیال خود را و هر که در دست باز داند توفیق  
 اندر صفتهای خدای عزوجل و توفیق نجات باید از زنده نجات  
 از رسول الله علیه الصلوات والسلام می آید که گفت اندر قول خدا عزوجل

قوله تعالی و كان لحنه کنزلها بغير گفت صلی الله  
 علیه و آله و سلم آن لوجی بود از پنج اندر و بر نبشته بودند اول خط  
 نبشته بود عجب دارم از آن کسی که بمرک یقین است چگونه  
 درم خط نبشته بود عجب دارم از آن کسی که بی گمان است با تش  
 حریف چگونه خنده بیرون آید او را سوم خط نبشته بود عجب دارم  
 از آن کسی یقین است تقصیر و قدر چگونه اندوه خلود چهارم خط  
 نبشته بود عجب دارم از آن کسی که زوال دنیا و کشتن خالها  
 آن می بیند چگونه دلش بیارامد پنجم خط نبشته بود که  
 الله الا الله محمد رسول الله روایت ثابت بیانی گوید  
 خنده موم از غفلت اخلاص و اگر از غفلت لغزش بخورد خنده  
 نیاید مگر بی معاذ از رحمة الله علیه گوید بخورش و در آن اندر  
 در غم نیست یعنی چون خواب کردی در هیبت رب که آنجا غم نیاید  
 و نیز گفتند سه جزو را بسیار کند اول خندیدن بی عجب هم  
 طعام خوردن بی کربس سوم سخن گفتن بی حاجت هر یک  
 گوید از بدینش از حدش که بپرسد گفت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بل بر آنکس که در دوش گوید نامردمان بدان گفتند در دوش و خندند  
 و بل بر در سینه گفت ابراهیم خجی رحمه الله علیه گفت که  
 سخن گوید نامردمان کرد بر کوه و باشند خندند خدای عزوجل  
 پنجم اولی عیال خود را و خدای عزوجل چشم خویش بپوشاند و بر  
 کشته که گوید بر کوه و باشند و اگر کسی سخن گوید که اندک سخن  
 گفتن رضائی خدای عزوجل یا خدای عزوجل بر آنکس و بر آنکسها



که آن بشنوند رحمت فرستد و آنکه از الوه هر روز رخص الله است  
روایت کند که سقا مگر گفت صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا هریره بر من  
کار باش تا عابد ترین مردمان باشی و قانع باشی تا شاکر ترین  
مردمان باشی و آن در هر روز در مردمان را که خود در هر روز در آنجا  
باشی و با هم یکان یک همای کنی تا مسلمان باشی  
و بسیار بخند که خنده دل بسیار کند و عمراند مالک بیاورد  
رحمة الله از احفاد من پیش که عمر بن الخطاب رضى الله عنه کلد  
گفت یا احفاد من که بسیار خند و پیشش کم شود و هر که مزاج پیش  
گیرد و اخفاقتش بدین سبب شود و هر که در چیز بسیار بخند  
بدان نشاید بدش و هر که بسیار گوید غشش بسیار آید  
الله گفتار و هر که را سخن گفتن سقط بسیار آید و هر که غشش  
و لشش میرد فقیه گوید رضى الله عنه به بر من از خنده فقیه  
هر که خنده فقیه بسیار کند هفت آفت آید و در بد بد آید اول آنکه  
عالمان و عاقلان مکنوندش حرم سفیهان و جاهلاند بر او  
خیزد شوند سیوم اگر جاهل بماند جلش زیادت شود اگر  
عالم بماند علمش نقصان آید زیرا که سقا مگر گفت صلی الله علیه و آله و سلم  
چون عالم بخند و اینجا که است از دانی و بر بیرون انداخته از علم  
خفته بیرون انداخته جهل فراموش کنی آن گذشته با جسم  
خبر شدن باشد بر کنای و در مستقبل زیرا که خندیدن بسیار  
دل را سخت و سیاه کند ششم و یک فراموشی هر که با غشش  
بخندیدن و بخندد بزه آن بر خنداننده با غشش هر که اندر دنیا

بخندد

چند اند که با خوت کر ستن بسیارش پیش آید چنانکه خدی  
گفت عز وجل اندر دینش قوله تعالی فلیضی کوا قلیلاً  
و لیضی کوا کثیراً ابو ذر گوید رضى الله عنه در دینش تعین  
این دنیا اندک است بخندند اندر دنیا چنانکه خواهند که چون تعین  
رسند بگریزند چنانکه اندر اندازد بنایند اینست خندیدن کر ستن  
بسیار قال حدثنا الحلیس بن احمد  
قال حدثنا ابو جعفر از بیلی قال حدثنا ابو عبید الله قال حدثنا  
سفيان عن علي بن زياد عن ابي نصر عن ابي سعيد الخدري رضى الله  
عنه گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خشم انگشت لب از  
آتش هر که از شما بیا بداند اگر استاده باشد و اگر نشاید  
به پهلوی بخشد و اگر به پهلوی خسبیده باشد از پهلوی به پهلوی نکند  
قال حدثنا محمد بن الفضل عن ابي سعيد الخدري که رسول الله صلی الله علیه  
الصلوات و السلام بر شما با که خشم نکند در خشم و العلم  
فرمودند نه بین جو یکی از خشم کرد چگونه چشمهاش سرخ شود  
و در کوشش بر آید و چون خشم بر آید بر پهلوی خسبیده و جو شین  
بر زمین کست و در بزرگ گفت از شما کیست که ز فو خشم کرد و ز فو  
باز گفت این یکی بدان دیگرش قصاص باشد و از شما کیست که  
در خشم کرد و در باز گفت این یکی بدان دیگرش قصاص باشد  
بهره از شما آن باشد که در خشم کرد و ز فو باز کرد و ز فو  
ویرایشی کند گفته از الو امامه یا بیله که رسول گفت صلی الله  
علیه و آله و سلم هر که خشم کرد و تواند که آن خشم براند آنکه



فرانده از غزو جل روز قیامت رضاء خوش تمام مراد لولا کند  
چنین گویند بنشیند لست اندر با جمل یا غزولم  
مرا با که چون خشم گیری یا لایزال کم چون خشم گیرم در رضاء  
بنصرت من که که نصرت من که بهتر از نصرت تو مراد کند  
از عمر بن عبد العزیز که گفت میسر شد که او را بخشم گفت اگر این  
که مرا بخشم او را در روز سزاوار تو بگردی مراد و آن بود خدا عز وجل  
گفت قوله تعالی والکافطین العیظ و نیز با که بنادر عمر  
بن عبد العزیز رخی الله عنه که وقیع مست را دیده خواست مراد  
مت را تو زبانه من را او را در شتام دل چون عود شتام  
بنشیند مت را که و یک که او را گفت یا ابر المؤمنین چه ابله که  
و نزدی گفت از بهر آنکه مرا بخشم او را اگر نزدی از بهر خشم خوش  
زده بودی خواهی که مسلمانی را بزعم از بهر محبت نفسی نشین  
کنند از امیر و بن مهران که کینزک انان و را با کاسها خوشی  
چون بنزدیک بر بنفعا و از دست کینزک کاسها را نشد بک  
و خوشی بر سینه میمون و در بخت خشم اندر کینزک بک  
و خواست که بنزدش کینزک گفت یا حوله کار بند مراد قول خدا عز وجل  
قوله تعالی والکافطین العیظ میمون بسم که  
و کینزک گفت کار بستم کینزک را گفت کار بستم کینزک گفت کار  
بدیجه از بس و التوا فی عن الناس میمون گفت  
عقود کم کینزک گفت یا الله الحسین میمون گفت  
احسن البک رو که تو از لود کم از بهر خوشی  
خدای عز وجل کند از بهر علیه الصلوات والسلام

که در گفت که اندر ستم خصلت نه غزوه ایمان بیاید لول حلی  
که باز گرداند بدو نادانی تمامان حرم پارسائی که او را باز و اله از مها  
سیوم خلقی نیکو که بدان مدار کند یا مردمان یا که نیک  
از عقده مان را که او را سیس به و آن است است و شای روزی  
مراسم را دید بر ستم یا است داده غلام را بر سید که که است  
چنین غلام گفت من که هم گفت چرا که گفت خواستم تا ترا بخشم  
آرم هو گفت لا جرم اکنون غناک کرد ام مرا از که ترا فرمود که مراد  
غناک که را که گفت رو که ترا از لود کم و است تا بخشم  
فقیه گوید رخی الله عنه مسلمان جان باید هر چه در جلم و جهر باشد  
صوب و جلمی از خصلتها و ترس کار آنت و لب خود خدا عز وجل  
اندر کتاب خوشی مر جلم را قوله تعالی اولمن صبر و غفر  
ان ذالک لمن عزم الامور یعنی اینست از خصلت  
تو اب یا بند بران مر جلم را بر بزرگ باشد بدان و اندر آنت تو بک  
گفت قوله تعالی اولا تستوی الحسنه و لا السيئه  
یعنی برابر بختی نیکو یا سخن زشت مره قال ادفع بالتي  
هي احسن یعنی دفع مکن سخن بد را بسخن نیک فاذا الذي  
بينك وبينه عل و لا كانه و لی حمیم یعنی چون  
چنین کن و منت حست که گفت با خوشی نزدیک است خدا  
عز وجل مراد رخت خوشی را بر ابراهیم صلوات الله علیه حکم خیان که  
قوله تعالی ان ابراهیم حلیم اواه منیب و جلم اندر



اندر کف انداخته باشد و او را آن بعد که چون کنه خویش را پاک کند و بر  
 و غیب آن بعد که بر طاعت خدای عزوجل پیش آید یعنی روز طاعت اراده  
 باشد و بفرموده خدا تعالی هر بنده را که میسر شد یا الله علیه و آله و سلم بفرمودم  
 خبر که ویرا که آن بنمیزان که پیش از تو بفرموده بران بود و خدا که  
که ندانند نیت قول تعالی فاصبر كما صبر اولو العزم من  
الوکل یعنی هر کون بر دروخ داشتن کافران مرتزاق و بران را  
چنانکه صبر کردند آن بنمیزان که ایشان را در هر چه با کافران و الو  
العزم آن بعد که بر کار ثبات کنند و بر آن حرکت امام حسن کرم الله  
عنه در مع قول خدای عزوجل قوله تعالی فاذا احاط به لاهل  
قالو اسلاما یعنی حلیمان بعد چون بر ایشان نادمی که ندانند از  
 اندر که استند کنند از و بران بنده رخصه الله عنه که گفت عانده  
 اندر بنی اسرائیل ابلیس خواست که او را بی راه کند هر چه بگویند  
 از راه نتوانستند که بر آن عابد را روز از این عابد از صوفی بر روی کند  
 بجای عابد ابلیس او پیش آمد با خود گفت اکنون بار در دست یام  
 از راه مشورت و عفت اندر آمد با عابد هیچ چیز نتوانست گفت  
 باز از راه سرش اندر آمد تا سینه از سر که بود عابد فرود انداخت چون  
 عابد سینه را دید خدای را پاک دانست که در آن سینه را قضا و هیچ توانست  
 باز ابلیس خوشتر از این شیوه و بخت که عابد خدای عزوجل پاک کرد  
 و از آن هیچ پاک ندانست و نماز است اما ابلیس خوشتر از این از  
 کرد و اندر بای عابد هیچی گرفت عابد از آن بنده پیشید  
 نماز خویش مشغول گشت نماز میکرد تا اندر سجده آمد ابلیس

انجا خوشتر را که کرد و دمان را باز که تا سر عابد رسد اندر دمان  
 کبر عابد و بر ابدت از سجده گاه هر که و هیچ نرسد چون  
 از نماز فارغ شد از قیام رفت ابلیس دیگر بار بنزد عابد  
 آمد و خوشتر را بر در ظاهر که هر او را بگفت از هر چه که بگویند  
 عابد را گفت از تو عاجز شدم که با تو هیچ چیزی توانم بگویم  
 تا با تو آشتی کنم و با تو هر چه گیرم پس از این قصد میکنم عابد  
 ابلیس گفت نه آن روز که در دسترس نماند از تو برسدیم کلام الله  
 و نه امروز مراد و سستی تو حاجت نیست تا با تو هر چه گیرم انکار ابلیس  
 گفت مر عابد را ترسیدم از اهل خویش که صبر مرا نماند  
 از آن پس هر توان گفت ایشان بود عابد گفت خوشتر از این  
 هر چه باشم ابلیس گفت ترسیدم که فرزند آدم را چگونه براه کنم  
 عابد گفت یا خبر کن مرا که فرزندان آدم را چگونه براه کنی  
 گفت سه چیز بر ایشان راه یابم اول به بخیل کردن دوم به ترس کردن  
 سوم و درخت کردن اول چون مرغی بخیل بود و در چشم و اندر نگاه  
 تا باز در شمس از صدقه دلون و زکوات دلون و عفت کمیش  
 اندر مال دمان حرم چون مردم سخت تنزد بود در حال تنزد مراد بود  
 همچنان کرد انم چون کور اندر دست کوک اگر چه در بدان در حدیث  
 که مرده زنده شود از دعا و بر پاک ندارم و تو بعد تا شمس از روی  
 چه در همه بر آید باز بدست خود مقهور و بیک بند که بکشد و بخیل  
 بگوید هر چه که بخواهد باطل کرد اندر سیرم چون مرتضی خود را بر روی  
 هر بدی میکشم چنانکه گویند را گوش گرفته می کشند از هر بدی



خواهند پس بدین سبب ابلیس خرد که مردم در حال خشم در دست  
در خیانت بکشد چون گوید در دست تو دگر پس و در جنت مردم را در حال  
خشم صرکون تا سیر دو بکشد و کار خویش باطل گرداند  
چنین گویند که ابلیس لعنت الله علیه روزی بنزدیک موسی <sup>علیه السلام</sup>  
علیه آمد و گفت موسی ای توئی آنکه خدا عزوجل بر گردیده است <sup>یعنی</sup>  
و با توئی و وسط سخن می گفت من نیز خدای ام از خلقان خدا عزوجل  
خویم که تو بگویم و بدید خدا عزوجل باز که می یاموس از خدا عزوجل  
بخواه تا تو به جنت بگیری موسی علیه الصلوات والسلام شاد شد  
و آب خوارست و طهارت پاکیزه و نماز که خند آنکه توانست پس  
گفت ای بار خدای ابلیس خلقی است از خلقان تو خداوند داناری  
تو چه خواهی که یاموس دعا و توسل بکند که بدین شرط که  
کور لقمه سجد کند آنکه توبه و بر بندم موسی علیه الصلوات والسلام  
باز گفت باز خداجات و شادمانه و خرد که ابلیس از فرمان خدا عزوجل  
ابلیس خشم گرفت و گراوه گفت یاموس چون لقمه زنده توبه  
اور سجد کردم اکنون که مرد کور مرده سجد هرگز نکنم اما یاموس  
حق تو بر من واجب شد بد آنکه موسی شفاعت کرد از خدا عزوجل  
که وصیت کنم به جابر <sup>یا کز اول</sup> چون خشم گیرم <sup>یا کز اول</sup>  
من اندر دل تو روانم چون خون از من <sup>یا کز اول</sup> چون برابر من  
بنشینم زیرا که چون در لقمه برابر من <sup>یا کز اول</sup> با سینه من او را از دنیا  
و مال کنم یا ویر بدل خود و هر غایت <sup>یا کز اول</sup> سوم بر تو باد تا نشنستی  
باذن نامحرم که رسول ویر غایت <sup>یا کز اول</sup> بنزدیک تو و رسول تو را با من

نزدیک او

که اندر پیش می نهد و هر که در دست داند که در جنت مردم را  
توکل کند بر خدا عزوجل و هر که در دست داند که در جنت مردم را  
ترسد خدا عزوجل و هر که در دست داند که در جنت مردم را  
به چرخ و یکه بنزدیک خدا عزوجل است ستوار تر باشد از یکه بنزدیک  
او است آنکه گفت جز یکم مر شمارا به تر تر من دمان گفتند  
یا رسول الله گفت هر که طعام تنها خورده منفعتی خویش از مرد است  
باز داند و بنده خویش از بنده از هر خشم پس گفت خردم به تر تر من  
گفتند یا رسول الله گفت آنکه مردمان را دشمن داند و مردمان او  
نزد دشمن دارند گفت خردم به تر تر من گفتند یا رسول الله گفت هر که  
خطا اندر کند الله و عذر نه بدید که گناه خویش کند و گفت خردم به تر تر  
به تر تر من گفتند یا رسول الله گفت هر که از خیر او اجدند دارند  
و از شر او این نباشند پس گفت کمال الله علیه الصلوات والسلام  
که عیسی خلوات الله علیه درین اسرائیل با سینه او گفت مر من اسرائیل  
یا بنی اسرائیل حکمت میگویند پیش جابران که بر حکمت شتم کشنده با  
و حکمت باز مدارد از کس اسرائیل آن بهشت شتم که باشند بر حکمت  
و بار دیگر گفت که شتم که باشد بر اسرائیل حکمت و مکافات بکند  
شماره بستم باطل شود فضل شما بنزدیک خدا عزوجل آنکه  
گفت یا بنی اسرائیل کار شتم اول <sup>یا کز اول</sup> پیداشده است راسته و شتم آن  
مسلح وی باشد هم کار شتم <sup>یا کز اول</sup> پیداشده است تا بر آن از وی  
بیریزد بیسوم کار شتم <sup>یا کز اول</sup> خلاف کند از روزی که خدا و شتم  
کند از یه <sup>یا کز اول</sup> یک از طیمان گفت نه بداند و دنیا چهار است اول استوار



کتاب جامع صلاوات و زیارات ائمه اهل بیت علیهم السلام

بعد بخدا عزوجل در نیجه وعده که است از کار دنیا و آخرت چهارم در کشتن خلق و بکوهیدن نزدیکی یک سیوم اخلاص اندر عبادت در گذشتن از آن کسی برورستم که باشد و نیز خشم نبرد و درم خورده خویش و بکا چشم جلم و صورت باشد روایت کند از ابو در اریضه الله عنه که یکم نزدیکی از آمد و گفت ملا یا نور سخنانی که ملا بعد در ایضا بود در داکت وصیت کنم ترا که سخنانی که هر کس که در آن مرده و بر بخدا عزوجل روزی روز بروز خواه دوم من خدایا از مردگان شمار سیوم من خویش را بخدا عزوجل بخش و هر که تلاشت و در میان الله تو جواب بیا زده و بگو که من خویش را بخدا عزوجل بخش چهارم چون از تو بپز آید و گناه هر کس توبه و استغفار کنی نیکند کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که چون دندان مبارک در روز اصد از آن جهت پنج رسید بر یاران و در وقت بخور گشتند پس از کافران عرب گفتند یا رسول الله که در جوار گنج بر ایشان که بر توبه چنین که نه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت یاران من ملا لعنت کند کان را و لیکن ملا فرستادند رحمت خواهند کان را انکا گفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ای بار خدا راه نمایی مرا از قوم را که ایشان نمیدانند پس رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت هر که زبان خفته از تنهای مسلمانان باز داند عفو کرد از خدا عزوجل روز قیامت عذاب خویش از او باز داند از مجاهد که غیر گفت علیه الصلوات و السلام گفت این جهت یاران گفتند این سخنان مرا سخنانی که سبک و از مایان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

کوفه

گفت خبر یکم هر شمار را بر آنکه او شکر است و باز و تر است از این سخنان گفتند علی یا رسول الله گفت آنکه میان و در میان بر او مسلمان کند بعد پس و از علقه کند مر سلطان خویش سلطان بر او رسد بیاید و با بر او سخن گوید کنند و خبر دیگر که رسول الله علیه الصلوات و السلام بر قومی برگزید که سبک بر حیدر است گفت این سخن روز خویش هم سبک بر خویش می شناسید خبر کنم شمار را یکی از شما سخن و باز و تر گفتند علی یا رسول الله گفت آنکه چشم خفت و در آن جز کند باید کرد بدی می من معاذ و از رحمة الله علیه او گفت هر که بر ستمکار خویش دعا بد کند عذاب کرد الله هر که صلی الله علیه و آله و سلم اندر میان پیغمبران دیگر در میان میانان و شاد کردند ابلیس لعنت الله علیه در میان کافران و شیطان و هر که عفو کند آنرا که ستم که باشد بر او عذاب کند مر ابلیس در میان کافران و دیوان و شاد کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان پیغمبران و میانان کنند و خبر دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت روز قیامت ندا بر آید که ای اذانان که مرده است بر خدا است عزوجل انکا بر خیزند عفو کنند کان از خشم خویش و در بهشت روند پرسیدند مر اخف فی قیاس که مردمی تواضع کون در حالت محنت و عفو کون در حالت قدرت و سخاوت و در حالت قلت و عطا دلون بی منت از عطیه از پیغمبر علیه الصلوات و السلام گفت المؤمنون حسنون لیتمون کالعمل الا لفان فید قاده وان ایتم علی اصغر استماع گفت مو حسان صافان و نیز مان باشند چون استمر



یا مهران که اگر یک شمشیر کشیده شود و اگر بر سر کسی از غیر شیعیان  
مخمسند فقیه گوید ریح الله عنه بر تو باد که صبر کنی درگاه  
و دور باشی از شراب کرد و زکات خشم که آن ریشخون  
سه چیز است و اندر صبر کردن سه چیز اما آن سه چیز که اندر صبر است  
اول پشیمانی نفس خشم دوم در غایت مردمان سیر و عفت  
از خدای عزوجل و آن سه چیز اندر صبر کردن است اول تاب برداشتن  
دوم ستودن مردمان سیر و نور خدا عزوجل و نیز خشم اول  
بلغ حد و لغزش برین لغزشها که است و گوید الخشم اوله  
مر مذاقته لکن آخره احلی من العسلی خشم  
از اول تلخ است خشمیدن و بر و کفن آخر شیرین تر از آب گلیس  
والله اعلم بالحققه  
قال حدثنا ابو القاسم  
احمد بن محمد قال حدثنا محمد بن مسلمة قال حدثنا عبد الله بن عوف قال  
حدثنا يعقوب بن عبد الله الفهمي عن الليث عن مجاهد عن ابي عبد  
الحذیر رضى الله عنه كفت مهران بن كوفه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
ان كفت يا رسول الله صبرك و صبرك كفت بر تو باد که صبر کنی از شراب  
عزوجل که همه چیز در دور است و بر تو باد و ابر جهاد کون در دنیا  
مسلمانان و بر تو باد و ابر با کون خدای عزوجل و خواستار کون  
دی آن نور است عزرا اندرین و ذکر است اندر اسمان و زبان را  
نگاه داند مگر از چیزی سبکا بدشتن زبان علیه کینه مر سلطان  
فقیه گوید ریح الله عنه خضع قول رسول الله صلى الله عليه وآله  
که كفت عليك بتقوي الله بتقوي ان لوف انما خد عزوجل

كفت

كفت كمن نكته و فقه كفت كمن يكته و چون چنین که هر چه  
چیز جامع که رو میخ آنکه كفت زبان را نگاه دار مگر جز سبک گوئی  
تا غیبت یا یا یا خاموش باش تا سدهت یا ای که همه سدهت  
اندر خاموشی است و نیز خدای عزوجل و دیوان را علیه کند نجاشی  
پس چنان باید مسلمانان از بد گفتن زبان نگاه دارند تا  
در پناه باشد و نگاه داشته باشند مگر خدای عزوجل و دیوان را  
عزوجل سیر و خوش بر و بر پوشتند قال حدثنا ابو الحسن  
بن محمد بن قال حدثنا الحسن بن علی بن طایب عن ابن عمر رضى الله  
عنهما که رسول الله عليه الصلوات و السلام كفت هر که بنده از آن خوشش  
طباخه زند بر و بر کفارت آن طباخه از لو کون آن بنده لغز هر که  
زبان نگاه داند خدای عزوجل و بر پوشتند و هر که خشم فرو خرد  
خدای عزوجل او را عذاب خف نگاه داند و هر که بغیر خدای عزوجل  
باز کفت خدای عزوجل عذاب او بنده قال حدثنا محمد بن الفضل  
عن الحسن بن ابی هریره که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كفت هر که  
کردید است بخدای عزوجل و تقیامت کویم خدای عزوجل و دیوان را  
و همان خدای عزوجل و دیوان را سبک گوئی باشد یا خاموش باش  
قال حدثنا الفقيه محمد بن الفضل بن یحیی امیه كفت که رفتیم  
بوی محمد بن شوقه كفت سمارا حدیث کنیم مگر آن شمارا طواف  
که هر وقت بخود داشت ما کفتم کنت سبکا به كفت عطا است  
ای ریح الله عنه كفت ای بلور زلفه آن قوم که پیش از شما بودند



که هست استند گفتن سخن زیادتی را بی حاجتی و هر چه  
خواندن کتاب خیر و عمل و امر معروف و نهی منکر و بابت اندر محنت  
در نه مرتباً چهارده باشد الا خود استند پس انکار گفت منکر  
مشوید و بی دایم که شما نگاه دارند گانه کرام الکاتبین هیچ سخن  
و نفع کار نیست که آن بر شما می نرسند چنانکه خود گفت اندر کلام خوش  
وان علیکم علی فطین صراط کاتبین و جابر گفت  
اذ یلقی المثلثان عن الیمین وعن الشمال فقیدهما  
بلغ من قول الامام علیه السلام و قید بس گفت شرم نداده  
یک از شما اگر نامه در باز کند آنچه در درگاه باشد بیشترش آن باشد  
نه از کار دین باشد و نه از کار دنیا فقیه گوید در حق الله عزوجل  
ای رحمة الله با شما و عن الشیخ مالک بن انس علیه السلام که گفت  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت چهار چیز است که بران هر چهار تو را  
رسید مگر بگو اول خاموشی که آن سر عبادت است دوم تواضع سر مردم  
که در خیر عزوجل چهارم کم از بار و کونید غیر این مردم صلوات الله علیه  
لفظ گفتند و گویند از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت از کوه  
ایمان هر دست در دست باز داشتن هر چه او را بکار نیست لقمان حکم  
گفته ترا هر سینه بدین جای که مار تو می بینم گفت راست گفتن  
و امانت بجای آوردن و دست باز داشتن آنچه مرا بکار نیست  
که ندانم ابو بکر بن عباس که گفت چهار مرتبه از مکان جهان چهار سخن  
گفتند اندر یک معنی چنانکه نویی تر است از یک کمان انداختن اول

کریه

کریه گوید ملک مجسم بشما بی خودم بدینم گفته ام و هر گفته بشما  
خودم هم ملک چنین گوید تا سخن گفته باشم بر هر ملک باشم  
چون سخن گفتنم و بر هر ملک گفت سیوم سخن فیض ملک روم گفت  
باز کرد رسیدن آنچه گفته باشم قادر تر باشم از باز کردن  
آنچه گفت باشم چهارم ملک دست و پا گفت عجب دارم از آن که  
که در سخن گوید که اگر آن سخن بردارند میان مردمان و بر زبان الله  
و اگر ندارند و بر زبان الله کند از ربع بن خشم رحمه الله  
چون نشد روز شنبه روی قلم و کاغذ پیش نهاد و هیچ سخن نگفت  
بزرگان مگر که نوشتنی و نگاه داشتی و چون شد اندر اهل باخوشی  
حساب کبیر گوید چنین بود کار از ابدان تکلف گفت بزرگان  
نگاه بدشتن و با آنها خوش حساب کون اندر دنیا و محبت کمان  
باید که با آنها و خوش اندر دنیا حساب کنند که حساب کون اندر  
دنیا آسان تر است از حساب کون اندر آخرت و نگاه داشتن زبان  
اندر دنیا آسان تر از آسانی آخرت گویند از ابراهیم النبی  
که او گفت حدیث که مرده که که باربع بن خشم بیت سال محنت کوه  
گفت اندر زیست سال نشنیدم از در سخن که بر روز عید استی  
گرفت مونس بن عقیق گوید که چون حسین بن علی را  
بکشند رضی الله عنهما و علیهما السلام مهر از باران ربع بن خشم  
گفت که اگر بزرگان ربع بن خشم چیزی رو او از ده که این چیز  
شنود این مویا بدیند و یک ربع بن خشم رو بر سوی آسمان که



الملک خالق السموات والارض عالم العباد  
 انت خیر بن عبادک فیما کانوا فیکم یلقون  
 وبرزات کله حکمی گوید از حکیمان شنیدن استقامت  
 جاهلان است اول خشم گرفتن بر سهوده یعنی خشم کرد و در کوی  
 و بر حیوان و بر هر خبری بی آنکه از او مکره برسد از عداوت  
 خشم سخن گفتن بی منفعت و سخن گفتن عاقل با منفعت و فایده باید  
 بود چنانکه در کفر و ناسبی باشد هم لغوی رسوم عطا دل  
 نه بر جایگاه یعنی ما فخری که در هر منفعتی چهارم و خوش  
 هر کس استخوان کند جسم از لغوی بر هر کس استخوان از دشمن  
 تا شناختن یعنی که باید دشمن را شناسد و از او خد کند و مکر  
 بر کند و از شیطانت باید فرمان نکند و براندازی نماید و با کوفت  
 از عیب بزرگ حلاوت الله علیه تعالی که گفته است سخن با آنکه که  
 نه از بهر اندیشه لغوت است همه عاقلیت و هر کس استخوان کند از آن خبر  
 نشان آن همه باز نیست و حکم آنکه در خاموشی و هر کس از لغوت  
 آخرت و کربتن و بر همه عبرت است یا که از او زحمتی که او کند  
 مؤخریم سخن و بسیار عمل لغوت خدای بسیار سخن و کم عمل خوب  
 کند از بهر عاقل علیه الصلوات والسلام که گفت هیچ چیز از لغوت  
 بخفا اول فقه اند و در هر م بارساند زبان رسوم ترا اند روی  
 چهارم نور اند دل چرخه سخنان می بیند آنکه گوید سخن  
 مؤید بخفا عملش نیست لغوت سخن که بد لغوت عملش به لغوت  
 گفته که

گفته لغات حکیم هر چه خود گفت هر که بیاورد صحبت کند مساید  
 و هر که بجای بد رود و لغوت کندش و هر که بسیار سخن گوید تحقیق  
 کندش گفته از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که گفت  
 مرا آنکس که بزبان خود باو شاه کفو و در خانه خویش کجای نهیال  
 گزیند و در خانه نشیند و بگریزد بر کلمات خویش فقه  
رحم الله عنه حدیث که در هر م بارساند و از حسن نظر خود  
 علیه که و گفته زبان حکیم از پس دل و در لغوت متابع و باز باشد  
 چون خواهد سخن گوید بوی دل باز کفو کرد و کفو بگوید و اگر و کفو  
 بخوف بگوید و جاهل اهل بر طرف بان هر چه بر زبان آید بگوید فقه  
 گوید حدیث که در هر م بارساند خویش از او در غایت بر حق الله  
 که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر رسیدم که چه لغوت بخف  
 ابراهیم علیه الصلوات والسلام رسول الله که گفته صلی الله علیه و آله وسلم  
 اندر صحف ابراهیم خیال لغوت که عاقل را خیال باید از بانی عقل لغوت  
 و زبان نگاه دارند لغوت و شناسنده زمانه لغوت و در بکار خویش  
 دارند لغوت هر که در سخن خویش باز شمار عمل خویش کند بگوید مکره  
 او را بکار باشد قال حدثنا الفقیه ابو جعفر رحمه الله عنه بار  
عن ابی اسحاق الهمدانی عن ابی ریحان عن ابی المؤمنین علی ابن  
ابی طالب کرم الله وجهه که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 گفت عاقل را باید بیرون نیاید مکر کلام اول است که معاش  
 هم تنها می لغوت رسوم لغتی را هر چه باشد و نه زحمت باشد  
 عاقل که از روز چهار ساعت و در کفو بگوید از روز خویش چهار بخش



اول بخش ساجده خاجات کند یا خدای تعالی هرم بخش ساجده  
 که حساب کند با نیت سیوم بخش ساجده زیارت کند در طهارت  
 تا مراد را که در این روز بگوید و بگوید که سیوم بخش ساجده  
 بخالی کند چنانچه بخشش و لذت و در آنچه حلال باشد چنان  
 باید حاقل را که اندر کار خویش بکند و بداند این باشد خوش را  
 و فرج را و زبان نگاه داند گوید ربه الله گفته اند  
 این سخنان بخت است که اندر حکمت آل دافور است که اندر آن  
 ربه الله گفته و لقمان حکیم اندر آنکه دافور علیه السلام و دافور  
 زرد و همسر و لقمان را از آن عجب خوانست تا ویرا لقد  
حکمت و زو که باز در نیت از بر رسیدن و خون دافور از زردی  
فارغ شد و آن زردی تمام کرد بر غایت و اندر بوش و گفت  
چون سگ است این زردی مر جگر الصمت حکمت و قلیل فاعلم  
گفت خاموشی حکمت و بجا آرند و در اندکیت و قال القائل  
العلم زین و السکوت سلامه فاذا انطقت  
فلا یکن ملکان ان ندعت علی اسکره مو  
و لقد ندعت علی الکلام مراد حکمت بعضی از حکما  
 گفته اند خاموشی هفت هزار جزئی است که کردند الکلیان  
 همه اندم هفت کلمه نه اند اند هر کلمه از آن هفت هزار جزئی است اول  
 عبادتی است بی رنج هرم رشت است بی بر این سیوم بیست  
 بی سلطنت چهارم حصار است بی دیوار پنجم بیاز است  
 از غر خویش ششم رجت است از ام الکاتبین است و هفتم  
 برده همه چیزها است و گویند خاموشی از این علم است و برده

جا بلانت حکمی گوید هر که نیت کند سیوم است اول  
 جزء از وی دل و دست هرم و از زبان و دست سیوم خود  
 دیگر جوارح و دست و خداوند عزوجل هر جزو را بخیر کلام است که  
اول دل با معرفت و توحید کلام است که هر جزو را بخیر کلام است  
ان لا اله الا الله و خواندن قرآن که است که سیوم  
 جوارح را بنهار روز و روزه و دیگر طاعتها که است که و بر هر جزوی  
 نگاه دارند که نگاه داشتن بر خود که تا کمال اندر آن در وی  
 بنده بود که خدای عزوجل و کرام کاتبین بر زبان کلمات است که  
 خدای عزوجل و کرام کاتبین بر زبان کلمات است که خداوند عزوجل  
گفت ما بلفظ من قول الا لدیه و قیب عقیق  
 و بر جوارح را امران مسلط که و از هر جزو و فاخوات اول از  
 دل و فاخوات آنکه مر و حیانت و خد بکنند هرم از زبان  
 و فاخوات آنکه مر خداوند عزوجل نزدیک بگویند و غیبت کنند  
 و دروغ بگویند و آنچه او را بکار نیست سیوم از جوارح و فاخوات  
 اندر خدای عزوجل عاصی شود و هیچ مسلمان که نیاز به پس  
 هر که و فای دل بجا نراند و منافق باشد و هر که و فای  
 زبان بجا نراند و کاف باشد و هر که و فای جوارح بجا نراند  
 او عاصی شود و چنین گویند لقد حکیم بنده جست که  
اول حکمت از روز سید است آن که خداوند بخش گفت ای  
 غلام این که پسندید بگش و پاره گوشت از روزی بهتر باشد  
 بنزدیکش آن لقمان گویند ابکت و پاره گوشت بساوید



از آن یکی دل به و هم بآره زبان دیگر بآره گفت این کسند دیگر  
نیز کس و بآره گوشت از نور نبرد یک جز آن هر چه تر لیمان گوشت  
و هم بآره گوشت بیا و بیک بآره از آن دل به و دیگر بآره زبان  
خداوندش بپرسید گفت ای غلام حکمت خست هر چه بآره  
همین دل و زبان اولی لیمان گفت اندر جا تو عزیز بآره گو  
نیت از این خوشتر و بهتر چون خوش بود چون بد باشد گفت  
از این گوشت بر زور است گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
که چون معاذ بن جبل را ریخت الله عنه بسوی عزی و دستا گفت  
یا رسول الله ملا و خست کن رسول الله علیه الصلوات و السلام بسوی زبان  
اشارت که یعنی بر تو باد اینگاه در سخن زبان معاذ آنرا چون  
سبک داشت و بوقت برنگرفت و گفت یا رسول الله وصیت کن  
ملا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا عمر که تو نشناختی معاذ  
همچو چیز هست که مردمان را باین سخن لغو مکرور و بآره نیت  
بدله زبان است ایشان حسن گوید ریخت الله عنه هر که در سخن بسیار  
و سقط بسیار شد و هر که را مال بسیار شد و بال بسیار و هر که را  
خوبی بد باشد تن و بی در عذاب شد از سفیان نور روایت کنند  
که هر که گفت اگر تیر اندازم بر مردم جز نیت دارم از آنکه زبان اندازم  
زیر که دمی زبان خطا کنند و دمی تر خطا کنند کنند از بوجیه  
حدید رحمة الله علیه او گفت فرزند کوم چون بآره از خواب  
برخیزد و همه اعضا شش بکشد یا کند مرز یا کند و گویند بر تو باد  
که راست یا شیه که چون نور است یا شیه ما همه راست یا شیه  
و چون تو شیه یا شیه ما همه کز یا شیه کنند از ابو ذر غفاری

ریخت الله عنه که او بر خاست نگویند و گفت هر که ملاشت خفت  
شناخت و هر که نشناخت نامم ابو ذر غفاری بر بیا شد نزد دیگران  
صح حشقی بر شما مردمان که در اندر آمدند آنگاه ابو ذر گفت یا مردمان  
هر که از شما سفر بخوابد که از سفر در دنیای زلو سفر تو اندک  
بس چگونه سفر لغت تواند که بی زلو لغت ابو ذر گفت  
هر که لغت نماز اندر تار یک شب مر و حشت کور و روز و در شستن  
بگو یا کرم هر که را روز قیامت را و صدقه دلون مرد و نیت  
مکر راحت یا بد روز قیامت و حج کهن هر که را بر یک را  
در پیش است و این دنیا را در مجلس کسند یک مجلس این طلب دنیا  
بگو یک مجلس این طلب آخرت و سب دیگر با آنکه کاه و الو و منفعت  
کنند و همه سخن را در سخن کسند یک سخن منفعت کنند و دیگران  
جهان بگو یک سخن باقی مانده اند کار آن جهان و یک سخن  
مضرت کنند و منفعت کنند و همه را خفت و درم کنند یک درم  
نصفه کنند بر عیار خویش و یک درم از پیش و سبید تر خویش  
و سب دیگر درم زبان کند و بگو بکنند پس آنکه گفت اندوخت الله  
اندو روزی که و کلا اندر نیام گفتند آن چیست گفت اهل حق  
گذاشت از اجل من و یا که اند از عیسی بن مریم صلوات الله علیه  
گفت سخن بسیار مگوئید خوبا کون خدا غر و جل که دل را بچند  
و دل سیاه و بر باشد اندر حجت خدا غر و جل و لکن نشاند اند  
و چکی گفت هرگاه در سخن بنده اند دل خویش و سبید بنده  
اند تر نشین بداند که تو سخن گفته با بکا که کلا بد آن گفت







والسلام شنیدم اینست لوان لابن ادم وادین من  
ذهب لمتنی البعها ثلثا ولا یملأه جوف ابن ادم  
الا التراب وانما جعل الله هذا المال لبقائه الصلوة  
ویؤتی به الرکوة وینوب الله علی من تاب  
یعنی اگر فرزند لوم را در ولایت زیارت سیوم آرزو خواهد و بزرگ کند  
کامی فرزند لوم بدو مگر کور و خراب و خجل باشد و دلش ناپایدار  
غایب باشد و در شتبه خود زکوات لوم و خدای عزوجل توبه بزرگ کند  
از هر که توبه کند قناره رود و ریت کند از انس من مالک از اول  
حیات الله علیه و السلام گفت فرزند لوم همه چیز خود مگر هر چه  
یکی اهل و دیگر حوص کند از امیر المؤمنین و امام المسفقین  
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که در کف بنیت بر سرش  
بر شما از هر چیز است یک در از اهل خود بکشد و بقیه بقیه موجودات  
نفس که در از اهل فراموشی گرداند مرا خیر است و بوالنفس  
از حق باز داند کند از رسول الله صلی الله علیه و السلام که وی  
گفته من پذیرفته است تمام چیز اول در کف خورشید بنیاد  
و هر چه حریفی را بر سر سیوم بخیال با تو بدویش که آن تو نیز نیست  
بنفخی که ملو و فراغت نیست و انو و هر چه او را فرج نیست  
کند از ابو داری رضی الله عنه که در اندر شهر حص بر سر بالابر  
باستاد لعل حص را گفت ای مردمان شهر من ندارید  
بنیاد میکنند به این امید که اندر و بر نوحا پدید برون تا جادوان

واعلموا و دراز میکنند این امید میدارید چیزی که بوی نوحا پدید  
و کند میکنند آنچه نوحا پدید خولون آن قوم که پیش از شما بوده بنیاد  
سخت استوار و بلند کردند و مالها را بسیار که کردند و اعلمای  
در از پیش گرفتند با بدو بر خاستند مسکنها را ایشان که بود  
واعلمای ایشان غرور و جمع که ایشان با چیز بود  
از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت نه امیر  
المؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه را اگر خواهد که آن هر بار  
خویش اندر بانی و به بنی بر این خویش شوند اکل و عین  
بر یکدیگر هر روز و اقل خود کوه نشین و مانا سیر مخور از ابو عثمان  
نمود که وی گفت روزی امیر المؤمنین عمر الخطاب رضی الله عنه  
بر سر منبر خطبه میکرد و نگاه کردم حال او پاره بودند بر سر  
دیدم که کند کند از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب  
کرم الله وجهه که روزی به بازار شد و بر من و می جامه لوسطی  
شد مردمان گفتند با امیر المؤمنین چه بود اگر از این نرم پوش  
امیر المؤمنین گفت رضی الله عنه جامه سبطی با خنجر تراست  
مردمان و مانند تر است بر سر تکیان و سکو تر افتاده است  
تراست کند از ابو داری رضی الله عنه که گفت مرا این مردمان  
بهتر شناسیم که بی طاهر مستور شد و با بهتر ایشان را زاهد اندر  
دینا و تر ایشان آن گروهند که از دنیا پیش از بالیت کنیز  
جکمی از حکیمان چنین گوید اصل همه کسان سه چیز است اول  
حد هم حوص سیوم اما اصل کبر از ابلیس است چنانکه از کبر



سجده نكته مرقوم صلوات الله عليه لاجرم ملون كن واصل  
حرص از لقم آمد خاكه و كك گفتند هر چه انداختند كه تلامذ  
مكرانه بكنده رفت و صحن مراد و بدان او رفت تا از آن درخت بخورد  
از بهشت برون افتاد و اصل حبه از قایل آمد خاكه بر لقم  
بگفت تا كافوشند و جاوید خورند گفت خشن آمد و گشت  
كه لقم صلوات الله عليه وصیت كه هر سه خویش را بشنید  
بر پنج چیز و مراد را بفهمد فرزندان خویش بدان وصیت كه  
از پس مرگ اول گفت بگوئی هر فرزندان خویش كه دل بر دنیا و خا  
نهدید و دل بر بهشت نماند تمام خدا استعالی از حق نه شنید  
و ملا از بهشت برون او لقم مرقوم گفت بگو مرادش را را بهر از زبان  
كار كنید كه من بگو از آن كار لقم از آن درخت بخورد و شش  
شدم سیوم هر كار كه بخواهید كند عاقبت آن سكر در حبه  
من عاقبت كار بكنر نسبی این پیمانی پنجم یا هر كه آمد  
چهارم دل شما طبعید نكرد اندك كار و در از آن حذر كنید كه من از آن  
درخت بخورم دل من طبعید باز نكشتم از آن لاجرم پیمان شدم  
پنجم هر كار كه مشورت كنید كه اگر من با فرستگان مشورت كردم  
چند ملا پیش آمد بنا میر كند از شفیق زاهد رحمه الله عليه  
كه ویر گفت كه خد شما چهار هزار حدیث بیرون كدم و از آن چهار  
حد بیرون كدم و از آن جمله بیرون كدم اول حدیث است  
كه دل خویش را بازن میند كه امروز تراست و فردا به كسی دیگر  
از فرمان او كین به روز خاكه تمام حدیث با مال میند كه مال

عاریت است

عاریت است امروز تراست فردا كس دیگر ترا تنه بر جان بگردان  
كه نه آن كدامست و منقبت دیگر رسد و چون دل بر بهشت ترا  
از حق تعالی باز و الله و از درویش ترسانند و دور طاعت و شسته  
باشی سیوم پنجه دلت كه امروز به بیدار بر بهر از آن كه دل بر گواه  
لغت بطلبه اندید بهشت و بكنرید از خواب و بیدار آمد باطله جهام  
سخت مكنو ترا از خواب اندیش كه عجا بهر از عبد الله بن عمر  
رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم كه گفت اندید دنیا  
چون خربسی پیش یا بهر راه كند بر و من خورم هزار سال گشتن  
عجا بهر رحمة الله علیه گفت هر عبد الله بن عمر رضی الله عنهما كه گفت  
باید و بر خاسته نباش طمع دارد و چون شبانگاه كه بر باید آورد  
طمع دارد و بر نیز از زندگانی بردار پیش از آنكه مرگ فراز آمد و نیز بخو  
رد از آن مقرر است پیش از آنكه بیمار شود و بدانی كه فردا بموت  
از كدام گروه خواهد بود گوید هر كه امل خود را گناه كند خدای  
عز و جل او را چهار چیز كرامت كند اول او را قوی گرداند بر طاعتها  
زیرا كه چون بداند اولاد هر چه زودتری باید كه اندر طاعت كوشد  
و عمل خویش بسیار گرداند دوم غناش اك گرداند و پیش غم  
از آنچه و بر پیش آید از مكرهاست سوم او را خوشند گرداند  
تا به چیز دیگر كه چون داند كه او را زود باید بموتش نظاید و همه  
او بكار لغوت باشد چهارم دل او را نرم گرداند از برای آنكه گفته اند  
نرمی دل از چهار چیز است اول از شك كرسنه هر روز بار نيك سوم



از یاد اوشتن گناه که نشسته چهارم کو تائی امل و هر که را امل دراز  
که خدای عزوجل اعدا بملا بچار چیز کند اول آنکه نگاهل کرد اند  
بر طاعتها حرم آنکه اندوه او بسیار کرد اند اند و بنا بر سوم آنکه  
حوصلی کرد اند بر کوه کردن مال حرم دل و سر سخت کرد اند چه گفته اند  
سختی دل از چهار چیز خیزد اول از شکم پر حرم از صحبت با مردم  
آنکه فراموش کردن گناه که نشسته چهارم از دراز امل و مؤثر از این  
باید حرم امل خود را که باه کرد اند که فرغند اند که بگذرند حرم از  
و با بگذرند حرم بر درشتن بر درخت که خدای عزوجل از این گفت و این  
و مانند ری نفس ما ذاتک علی و مانند ری نفس  
بای ارض نموت مال بعضی المفسرین یعنی با قدم نموت  
و باینه دیگر گفت قرآن تعالی انک میت و انفسهم میتون و جاوید  
گفت قرآن تعالی فاذا جاء اجلهم کایستاء و خورول به اعدا  
و لا یتقد مون مؤمن را خان باید هر حرکت بسیار آنکه  
که مؤمن را از شش چیز چاره نیست اول غلبی که با خوش روز نماید  
حرم رفیق که باور را یاد زده بر طاعت خدای عزوجل و باز در این  
از معصیت حرم شش تا سخن و سخن خود با از در خیزد چهارم حرم  
گرفتن از اینها خدای عزوجل و از کشتن شش روز و بعد از انصاف خلق  
دلون باقیامت حرم شش نباشد ششم از این حرکت شش از  
فرمود اند و زمان آن روز را که حرم فقیه گوید رحمة الله علیه  
که محمد بن الفضل گفت با ستا خود از حسن حرم رحمة الله علیه  
و باینه گفت حرم الله علیه و الله و سلم هر بار آن خوشی را بشاید  
دولت از بد که در بهشت روید گفتند بیا رسول الله گفت

دم

پس امل کو تاه کند و از خدای عزوجل شرم دارد پس گفتند رسول  
ما همه شرم داریم از خدای عزوجل رسول الله علیه الصلوات و السلام  
گفت آن شرم داشتی نیست و لیکن شرم داشتی است  
کو رستمالی بپوشیده یا کشید و پوشیدن اند و شکم و دل  
نگاه دارد و سر را نگاه دارد و آنچه که بر کوه و نیست حرم و زبان  
و گوش و دمان را و هر که را که امت آخر از دولت و دست باز و الله  
و زینت دنیا را نگاه نموده حرم شرم داشتی است نگاه بر نگاه  
خدای عزوجل یعنی بدو نیست و حرم محمد طویل از نورق بخلی  
که بیا بر علیه الصلوات و السلام بخواند از تورات را قوله تعالی  
المعصیة الکاتر حتی در تهم المقابر پس گفت فرزند  
گویم که بیه مال آن مال تو نیست حرم آنکه تو بخوای و بیا جز در دنیا  
یا ترسیده و پوشیده کرد و بپوشیده دل و بگردانید خوش  
بهر کوید ریخه الله عنه اندر نورش حرم و ف نیست اول  
خوف گفت تو مگر اندر قیامت حرم و خوف گفت بسلامت  
اندر تنه حرم و خوف گفت از لعل اندر دست باز و درشتن  
شهر نهالت حرم و خوف گفت هر سینه مردمان اندر دست باز  
طبع در غیبت حرم و خوف گفت بخور دار بافتن اندر روزگار  
در از بهر کون حرم اندر روزگار اندک کرده عوده و نیز از  
عاش ریخه الله عنها که اگر خواهی که مر از اندر بایی پسندش  
از دنیا بپوشد یک کواره و بر تو باد که تو مکران بپوشد و جامه  
بدل بپوشد تا بپوشد بروی اندوز حرم کند از رسول الله صلی الله علیه



والله اعلم به ویر گفت بار خدا یا هر که ملاحت و البور و زی روی روز  
بروز کردن با نذر ده باب نش ده و هر که ملاحت و البور و زی روی روز  
کرد آن مال و فرزندان و فقه گوید رخصه الله عنه مرا  
حدیث گوئی نقده با سناد ویر از حسین بن علی علیهما السلام  
که ویر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت غن بسیار  
اندر دنیا غن و اندوه بسیار کند و زهد اندر دنیا دل و تن را خلاص  
کند اندر دنیا از درویش ترسم و لیکن از تو کمتر ترسم  
ترسم که بکتر اندر دنیا خاک که بکتر اندر دنیا خاک  
پیش از دنیا بگویند و شما بهمان کنید ایشان که نذیر غن  
که نذیر و بدانی حد که نذیر بکتر تا هلاک کنند شما را خدایان که  
ایشان را هلاک کند کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
که ویر گفت صلح اول از امت بزرگ و یقین بود و هلاک از این  
امت به نخل باشد و با مل دراز

قال الفقيه رحمه الله عنه حدثنا ابي رحم الله قال حدثنا ابو الحسين  
محمد بن جهم الغواه الفقيه بسرقه عن النضر بن مالك رحمه الله  
كفتم درویشان صحابه رسولی فرستادند نزد یک پیغمبر  
علیه الصلوات و السلام رسول باید و گفت من بگویم از درویشان  
نزد و یک تو یا رسول الله پیغامبر گفت صلى الله عليه وآله وسلم  
رجا بیک و بمن حیث من عند هم و اخی با و ترا  
و این که از تو یک ایشان آمده یعنی از تو یک قومی آمده  
خدا تعالی ایشان را در است و الله و حق ایشان را در است و درم  
بگو چه پیغام آورد گفت یا رسول الله درویشان بپرسید که این

نویسنده

تو که از این همه چیزها و نیکو میا برودن ایشان حج کنند و ما نتوانیم که ایشان  
دهند و ما نتوانیم و ایشان برده از او کنند و ما نتوانیم که چون  
بیمار شوند صدقه دهند زیاده مال را بفرستند زخمه را بپوشانند  
و صیت کنند و ما نداریم و نتوانیم دلو صدقه رسول الله گفت علیه  
الصلوات و السلام بر ایشان جواب گفت بدرویشان و بیکو مرایش  
هر که از شما بگریزد اندر دوزخ است چشم بفضل خدا عز و جل دلو  
مرا و در خصلت بود که هیچ از آن تو کمتر را بگو اول خصلت آنست  
که اندر بهشت عرفه آنست از یا قوت سرخ که اهل بهشت اندر آن غرق  
هفتان میگردند که اهل دنیا اندر ستارگان و اندر جنبی غرق میگردند  
مگر مغیران و درویشان یا شهید و درویشان و یا عوس و درویشان  
هرم خصلت آنست که اندر بهشت در آیند درویشان پیش از تو که از  
بهشت روزان جهان و مقدار آن روز با نذر است جهان میماند  
چنانکه میخوانند و بر خور دایر میگردند از هر چه خوانند اندر بهشت جاودان  
و سلیمان بن داود علیه الصلوات و السلام از بس همه پیغامبران بجهل  
اندر بهشت آید بسبب آن مال و پادشاهی که خدای عز و جل او را داده  
سوم خصلت آنست درویشان چون بگویند یا خدای سبحان الله  
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر و تو کمتر  
هفتان بگویند یا خدای تو کمتر درویشان اندر دنیا و اگر چه هزار  
درم یا آن نفقه کنند و همه کار و خیر همچنین یا رسول الله درویشان  
به تو یک ایشان باز آید و پیغام رسول بدلو هفتان جمله درویشان  
شدند و همه گفتند رضنا رضنا یا رب



قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر عن عمر بن  
سالم كفت عن خبان ربيد كذا ابو غفار كفت ربيد عبد الله  
عن من كذا وصفت كذا هفت جزه فوفد دست بازند استام  
اول وصفت كذا بدست دستي كسان و فوفد كذا كذا  
وبان كذا نشن و خاستن هم كذا كذا كذا كذا كذا  
نرباشد و ناك كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
با خاستن اگر كذا از نو كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم كذا كذا كذا  
هفت كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
كار خذ از جل از طاعت كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
اين هفت جزه و صفت ياد دارم و ابو در ربيد عبد الله خبان كذا  
چون باز ياد از دست و ربيد كذا كذا كذا كذا كذا  
مازيانه كذا قال حدثنا محمد بن الفضل عن الحسن بن  
رحيم كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
و بلا از نشان باز و نشن كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
نكره از لوح محفوظ به بنيند از عقاب نشان كونايد يارب بنده تو  
مومن كذا و نياز و ريز باز و نشن و هم بلا يارب كذا كذا كذا  
عز وجل يا فوش كسان نكره بد فوفد ابو محفوظ كذا كذا  
با و ريزه خواهم كذا چون فوش كسان نكره نو ريزه بنيند كونايد  
يارب سچ زبان منفع كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
پس كونايد يارب بنده تو مومن و نو و نياز و ريزه باز و نشن و هم بلا

برور كذا نشن كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
لوح محفوظ كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
نو ريزه بنيند كونايد يارب سچ زبان كذا كذا كذا  
دنيا سچ جزه ناستن قال حدثنا محمد بن الفضل قال  
حدثنا جعفر قال حدثنا محمد بن الفضل ربيد عبد الله كذا كذا  
جعه الله عليه و آله و سلم مال و الله ان يقامت بد ريزه فوفد كذا  
بما فوش كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
سخن را و كفت خن كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
قول رسول الله صلى الله عليه و آله المكثرون هدا كذا  
يخون كونايد از اهل هفت كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
و اگر از اهل نشن كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
الامن قال يا طال هكن او هكن كذا كذا كذا كذا  
و از چپ و از ريش و از ريس و از قليل و از كثير و چين و هم كذا  
اندر كونايد كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
بياز ايد ما از حق باز دارند كذا كذا رسول الله صلى الله عليه و آله  
كه كفت و كو كونايد كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
و چشم نشان بيازيم تا اندر حق باز دارند يا سهل كذا كذا  
ان ما را تا نفقه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
تا كذا كذا از حق كذا كذا ابو در ربيد عبد الله كذا كذا  
من با دل اسلام بدان وقت كه رسول الله صلى الله عليه و آله  
وحي اند تجارت مي كدم فوفد ما تجارت با عبادت كذا



که آرم ممکن است هر چه بیکجا کوفتا بداند لغز تجارت و دست باز  
 و ششم در روز بسو عبادت اولم و بدان خدا که جان من با عروت  
 که حور است نه ارم که حرام کانی بعد بر سر سجده و اندر غایت خلعت بقصد  
 و هر روز در جلد دنیا را بده و همه صدقه کنم در سبیل خدا و حق گفتند  
 یا ابا دهر آنچه را که نیست و این گفت از دست او این حساب  
 کنند ابو هریره ریح الله عنه از عمر صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 بار خدا هر که حرام است و الله روزی کن و بر از خوشی تن دارد و روزی  
 وی روزی روز کند و هر که دشمن داند حرام زیادت کن مال و فرزند آن  
 و هر که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت فقر را اندر  
 دنیا بچ و سخت است و اندر لغز است شیخی است و نو کند و اندر دنیا  
 سبکی است و اندر اخوت سخت است گفت از انس بن مالک  
 از رسول الله علیه الصلوات و السلام که گفت هر که این است از دنیا  
 حرام است این است از آن بدیده درویش است و دیگر بدیده  
 کوفت یا نفس و هر که این بدیده است از دنیا حرام است و در دنیا  
 و هر که این بدیده دشمن داند و دشمنی داشته باشد  
 فقیه گوید ریح الله عنه مسلمانان را چنان باید که درویشی با خود  
 دارند اگر چه نو کند یا نشدند زیرا که اندر حرام است داشتن ایشان  
 حرام است تن رسول است علیه الصلوات و السلام و خدا عزوجل  
 بنمود هر رسول خویش علیه الصلوات و السلام حرام است داشتن هر  
 درویش الله و شستن با ایشان چنانکه گفت قول تعالی و احص  
نفس مع الذین یبدعون ریح الله عنه بالعدل و العقی

گفت بد از خوشی تن را بآن که سها که خوانند خدا خویش را با مدله و  
 شبانهگاه با آنکه سها که پنج نماز با تو کنند و خوشی در خدا عزوجل  
 خواهند و نیز گفت قول تعالی و لا تعد عینا لعینه ترید  
زینة الحیاة الدنیا یعنی چشم از ایشان بر میگردد و ایشان  
 خوار مدار از بر آرایش زنده که دنیا را و نیز گفت قول تعالی  
 و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرى و طاعت ار  
 مری که غافل یافتیم مادل و بر از قرآن قول تعالی و تبع هو  
 و متابع هو نفس خویش است اندر دشمن دارد و دشمنان قلبه  
 و کان امروء فرطایع همه کار و ر ضایع و باطل است خدا و عزوجل  
 بنمود هر نفس خویش را بدیده و خاست که در دنیا و در دنیا  
 چنین بدیشان و این فرغان مرهمه مسلمانان است یا قیامت پس  
 چنان باید که مسلمانان را که درویشان را دوست داند و نوازند  
 و بخار ایشان بگوید کنند ایشان پیش روان روز قیامت اند  
 و نفاعت ایشان امید است حسن بکر روایت کند از عمر  
 صلی الله علیه و آله و سلم که گفت بیا و رند بنده را روز قیامت و خداوند  
 ما عزوجل بر آن بنده خطای فرماید خطابی از آنچنان خدا خوشتر  
 باشد چنان مردمان چنانکه اندر دنیا مهربان از مهربان خواهد بود ای  
 بنده من بغزت و جلدل من در دنیا از تو بازند ششم از جمله خوار کرد  
 و لکن از هر بهتر کرد و از هر که استوار که از هر تو اما ده که فهم آنکه  
 اندر در این بنده حق ایند ز صغیر تا آن قوم از هر حق که طعام دلوند  
 اما ترپوش بنده و بدان رضا و خوشی در خستند در ایشان بکر



کرد ایشان را بتو بخشیدم و آن روز عظم را بخورتان رسیده باشد  
 و روز پس باهول باشد و اینست که میان صفها اندازید  
 و بشکرتانکه بخاروی نیکویی که باشد و برادرت که در پیش  
 روایت کند حسن ریحی الله عنه از رسول الله علیه السلام و السلام  
 که گفت بسیار کنید شناسائی با درویشان و بخیاریان نیک  
 کنید که ایشان نیز روز قیامت باشد گفت یا رسول الله ایشان  
 کدام است رسول الله علیه السلام گفت چون روز قیامت باشد  
 خدا آید ایشان را که بگریزد در صفها که در دنیا مانا باره شمار آید  
 یا شریستی آب که جامه پوشانیده است و بر بگریزد و بهشت  
 برسد فقیده گوید ریحی الله عنه مرد درویش را رخ که در پیش  
 اول آنست که تو از کردار و برایش از نور کردار تو بگریزد از عمار  
 و روزه و زکوات و صدقه و خیران هر چه چون خیرش از او کند  
 مرا و مرا در نویسد سیوم آنکه بیشتر از همه گشت از او شود  
 چهارم آنکه روز قیامت صف ایشان کمتر باشد و پنجم آنکه  
 نشان کمتر باشد از هر آنکه تو بگریزد از روز قیامت از او بگریزد  
 کاش که ما از درویشان بفرمود درویشان این را از او بگریزد و اندر  
 خبر آمده است که زید بن اسم از رسول الله علیه السلام و السلام  
 که گفت یکدم از صدقه باشد که فاصله از صد هزار درم دیگر  
 گفت یا رسول الله چگونه باشد این رسول الله علیه السلام و السلام  
 گفت مرون کند صد هزار درم از جمله مال خویش و صدقه کند  
 و دیگر صدقه کند از هر درم یک درم بدل خویش و خیران درم

ملک نواز خداوند یک درم فاصله از خداوند صد هزار درم  
 کند از حسن ریحی الله عنه که پرسیدند رسول الله علیه السلام و السلام  
 و الله و سلم بعضی از یاران و دیگر که با چیزی می بینم که ما از انان از او  
 کند و بدان از او ترسم ما بدان هیچ نزدیاست و در  
 پس یک چیز و باشد اگر بدان نباشد صحیح گوید ریحی الله عنه  
 گوید هر که با از او آید و چیزی به بیند او را از انان از او کند  
 و آنکه بران صبر کند و چشم بفضل حق و اله آن بهتر باشد او را  
 از صد هزار دنیا که نفقه کند اندر سبیل خدا عزوجل  
فقیده گوید ریحی الله عنه دلیل بر فضل درویشان قول خداست  
 عزوجل قوله تعالی و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة  
 گفت نماز را بر پا دارید و بگریزد حق درویشان را بر هر که  
 با حق خویش و نیز گویند درویش طیب تو بگریزد و کاذب  
 تو بگریزد زیرا که چون تو بگریز صدقه دیدم درویش  
 و درویش دعا کند تا از ان بیمار برسد و بهتر شود اما آنچه کاذب  
 تو بگریزد زیرا که چون تو بگریز بیمار درویش را صدقه دیدم درویش  
 دعا کند و مرا خدا عزوجل از ان گناهان بیرون کند و بال ویرا  
 پاک کند اما آنچه رسول ویر باشد زیرا که چون تو بگریز صدقه دیدم درویش  
 و یا از پدر و یا از خویشان مرغان برسد بر دکان و درویش  
 همان رسول باشد بر هر دکان اما آنچه گفت بابیان ویر باشد  
 زیرا که چون تو بگریز صدقه دیدم درویش مرغان دعا کند آن مال تو بگریز  
 در حصار خود بدهد و درویش کند از رسول الله علیه السلام و السلام



که گفت خبر کنم مر شمار از ملک کان هشت گفتند بی یار بول گفت  
ایشان ضعیفان اند و ستم رسیدگانند از دنیا اند که زنی  
ندهند زمان تو مگر بدیشان اند و دنیا بیغ و حرکان نیست برود  
بدیشان ندهند و هیچ متری برایشان نکند اند و دنیا  
و چون از ایشان بگذرد و حاجت دارند و اندر دل و برسانند  
محل آن باشد که اگر گویند خود بر تعالی خدای عزوجل سوگند آورده  
کردند این عباس گوید ملعونست هر که است کند گریه از بهر تو گریه  
و بر و خوار کرد اند در ویش را از بهر درویش و بر سنگند از بود  
رحمی الله عنه که گفت ما انصاف نه دهیم هر را دران تو مگر خوش  
زیرا که بخورند و ماینز بخوریم و ایشان می هشت اند و ماینز  
می هشتیم و ایشان می پوشند و ماینز می پوشیم و ایشان  
زیادتی مال است که بدان می نگرند ماینز بدان مال ایشان باشد  
بی نیکم و بقیامت چون ایشان حساب کنند از حساب  
فارغ بر و بر باشم کنند از استغنی از اید رحمة الله  
گفت برگزیدند در ویشان سه چیز و تو مگر آن سه چیز  
اما سه چیز که در ویشان برگزیدند اول رحمت نفس دوم  
فراغت دل سیوم سبک حساب آن سه چیز که تو مگر آن برگزید  
اول ریختن دم مشغولی دل سیوم دوزخ حساب  
از حاتم زاهد رحمه الله علیه که او گفت هر که دعوت کند چهار چیز  
بی چهار چیز و برادروخ زن دارند اول هر که دعوت کند بدو  
خدای عزوجل بی یار سالی از حواصی و برادروخ دارند هم

هر که دوستی هشت ویر کند بی آنکه صدقه دهد از فقره و برادروخ  
زن دارند سیوم هر که بدوستی بفرستد الله علیه و الله و ستم  
دعوت کند بی آنکه متابع سنت و بر باشد او را در و خ زن دارند  
چهارم هر که بخودست در حاجت کند بی صحبت در ویشان  
و مسکینان و برادروخ زن دارند یکی از حکیمان  
گفت هر که چهار چیز اندر و بر باشد و از اینها چیزی بخود یا  
اول آنکه فضل نهد خود را و زیانی کند بران کسی از و فروتر  
باشد دوم آنکه همیشه اندوه دل دارد و پیر باشد یعنی  
بیا زارد و ایشان را سیوم آنکه مرغی باشد و خاوند چهارم آن که  
در ویشان و مسکینان را زینش کند بران کنند از کمال  
علیه الصلوات و السلام که او گفت و حی نفسنا و خدای عزوجل  
بیشمال گوئیم و از بازار کثان باشم و بلکه و حی فوتم  
بیشمال و بر احمد و سیوم و از سجده کنندگان باشم و برستم  
و براتما هنگام مرگ خاکه گفت اندر کلام خویش قوله تعالی  
فبسم الجهد ربك و سكن من الساحل من  
و اعبد ربك حق يا نبيك اليقين فقهه و مر  
علیه حدیث که مرافق ابو جعفر با سنا و از ابو سعید خدری  
عنه حدیث او گفت از مردمان درویش و سخی حال بران میار او  
شمارا که طلب کند روزی که از حلال باشد که نشیند از سبیل  
صالحه علیه و الله و ستم که گفت با خدای عزوجل در ویش مران و تو مگر  
و مر اندر ویشان و مسکینان بر اینها روز قیامت که حق تعالی



همه شقیان آن باشد جمع خود برود و در پیش دنیا و خدا است  
روایت کنند از امیرالمومنین علیه السلام که در غنیمتها  
فاد مسیبه را در دند بسوزوی عمران را میگردانید و اندران میگرفت  
و میگرفت عبد الرحمن بن عوف رخصه الله عنه او را گفت یا امیرالمومنین  
امروز روز نشاء است خجری گری می گرفت رخصه الله عنه است  
گفت یا عبد الرحمن و لکن نذر انداز مال قومی را که نه افلا و حسان  
عداوت و دشمنی این عاصی کج بد رخصه الله عنه از غیر علی علیه السلام  
والسلام گفت هر امتی را فتنه فتنه است و فتنه امتی مالت  
عبد السلام رخصه الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
که گفت هر کس که بر خدای عز و جل در وقت نشاء از هر کس که  
کس بر خدای عز و جل انبیا و ائمه را نشاء را بدویش از خود کوف  
فقیه گوید رخصه الله عنه که بدین ملاحد است که رخصه الله  
از ابو الحسن القاباسناد و از حسن بن احمد رخصه الله عنه که گفت خدای  
عز و جل وحی فرستاد بموسی صلوات الله علیه یا موسی بخواب مرد  
در استی از درستان که هر روز ستر منید کان است از اهل این  
همین برویو آن حرکت و گفت کن او را بگو کن و دستاوی کن  
در کار کور و موسی علیه الصلوٰت والسلام عزت نیده را در آبادانی  
و ویرانی بخت و نیافت عثمانک شد پس از او رنگار که از او  
دید انجا شد مردمانی دید که کار کل مسکروند از آن مردمان سرید  
که انجا هیچ مهر بهار و مرده دید و در و با مردمانی که گفتیم  
بهما را اندرین و برای تکرور را بخواب موسی علیه السلام چون این شنید

زیر روی آن و برای نهالند زان و برای رفت و نگاه که اندر بخواب  
دید آکنده و خسته بر سر نهال و خاک و که بر او ایستاد و چون  
تخمید بر سر بیمار از خشت و زافا بر موسی علیه السلام چون  
بدید بر بالین و بر باستان و میگرفت سس گفت یا رب تو گفت این  
بنده مملو ستر من میمند کانت و نزدیکی می بیستم  
و بیمار را در کند خدای عز و جل وحی فرستاد بنزد موسی علیه السلام  
که یا موسی چون بنده بلفظ بدو شسته کرم همه دنیا را از تو بگرم  
روایت کنند عباد من کنز از حسن رخصه الله عنه که در وقت اول  
دنیا را که اندر دنیا مبرزند ابلیس بدید آن دنیا و چشم مالید  
و گفت هر که که در صورت عالم مرانده است عبد المظفر در پیش  
از پدر خویش از و میبست مشبه ابلیس بنش سلیمان را فافه  
علیها السلام آمد بر صورت بر هر سلیمان را و در نشاء و گفت  
ملا خیر کن یا چه کنی تو بر امت روح الله علیه بن مریم صلوات  
علیه گفت بخوانم انبیا که ما جز خدای عز و جل چیز دیگر را بخند  
سلیمان گفت چه کنی بر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
انشاء را بیدرم و دنیا را خوانم بدل انشاء در هر که نام و در خوش  
کردم بر انشاء قول لا اله الا الله سلیمان گفت احو و با الله  
ملك پس بدو نگاه که رفقه فقیه گوید رخصه الله عنه در  
و اجبت در منت خدای عز و جل نشاء و دید اندر دنیا از او  
بگردانند از هر که است و بر او بروی همچنان که است که بر سخن آن  
که و بر او دنیا و خویش و در خداوند به عز و جل شک کند و خرج



نكند و جبر کند بدینچه بوی رسد از تنک عیش و بداند چه وعده  
 که است و بر آفتاب است از چه یازد و است از روز اند و بداند  
 و اگر درویش را فضیلت و عده که است و یازد و است و بداند  
 انکه عیشین پیغمبران است علیهم السلام و نشانی با پیغمبران  
 فضیلت باشد فقیه گوید ریح الله عنه ملائکه حدیث که  
 است و در از طاعت و من از این عیال من ریح الله عنه که و گفت  
 رسول الله علیه الصلوات والسلام روزی نشسته بود محمد رسول الله  
 با و گفت یا محمد فرشته از آسمان فرود آید هرگز آن از آسمان  
 فرود نیامده بجز از خدا عزوجل است و فرموده است از بهر زیارت  
 کون تو بس در یک بکون که آن فرشته اندر رسد و گفت  
 السلام علیک یا رسول الله رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 گفت علیه السلام و نشسته گفت خدای عزوجل تو را خبر کرد  
 بد بد تو خدایت همه چیزها و کلید همه چیزها که هیچکس را بعد از تو نباشد  
 انکه الله تو را ساخته هیچکس که کند رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 گفت نه چه این جهان را بیاں جهان جمع کنند و جمله من و همه  
 کند صفوان سلیم از عبد الوهاب بحث در پیغمبر علیه الصلوات  
 و السلام گفت عرض کرد که در عرض بطحا و مکه بر سر کعبه یارب تعالی  
 که در میان دو ستون دارم که روزی سیر با شمع و روزی که است تا چون  
 سیر تو می شکر کنم که چون ترسیده تو می زیار کنم تو خدای عزوجل  
 و الله اعلم بالصواب  
 فقیه گوید ریح الله عنه که ملائکه اوجعه گفت حدیث که مرا

محمد بن عقیل گفت از عبد الرحمن ابان از پدر خویش از زید منشی است  
 پیغام گفت علیه الصلوات والسلام هرگز انیت ویر لغت باشد  
 خدای عزوجل کردار بر کند یکا و مسخر کفاند دنیا و هر چه که دنیا  
 بخواند و هرگز انیت ویر دنیا باشد خدای عزوجل کار و بر سر کند  
 کرد اند و درویش را پیش چشم و بر نند و دنیا و در را و از دنیا  
 مگر چند انکه ویر در انزل بنشسته است فقیه گوید ریح الله عنه  
 حدیث که ما را ابو جعفر گفت از جندب بن جهم که امر المؤمنین  
 ریح الله عنه یا ایها الناس انکم معلما فانتهوا  
 الی معلماکم و انکم نقایه الی نقایهکم  
 فان العبد المؤمن من لم یخاف من یمن اجل قد  
 مضی لا یدری ما الله صانع به و من اجل  
 قد بی لا یدری ما الله فامن فیه فلیزو العبد  
 من نفسه لنفسه و من حیوانه لموته و من  
 بشابه للبره و من دنیا لا اخرته فان الدنيا  
 خلقت لکم و انکم خلقتم للآخره فوالذي  
 نفسی بید ما بعد الموت مستغنی و لا بعد  
 الدنیا دار الالحنة او النار اقول قولي هذا  
 و استغفر الله لی و لکم اجمعین منی خطیبت  
 امر و مان مر شما را نشاندست و اندازد بر سر بد آن نشانی  
 و اندازد خویش چه ندهد و مقرر دویم است میان ایم اهل کبریا  
 نداند که خدای عزوجل چه کند و است بوی و میان ایم اهل کبریا



خدای عزوجل گفته است بپرومیان بنی امل ندانند که خدا تعالی چه خواهد کرد  
خواهد که در توشه برگزیده ازین خفیه مرخولان او از دنیا  
خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
مرا خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
لغو است افزیده است بدان خدا که جان من بفرمان او است هر کس  
مرا هیچ سامان خوشنویس نیست و از بس دنیا هیچ  
برای جز نیست و خلق نیست خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
شمارا یا که نه از سهل عبد الله است رحمة الله علیه که دائم  
مال خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
بیمار که رحمة الله علیه آمدند و کلمه کردند از ویر و گفتند هیچ جز نیست  
مرد را می ترسیم بر و از درویش عبد الله مبارک خواست که ازین  
یار دهد و ویر ملاکت کند سهل گفت عبد الله مبارک چه نیست اگر  
میر از اهل تشهد باشد و ساعت خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
نحو دل کند و ای خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
گفت که نه با خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
خواهد بود چون چگونه اند و دنیا چیزی بکند الله علیه از آن گفت  
سهیل است نه خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا خفیه مرخولان او از دنیا  
بس و در جان کند هر عاقلی را اگر دنیا بقوی بسیده کند  
و کلمه کون دنیا مشغول نباشد و بکار آخر مشغول کلمه  
برای لغوت سرای قرار است برای غمهاست و دنیا برای  
فناست و فریبند و کند کلمه جبر از خاک چون خدا عزوجل

لوم را و حواریان و زین فرمود و او را و بولور دنیا ایشان شهرت  
از کند با دنیا گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
گفت یا عجب از همه عجبها عجب آن کسی کرد اند که سر را و دلی  
بست و آن هفت پست او از بر سر او فریاد کند گفتند  
محمد حیدر از جابر عبد الله الصاری که گفت حاضر فقم و مجلس  
از مجلس های رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بیاد می آید  
روزی و نیکو مور نیکو لون جامه سپید بر سید گفت السلام  
علیک یا رسول الله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
وعلیک السلام مور رسید که دنیا چیست رسول گفت دنیا  
همچو خوابی است و اهلش با بر نیک و بدی و خوا و عفا و عدا  
مور گفت یا رسول الله نیست چیست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
گفت دنیا دشتی از دنیا که دشت باز دارند دنیا هرگز نیست  
زود و همیشه اندر نعمت و آسایش باشد مور گفت در حق چیست  
رسول الله گفت علیه الصلوات و السلام چنین دنیا که جوینده  
چنین دنیا هرگز از دشت نفع اندر نکند و همیشه اندران باشد  
گفت کدام است بهتر از اینست رسول گفت اگر اندر دنیا حاضر  
خدا را عز و جل طلب کند و طاعت الهی و کار خیر کند مور گفت  
اندر دنیا چگونه باید که مور گفت در آخرت نینده چنانکه چون  
کسی مر فافذ را جوید مور گفت خدا قرار دهد اندر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و السلام گفت خدایا اگر کسی از فافذ بار پس مانده باشد  
باقافله اندر باید مور گفت از دنیا با لغت چند است رسول الله



عليه الصلوات والسلام گفت خدا آنکه چشم بر چشم زنی تو چون  
اینجا ایستاده برفت و شتر کس او را ندید و اول الله عز وجل  
و السلام گفت ای باران این جبرئیل بود علیه السلام بنا کرد  
نام شمار از هدیه ها و خوار و دنیا گویند ابراهیم جلالت  
صلوات الله علیه پرسیدند که چه چیز ترا خدا عز وجل بدو بخش  
گرفت ابراهیم علیه السلام گفت شتر جز اول هرگز خدای  
عز وجل مرا میان هر چیز جز شتر نکرده و مرا آن که خدایا بعد  
عز وجل بر کس دیگر تو هم هرگز اندوه میکنی بخودم بدو بخشیدای  
بخود جل مرا اندر گرفته است یعنی اندر کار روزی سیوم جانت نام  
هرگز نخورم مگر با همان حاجی من معاذ را از رختی عظمه  
کوید حکمت از آسمان فرود آید بپوشد و او را آرام بکند و اندوهی  
که اندوهی چهار خصلت بود اول حرص را بر آید یکا بدینا  
و دوم اندوه فردا سیوم خدا بدو چهارم شرف  
چشمی از حکیمان گوید تو مگر بدی اندر چهار خصلت اول اندوه علم  
دوم اندر رضا سیوم اندر قناعت چهارم اندر بد علم و علم  
را نفع کند و برضا بدین درجه رسد و چون بدین درجه رسد  
بقناعت رسد و قناعت نزد رسانی و زهد و خوار کردن باشد  
مردینارا حکیم گفت زهد سه چیز است اول تشنگی دنیا  
پس دست باز داشتن از آن دوم خدمت مولی و نیکو داشتن  
ادب اندران سیوم آرزو خندیدن گفت پس طلبیدن مرا خوش  
را حاجی معاذ را از رختی عظمه گوید عاقل و صواب کار

آنست که شتر جز یکبار اول آرد دنیا دست باز داد و پیش از آنکه  
دنیا از او بدست باز داد و دوم کور رسد ساخته باشد پیش از آنکه  
آرد و نه پیش سیوم خدا ایله عز وجل خشنود کرد و اندیش از آنکه  
ویرایه بیند کند از ابراهیم المؤمنین علی این طایفه  
کرم الله وجهه و در گفت هر که جمع کند شتر خصلت از جنتی  
بهشت هیچ دست یار نداشت و از کز جنت از آتش هرگز  
شتر هیچ دست باز نداشت اول خدا ایله عز وجل تشنگی و آرد  
طاعت و الله و دوم دور داشتن باطل و دوری غایب نمودن سیوم  
حق را تشنگی و راه و دیگر چهارم باطل را تشنگی و دوری  
پرسیدن و پنجم دنیا را تشنگی و از دور دست باز داد و ششم  
تشنگی و دوری را طلب کند کند جعفر محمد بن زید خویش از حد  
خویش از رسول الله علیه السلام گفت هر علی را رختی عظمه و کرم  
و جبهه با علی چهار خصلت از تشنگی و اول تشنگی چشم و چشم  
دل سیوم در اندر اصل چهارم درویش دنیا کند از رسول  
علیه الصلوات والسلام که گفت اگر دنیا به برت و بخت و بخت  
خدا عز وجل هیچ کافور و از آن تر است این که هرگز کند از  
منه و خوش از عبد الرحمن بن عثمان بن از رسول الله علیه السلام  
و السلام میرفت اندر سفر با گروهی که هم شتر از شترها خورده  
بود و آنست چنانکه عاز با او و نزدیک قبله که او اندران جای  
سر کین دالی بود و در غامه مردار اینجا افکنده بود و کینه و از رفت  
همو جو بوی بر جوشید رسول الله علیه الصلوات والسلام بوی  
آن مرد در نیکو داشت و شتر خویش باز داشت تا قوم اندر رسیدند  
آنگاه گفت بایاران منی بنشیند اینک اینست جبرئیل بی میا زنده



از برادر آن چگونه خوار است بر ایشان یاران گفته بی بار بول الله  
گفت بدان خدا که جان من با و نیست که این دنیا به نوبت خدا عزوجل  
خوار تر از من در وقت نفوس قبیله و نیز آمده است از قول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم که گفت دنیا زندان مومنانت و کوه جهنم  
و است و بهشت جبار هون در بهشت و دنیا بهشت کافرانست و کوه  
زندان و است و است جبار و آن جبار و است فقیه گوید فی الله  
عنه معنی آنکه گفت دنیا زندان مومنانت است و جهنم جبار  
هر چند در دنیا فراموشی و لغت باشد اما آنکه معنی در جهنم خدا  
عزوجل در بهشت از جهنم او ساخته است این دنیا و از زندان  
چه چون مومن را که فرزند بهشت را بر او عرضه کند چون نیکو  
بدانچه خدا عزوجل از جهنم وی ساخته است از کافرانها آنگاه  
بداند که گوی اندر زندان بود است و معنی آنکه گفت دنیا بهشت کافرانست  
که چون کافران را که فرزند جهنم را بر او عرضه کند چون نیکو بداند  
خدا عزوجل از بر او ساخته است از جهنم بداند که فرزند  
بوقت پس غافل اندر زندان نشاء در کند و گشتن رخت طلسم  
پس چنان باید حاصل را که در دنیا نیکو و نیکو کند بداند  
مشکلی که دنیا را زده اند چه خدا عزوجل دنیا را اندر کباب عقیق  
مثل زرد و رسول الله علیه الصلوات و السلام مثل یاقوت و حکما  
مثل زرد و جزا که روشن کوه مثل روشن کوه اما آنکه گفت  
خدا عزوجل قوله تعالی انما مثل الحیوان الدنیا کما  
انزلناه من السماء یعنی مثل دنیا و فنا و زوال و همچون آب  
آسمان است خدا عزوجل فرو فرستاد فاختلط به نبات

الارض یعنی آب بر زمین فرو شود کما به بر رویها یا کل التا  
و اما لغام آنچه در دمان بخورند و فی چهار زبان خورند از کما حتی  
اذا اخذت الارض من خورقها و ازینست یعنی چون  
آرایش کرد و از هر لونی و از هر نوعی کل بدید آمد و از بسته شد  
و نیکو باستند بنا بقها و ظن اهلها انهم قادر و ن  
خداوند زمین بنده الله که در قمار است بران و گشت او را نام گشت  
استها امرنا یعنی عذاب بیا بدلیل او نهات بر و زان  
مجعلنا حاصل با جز کردیم گمان لغت بالامی حاکم  
هرگز نبوده و همچنین است کار دنیا و فی اندر و است غایت همچون  
اینست کذا الله تفصل الايات یعنی همچنین بیان  
کنیم خلیها و در ستانها لقوم یتفکرون هرگز و هرگز  
که اندر دنیا و آخرت تفکر کنند و باند نشیند که اندر دنیا و آخرت  
کعبه و آخرت بماند کند از رسول الله علیه الصلوات و السلام  
چه بگوید رسول الله علیه الصلوات و السلام آمد از جابر را از  
زمین دیگر پس رسول الله علیه الصلوات و السلام پرسید آن مرد  
از حال زمینها و شهرهای ایشان که و بگوید که از بسیاری  
نعمتها آن شهر و زمینها را ایشان رسول الله علیه الصلوات و السلام  
فرمود چه کنند آن نعمتها را گفت طعمها را بزم الوان الوان  
و بخورم رسول الله علیه الصلوات و السلام فرمود آنگاه آن طعمها  
چه کعبه محو گفت تو خود را بی یا رسول چه کعبه یعنی بل و عایط  
کعبه رسول الله علیه الصلوات و السلام فرمود مثل دنیا و همچنین است  
کند از بی معارف از بر رحمة الله علیه که و گرفت دنیا گشت از خدا



و مردمان اندر ویر گشت و در ملک الموت حاضران و کورستان گرفتن  
جای و خرمین گاه و بر بهشت و در آنجا انبار خانه و در کوه و بر انبار خانه و  
و کوه و بر انبار خانه و در آنجا کمان حکیم گفت هر چه خوش بود  
ای پسر این دنیا در پایی غفلت و بسیار نوم اندر و در ملک گشته  
تو ای پسر گشته اندر در آنجا خوش از بر و نیک کار و در سر خدا ای  
غرض و جل و نیکو را بقا عت کن تا اندر وی نمی و با خوشی و بر و خوش  
بر طاعت باد و بر سازی و در کار و در موج و بر و تو کل با بادیان و بی  
و کتاب خدای غرض و جل را راه بروی و ترک هوا و نفس و در و در کار  
گناه و در و قیامت را باز گانی و جبار و بی و خدا را غرض و جل خداوندان  
بقا عت و خدای و در و در آن قیامت عیاض رحمه الله علیه گوید  
بما جهان رسید که روز قیامت دنیا را بیاورند دنیا میخورد و در زینت  
و نیکویی خوش گوید باری که من نبینم کان خود کرد آن خدای غرض و جل  
گوید نه بسندم که او این کار متابعت تو که اندای دنیا تا چیزی  
و جیاء منشور که دنیا جیاء منشور که کند از این  
جیاس رنجی الله عنهما که در گفت روز قیامت بیاورند مرد دنیا را  
با صورتی بر زنی سید میگردانند و از زنی چشم و دندانها  
از دندان بیرون آمده زشت روی و تو ریده خلقت چنانکه هر که بشد  
و بر آنکه نیست این شخص از و در پس و کله که یک خلق بد اندر دنیا  
که شناسد مرد این زشت روی را خلقی گویند بخود با الله از زشت خلق  
اینست آنکه که از این دنیا است هر بدیست و نیک که در و در هر یک  
یکه بیکدیگر گشتید کنند اندر چیزی دیگر که پس و زمان اند  
تا دنیا را اندر آنش آنگند دنیا گوید باری که نشدند آنکه متابعت

من بعد از زمان آید تا بسیارند مرگانی که با دنیا اندر آنش آنگند  
فقیه گوید رحمه الله علیه دنیا را فرمان آید تا بسیارند از بهر آنکه  
او را کنایه می بخشد و لیکن اندر اندازند اصل و بر خود روی بنشیند  
تبیان را اندر آنش آنگند آنجا که خدای غرض و جل گفت انکم  
وما تعبدون من دون الله حبص حضم اثم طما  
و اردون و مر تبان که غیر عقوبت بخود و لیکن از بر زیادت  
عقوبت اصل او را و لیکن همچنان دنیا را اندر آنش آنگند از بهر زیاد  
عقوبت اصل و بر را تا آخرت نشان بر حرمت زیادت کف پس  
موفق را چنان باید که کار لغت کند و دنیا مشغول نگردد  
بمقدار لا بدیر فی آنکه دل بر و در نبندد و با که اندر علی مرتضی  
صلوات الله علیه هر گفت غی دارم از شما که کار کنید از بهر دنیا  
و شما را و در دهند اندر و بی آنکه کار کون چرا کار اخراجت کنند  
از بهر لغت را که اینجا هیچ چیز نزنند بی کارانند از عجبند  
اسیر از رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت هر چه بد  
اندر خود بود بویسته خود دل و بر بهر جز اول شیخ را پایان تو بود  
و در و با ملی که با خود تو بود و در سر گران و در بهر سوم بوی که اندر خود  
تو ای کسی و در دنیا جوینده است و خسته و لغت جوینده است و خسته  
هر که اخراجت را جوید دنیا و بر را بگوید ما مرکب بیاید گوید الله  
بنیوسف از که گفت بمن چنان رسید از ابو حازم که در گفت که دنیا را  
هر چه بیا فقم یکی آنکه چیزی که مرگ است بمن رسد و یکی دیگر رسد  
و هم آنکه چیزی که مرگ است بمن رسد و یکی دیگر رسد و یکی دیگر رسد



کس دیگر او بجه از آن کس دیگر است مراند پس در کدام است  
دو عمر خفرو سپهری کنیم و آنچه مراد داند از دنیا اندوخته چیز یا قسم  
چیزی که اجل و بر پیش از اجل من آید و من برادر جبره ایم و هم  
چیزی که اجل من پیش از اجل و بر باشد من مرم و در کس دیگر  
بماند پس اندر کدام در خدا خوشتر غرض اجل عامی نمود  
کنند انجمن از سفیان از پیران که در گفت سعدی و قاص ریض  
عنه بمور سلمان اندر آید بر سیدن و سلمان ریض الله عنه بمارف  
سلمان بکریست پس بعد گفت چه گریاند مرا یا ابا عبد الله که بول  
صالح الله علیه و اله وسلم از تو خوشتر رفت سلمان گفت ریض الله  
عن من از من مگر نمی گوی و نه از من دنیا و لیکن رسول الله صلی الله  
و اله وسلم بر ما عهد گرفت گفت مر شمار از دنیا خدا را با و که زلف  
یک سواره نه و کرد و من چند تنی اند یعنی کاهها سوار گفت  
نگاه کردم که در طغایر و کار است دیدم و مطهر سعدی گفت  
و بر یا ابا عبد الله با ما عهد بکری تو الله کار بندیم سلمان گفت  
خدا را غرض اجل یا کن وقت کار بکری نیست و بوقت حکمی که  
برانی و بوقت منی که مکنی گند جز از خدا که رسول الله  
صلی الله علیه و اله وسلم که گفت و کله یا رسول الله بکریست از من  
مردمان گفت من لیس بیس المقابر و البلی و ترک  
فضول زینة الدنیا و اثر ما ینبغی علی ما ینبغی اولی  
لعل من ایا ما عک و عد لفته من الموفی  
یعنی آنکه کورستان را بر سیدن را اندر او امورش بکند  
و نیز بکند زیادت و زینت دنیا را و نیز بر زینت باقی را

رفانی را و فراد از دند کافی خود نشود و من خفرو نشود از دند کافی  
حکیم گوید چهار چیز اند چهار چیز طلبیم و راه و راه که گویم اول  
تو بکری را اندر مال حشیم اندر قناعت یافتیم سیوم رست  
از خلق حشیم اندر تقوی یافتیم چهارم نعمت را اندر طعام  
و لباس حشیم اندر ستر و سلامت یافتیم یعنی اندر نه خدا را  
غرض اجل و کله از گناه و عین خوشتر گند گند از رسول الله صلی الله  
علیه و اله وسلم که گفت هر که با ما له بر خیزد و بر زکریست اند و در  
دنیا باشد خدا را غرض اجل اندر دل و دست خصلت نهد اول اندوخته  
که بریده که هرگز در کس شیخ که از آن فارغ نشود سیوم درویش  
که هرگز آن به پایان نرسد گند از عبد الله محمد ریض الله  
عن من که در گفت بچکس با ما له بخیزد از مردمان که در میان بود مال  
و بر عاریت باشد یعنی همان بروی مال عاریت باشد  
فصل عیاض رجه الله علیه گوید همه بدیه را اندر خانه کله  
و کلبه آن در سینه دنیا کله بد و همه جز را اندر خانه کله بد و کلبه  
آن خانه زهد اندر دنیا کله بد گند از رسول الله صلی الله  
علیه و اله وسلم که خدا را غرض اجل گفت شادمانی  
بنده من چون مومن دنیا بر او بکریست و آن دنیا از من کرد  
و غم خود چون دنیا بر او بکریست و آن دنیا از من کرد  
پس بخواند قوله تعالی الحسبون انما محمد و هم به من  
مال و بنین ناسخ لهدی الخیرات بل لا یعرفون



ذالک فتنه لهر انس مالک کو بد ریضی الله بعد که روزی  
رسول الله علیه الصلوات والسلام بیرون آمد و دست ابوذر گرفت  
گفت یا اباذر اندر پیش من عقبه و ثوابت نتوان برور رفتن  
مگر کسی را سبک را بکنم ابوذر گفت یا رسول الله فراتر سبک دارم  
یا از گران یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت نه نزدیک طعام  
امروز نیمه است ابوذر گفت هست گفت و دارا هست گفت  
رسول الله گفت پس فردا را هست ابوذر گفت نیست رسول الله  
علیه الصلوات والسلام گفت اگر ترا طعام سه روزه بعد از گران  
نباران بعد و الله اعلم  
ریضی الله عنه حدیث که مارا ابو جعفر گفت حدیث که مارا ابو جعفر  
گفت حدیث که مارا ائمه گفت حدیث که مارا ائمه گفت حدیث که مارا ائمه  
قیس حجاج از حفش صنعانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرد  
که رسول الله علیه الصلوات والسلام روزی که گفت یا غلام یا خرم  
ترا بخانی خدا عزوجل منفعت نبورند گفت بل یا رسول الله  
گفت خدایک عزوجل نگاه دار تا که نگاه داری و خدایک عزوجل  
نگاه دار تا که نگاه داری و خدایک عزوجل نگاه داری و خدایک عزوجل  
خدایک عزوجل با تو باشد و خدایک عزوجل با تو باشد و خدایک عزوجل  
تا که اندر سخنی شناسد یعنی در حالت نفی زمان که در حق باشد  
تا خدی عزوجل در حال محبت زمان که باشد و چون خبر خواهر از  
خدایک عزوجل خواهد بدست فم خدایک شده است بدو خواهد بود و اگر عده  
خلق جهانی خواهند یا تو شکوی کنند بجزیر که خدایک عزوجل تقدیر کند

مرزوان چیز نتوانند که و اگر خواهند بدین کنند بجز آنکه خدای  
عزوجل تقدیر کند است نتوانند که پس کار بزرگ بکنند  
و نفی کنند و بدان که خبر کون اگر چه کرده است خبر نیست  
و نفی با خبر است و فرج با اندوه و سختی است و با هر دو آزار است  
فقیه گوید ریضی الله عنه حدیث که مارا ابو جعفر گفت حدیث که مارا  
ابو شهاب محمد گفت حدیث که مارا ابو شهاب از عثمان  
خطاب و عصبه و قدر بجاه کس از بران این جمع است که حدیث  
حدیث را یا ایها المؤمنین و امام المفسرین علی ابن ابی طالب رضی الله  
و جهه که در گفت ای مردمان پنج چیز از قرآن گیرید و دو یکی از  
از شما ترست و دیگر از کتب خویش و امید دارد که گویند نه تنم  
و بداند که خبر از همه کارها چون است از تنم و چون از تنم  
ماند من تنم و چون خبر از همه کارها خبر کار یا یا خبر  
گفت راه نهم مرشمار بسوز فقر بیکار که گفت بل یا ایها المؤمنین  
گفت نو میداند که مارا از رحمت خدا عزوجل و بزرگ خدا عزوجل  
اینکه اند و محبت با کسان نیاراید و عارفان که و خدا که  
فرمود یا له و عاصیا که بدو فرخ فرمود یا له خدا عزوجل قضا کنند  
حیای ایشان و اینها شاید برترین این است خدا عزوجل  
گفت قوله تعالی قل یا ایه من مکرم الله الا القوم  
الخاصون و برترین این است از رحمت خدا عزوجل و بعد  
بباید که خدا عزوجل اندر این است گفت قوله تعالی انه لا  
یسئیس من روح الله الی القوم الصا فرون  
فقیه گوید ریضی الله عنه حدیث که مارا ابو جعفر گفت حدیث که مارا



حکم از یعقوب از عیسی از نبی بر قاضی گفت چو زنده ای که  
اندر آید نماز از دست وی بماند و زکات از وی نگیرد  
از بالا روی و صبر از جهت وی بخت خواهند و حق پس از آنست که نفعی  
اگر تو امید عذاب از روز باز دارند و اگر نه من عجبی از شما گفتم و کلام  
و عذاب از روز باز دارم اندر من خج و دلیل است که صبر فاضلتر است  
کار است بخاک خدا عز وجل گفت اندر من این آغایونی الصابون  
اجره بعد حساب کند بود در از محمد مسلم باشد او  
که محمد رسول الله علیه الصلوات والسلام را گفت هیچ خبر نیست  
در بنده که مال و زرقه و تر وی بیمار شود و چون خدا عز وجل فرستد  
بدو نیت کرد بکار برود و چون بنیلا کرد اندر صبر دهن  
کنند از علی از ابی طالب کرم الله وجهه که گفت هر آن که در کلام  
سلفان ستمکار زندان باز داند و آن که اندران زندان ببرد  
شاید باشد و اگر نزدش تا بر خیم ببرد و شهادت  
کنند از رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت می باشد که هر او را  
به کف یک خط از عز وجل درجه باشد هر بطاعت خویش بدانی درجه  
برسد تا خدا عز وجل بر حق وی قضا بدهد آن درجه برسد  
کنند بجز در دیگر چون از نبی فرموده قول تعالی امن بعمل سوء  
بجز به امر المؤمنین ابو بکر صدیق رجب الله عنه گفت یا رسول الله  
چگونه رسکهار باشد پس از نبی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
گفت خداست بیا بر زلفه با بکر مسج بیمار شود و رنج تو رسد  
با مسج اندر و بکنش شود از نبی محمد صلی الله علیه و آله وسلم  
گفارت کنان تو باشد از امر المؤمنین عیسی از ابی طالب

کرم الله وجهه که گفت چون از نبی فرموده رسول الله علیه الصلوات  
و السلام بیرون آمد بر ما و گفت ایست فرموده آمد من که امت را بر  
و بجه اندر و نیات پس از نبی بر ما خواند قول تعالی امن بعمل سوء  
بجز به امر المؤمنین گفت بنده چون نماز کند پس خج و بلا بود رسد اندر  
دنیا خداوند جل و علا از آن کرم تر است هر چه باره عذاب است یعنی  
آن شخص کفارت این نماید باشد قیقه گوید بنده الله عنه  
بنده به یا بکار زرکان ترسد مگر بصر و خدا عز وجل بنما عز وجل  
صبر فرموده خدا که گفت اندر کلام خویش تو را تعالی فاضلتر است  
صبر اولو العزم من الرسل کند از جناب ارت که گفت  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ایدم روی در شب بگوید بر جوارگ  
بر رود اندر لجه ماکله کهیم از کافران گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم کی خدا را بخوبی از جهنم ما را نصرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
بنشت درویش رخ شد پس گفت آن قوم پیش از شما بجه  
بجو شما بجه اندکی را از ایشان بیاوردند و جوارگ بکنند از آن  
اندر آن جاده فرو بردند و راه بسور نهادند و در بجه گفتند از  
دین خج باز نکشید و صبر که شما تر صبر کنید که آن است  
ما که رجب الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت بیاوردند  
روز قیامت منعیم برین اهل زمین را و بایشان فرو بزنند و بگویند  
فرو بکن پس بیرون آرندش سیاه و موخته کشته و مرا گویند  
هرگز مسج نعت بر تو گذشت و اندر مسج نعت لجه گوید یا مریا فرید  
اندر من بلا لقم پس آنکه بیاوردند سخت تر از شکش بسیار او گفت  
اندر شکش برزدش پس بیرون آرندش همچون آتش چهارده گویند هرگز



بر تو هیچ سخن گذشت گوید نه همیشه اندر زلفت بودم ما را  
 بیاوریدند کند سعید هر از آن عباس ریح الله عنهما در روزی  
 صلی الله علیه و آله و سلم هر گفت اقل کی ما که بهشت خوانند شد  
 کنند کار خود را تا آنکه اندر خم و شاد و در خدای عزوجل شکر گفت  
 پس او گفت بر بنده که بجز کند بدی بجز بدی و بدی بدی و بدی بدی  
 خیر عزوجل اندر باز در شسته است بهشت اندر شسته است و شکر کند خدا  
 عزوجل و نیز حقان باید هر بنده را که افتد کند به نفع او بر علیه الصلوات  
 والسلام و نیز و نیز کند و یکبار از آن خون کاوان  
 کند از عمر و قیوم از این مسجد ریح الله عنه که گفت روزی رسول الله  
 علیه الصلوات والسلام نماز میکرد و نفعان که او هر دو با آن و در آنجا  
 نشسته بودند و در آن که است نشسته بودند و نشسته بودند و نشسته بودند  
 روزی با آن که گفت که است از شما که بر خیزد و شکیه شکر کرد و بنده  
 مهر بند اندر آن حال هر سجده با هر سجده از آن میان کاوان شد  
 تر می نمود و آن شکیه است شکر گرفت چون رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم هر سجده تمام آن سکنه بر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم چون ابو جهم و کاوان بدیدند بجزند به این مسجد  
 عنه گوید اینجا بودم ایستاده و بگریستم گفتم اگر مرا توانائی بود  
 این را بشیخه اختمی از کتف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم همان در سجده هر که بر میا و نفع  
 بر رفت فاطمه اکاه که ریح الله عنها و حق اینها فاطمه چون  
 بشنید هم اندر ساعت مادم نماز فاطمه خود خوان سکنه  
 از کتف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سبکند و روزی رسول  
 کاوان که و این است که در تمام میداد چون رسول الله صلی الله علیه و آله

علیه و آله و سلم نماز تمام کرد سر بر آورد و دعا گو گفت یا خدا یا  
 علینک بقرین یغی بکرم از این است که با یک گفت چون کاوان  
 دعا و وی بشنیدند از خندیدن بجای ماندند ترسیدند از دعا  
 و پس گفت یا خدا یا علینک یا بی حمل و عقبه و سینه و الولید  
 و امیر خلق محمد بن عبد الله بن محمد ریح الله عنه بدان خدا که هر  
 بحق نفوسنا که ندیدم آنکه هر که رسول الله علیه الصلوات  
 والسلام نام به همه سگ شسته و افکنده روز بدر  
 کند عبد الله حارث از عبد الله عباس ریح الله عنهما که گفت بنام  
 از شما بفرین بخدای عزوجل یا لید و گفت یا رب بنده و مومنان  
 طاقت داند و از معاصی باز شد و بار از در و بار و بار و بار  
 نه کما روحی که خدا تعالی این را بفرستد که نیکو کار من اند و بکما  
 تر است و شکر و ملائک و ممکن از توبه و سبب کند و توبه  
 نمودن که داند و بار از در و بار و بار و بار و بار و بار و بار  
 و رکعت با چون به نیکو قرآن نیکو و مراد و توبه و توبه و توبه  
 کا فر نیکی کند در دنیا و آخرت روزی بکس تمام و بلا از در و بار و بار  
 تا نیکو بار و ملائکات اندر دنیا که با ششم و در لغت به بار  
 وی خبر کنم ریح الله عنه که هر که ابو احمد علیه  
 محمد فضیل ابی سمرقند با سناد و در جمیع طویل از این است که هر  
 عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون خیر بانیه بگوید  
 خواهد که و با خود و هر صافی کرد نام بلا بر و فرمود باران و چون  
 دعا کند فرشتگان گویند و زری معروف می آید و چون بار  
 دیگر دعا کند بنده گوید یا رب خداوند تعالی لیسک عبدی



و سعید یک هیچ ازین پنج اهرم را جایست کنم یا باز دارم از تو  
که آن بهتر تر باشد از آنچه خواسته باشی باز خبره کردم که خبر  
که آن چیز بهتر از آنچه تو بدینا خواسته باشی و چون روز قیامت  
بیارند خداوند اعمال را حساب کنند بایشان و عملهای ایشان  
بسیجند و جزاء اعمال ایشان بخیجند بدین عمل خداوندان نماز و روزه  
و صدقه و حج و زکات را پس بیارند خداوندان بلار و احداث  
دیوان ملکتر اند و تر از و بر بار بکنند از بهر ایشان را و فرزند  
بر ایشان تو بهار بسیار پس بدان وقت از تو کند اصل غایت  
کرات ایشان را اندر دنیا گوشت ناصن بر آید چون گوشت از بهر آن که آنها  
و نیکو بهار و تو بهار که اصل بلار باشند و از اندر قرآن و لیل است خانه  
خدا عزوجل اندر این گفت اغلوتی الصابرون اجرهم  
بغير حساب و یا گویند اندر که هر چه در کارش  
بصد رفت تا ما هرگز که کافرت خویش را با هر که و عمر ستم و دم  
اندر است عمر افکند و ما هر بسیار می گرفت و بر صحرای بر افکند و گویند  
خدا عزوجل یا ای که می ستم و دم اندر است افکند و دم  
از است غی بر آمد خداوند ام اندر است افکند هر تا وقت اقیامت  
یک ما هر گرفت و بعضی از انداخت ما هر ببطیبه و باز در آن افعال و ترا  
آن ما هر روز بر خود خوش بخانه باز آمد و در وقت و کافرت بخانه باز آمد  
هر ما هر پس آن فرشته که بر مومنین و عمل بعد از نهایی خود و حال  
آن مومنین تا چون بر آسمان شد خدا عزوجل جبار مومنین و که بنمود  
اندر بهشت و فرشته گفت و الله که مومنین را هیچ زبان ندانند  
نیافت و می دست باز گشت چون باز گشت ویرانجا خواهد بود و جان

ای تو ای

این خواهد بود پس جابر کافر ویرانجا خواهد بود و اندر مرغ فرشته گفت و الله  
که کافر و فرشته هیچ که نداند و بدینچه را ما هر بسیار یافت یا دیا بسیار  
و الله چون باز گشت ویرانجا خواهد بود و جانیش از فرشته و گویند  
روز قیامت خدا عزوجل چهار گروه را بر چهار کس حجت کند  
اول تو مکرله سلیمان علیه السلام حجت کند چون ایشان را  
گوید چرا همه نرسیدید و طاعت نکردید تو مکران گویند بار خدا  
تو مکر تو ما را از عبادت تو باز داشتی باز خدا را سجانه گویند شما  
تو مکر تر از سلیمان بخوبی تو مکر را و در عبادت فرمایند  
شمار چرا باز داشتی هم بد کانی بویف علیه السلام حجت کند  
بنده گوید یا رب من بنده لعم از ان مخلوقات بند که مراد را  
تو باز داشتی ندانید که بویف هم بنده بود بنده که او را از عبادت  
من باز داشتی شمار چرا باز داشتی بیوم درویش آن را حجت کند  
بعین جرم صلوات الله علیه درویش گوید مراد درویش و حجت کند  
از عبادت تو باز داشتی ندانید از شما درویش تر بود یا عیسی  
مراد درویش از عبادت من باز داشتی کلا چرا باز داشتی  
چهارم بیمار آن را حجت کند یا یوسف صابر علیه السلام بیمار بود  
مراد بیمار از عبادت تو باز داشتی ندانید که تو بیمار تر از یوسف  
بنوعمر مراد بیمار از عبادت من باز داشتی کلا چرا باز داشتی  
انکه با چکری نزدیک خدا عزوجل عند زعاند و مکران بود  
آند چون ایشان را بیمار را بدید یا بلای تا کفارت نشان  
ایشان گشت بیمار و بلا کند از او در در رحمت الله علیه  
گفت مردمان بیمار را که نیست دارند و فرشته دست دارم بیمار



از بهر کفایت کنان و مردمان درویش را که اهدایت و ازین  
درویش را احسان دارم از بهر تواضع و مردمان مکرر از ایشان  
دارند و مکرر از ایشان دارم از بهر ازین و دیدار خیر و خیر و حل  
کنند از این مسجود ریحی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
گفت هرگز است چیزی روزی که در خیر دنیا و آخرت محکم و دراز  
که در اول و پسند چون تقضای هم هر کون بر بلا استوم  
اندر وقت فراخی غنیش فرا <sup>فقهه گوید ریحی الله عنه</sup>  
حدیث که ما را ابو جعفر باستان و ابو ابو هریره ریحی الله عنه  
مهر بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اندر آمد رسول  
دیدستان باز خفته تا آن که گفت از بهر خیر مالی رسول خدا  
خیر و حل علیه الصلوات و السلام گفت از کس است تمویلات و از  
نویک رسول الله علیه الصلوات و السلام بیرون آمد و بیرون رفت  
و به کفایت مع از راه برگشتید هر دو این خوانا هر و چون جمله شد  
از بهر ما نیا و به کفایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
مران هر که مکرر مکرر از بهر است از من محو گفت ای بنی الله  
ازین خدای که ترا احسان دارم رسول الله گفت علیه الصلوات و السلام  
اگر چه است در این بسیار بر بلا بر کس توان و الله که بلا از خود ترا  
شاید بداند کس ترا و او را دوست و الله از ان سبیل که بلا از خود  
آمد و روز زمین کند عقبه بر عام از رسول الله علیه الصلوات و السلام  
که گفت چون میسر به بینید خیر و خیر و حل و کلامید هر دو  
هر است میداد و انکس مقیم بر محضیت می باشد و در اندک  
آن در است از جهت بر خواند قول خیر و خیر و حل فلما استوا

ما ذکر و به فتحنا علیه ابواب کل شیء الا احره  
الایه یعنی آیهون من کل حیث یعنی چون بگذشتند و هر که  
شدند در خیر و نعمت ایشان بکنش و هم تا چون شد و شد  
بر آنچه یافتند و بیارامیدند تا گاه بگذشتنشان تا از بهر نوبت  
کنند از ابو هریره ریحی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
که پرسیدند از رسول الله علیه الصلوات و السلام که کدام مردمان  
که ببار ایشان سخت است گفت پیغمبران پس انان مانند کسان  
ایشان که اولیا باشند پس از ان هر که از دست نرسد ملا سخت  
گویند چهار چیز از کفایت است اول درویشی نهان در شن  
هم صدقه نهان دلون سیوم پوشت نیدن از بهر چهارم  
که در بر بلا و نهان در شن آن <sup>از بهر است از بهر الله عنه</sup>  
روایت کنند که گفت بنشینم از کفایت مع از خود ریشی که چون  
راه بلا بر توکت ده گفت چشم روشن کردن هر راه معایین  
و نهان بر توکت و نهان و چون راه نفی و فراخی بر توکت و نهان  
بگو بر من خیرش کز راه ایشان ترا بگردانیدند و گویند از بهر  
سجانه و دعا بموس عمران صلوات الله علیه و می گویند که هر  
فتح موصی را درویش رسید و گفت باز خدا یا کاش که بدانی  
که بکدام عمل مکرری که بر باران زیادت کوه <sup>کنند از بهر الله</sup>  
علیه الصلوات و السلام که گفت هر که مال کم نه و محال است  
نماز بگویند و مسلمانان غنیت بکنند بیاید روز قیامت تا آخر  
و همچنین در انکس خود هم باز نهال می بدرد است که از ابو هریره



رضی الله عنه که او گفت بدین خبر که جز او خیار دیگر نیست که جز  
خبر برین نهایی از کشتن و سبک بر شکم نبی نازد و بر باد  
نشیند که از آن زاد از مسجد بیرون آمدند را بر المؤمنین ابو بکر  
صدیق رخصه الله عنه برگزیدند و بر او را بر رسیدیم از این از این  
خدا عزوجل و نه بر رسیدش الا از پدر آنکه تا که گوید یا جز بیارویست  
و یا جز بیست چنان گفت پس ای المؤمنین عمر رخصه الله عنه برگزید  
و بر او بر رسیدیم از این از این خدا عزوجل و بدان بخوریم جز  
آنکه تا که گوید یا جز بیست چنان گفت پس ای المؤمنین رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم برگزیدند چون مرا دیدید از حال من بدید  
بخندید پس گفت یا اباهریره گفت لبیک یا رسول الله مرا اندر باد  
و یواز ای گفت و رفت من از اثر رسول الله علیه الصلوات و السلام  
برفتم چون بدر خانه رسول الله علیه الصلوات و السلام رسیدیم  
دستور خواستم دستور یافتیم اندر حجه رفتیم رسول الله علیه  
الصلوات و السلام اندر حجه قدمی شیر یافت گفت این از کجاست  
آمد گفت این شیر فلان عهدیده اوله یا گفتند فلان زن  
رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت یا اباهریره برو و اهل  
صفه را بخوان گفت من خواهم بشناسم یا مد با خود گفت این شیر خود  
خداست که اهل صفه را بیارند و خوانند و شیرم بدین شیر  
بکشد و شیر قوت گر فنی لیکن چون کنم چاره نیست از  
طاعت خدا عزوجل و از طاعت رسول او صلی الله علیه و آله وسلم  
برفتم و بخوانم ایشان را بیارند و دستور فرستند و حجه

در آمدند و بنشینند همه رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت یا  
اباهریره بکشد این قح شیر بدو مرا نشان را قح شیر ندیم  
بدلوم بکشد از ایشان بخورند چنانکه شیر شد و قح مرا  
باز دلد بخورن آن قح شیر من بیکان بیکان را امید لوم تا همه  
سیر شد پس آن وقت به تو لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
هم آن قح هیچ شیرم نشده بود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
آن وقت شیر از دست گرفت و بر دست خفید و گفت یا اباهریره  
گفتم لبیک یا رسول الله گفت اکنون من مانده ام تو گفتم برکت  
میگویی یا رسول الله گفت بنشین و شیر یا شام بنشین و شیر  
می نشامیدم رسول الله علیه الصلوات و السلام میگفت بنشین  
تا من گفتم بدان خدا که ندی تا که شیر بدینش در شکم  
من جاری نماند آنگاه قح شیر و رسول الله علیه الصلوات و السلام  
دلوم از آن بستد و خدا عزوجل شکر که باقی شیر را بیامید  
نفی که گوید رضی الله عنه اصحاب رسول الله علیه الصلوات و السلام  
اندر سخت روزگار بودند از از کار و زین و رنج و کسب پس  
صد کردن بران تا خدا عزوجل از آن قح اوله ایشان را تو بخورن  
بر که بر سنج و محبت صبر کند خدا عزوجل و بر از آن قح و دیگر قح  
با صبر و با هر دو را آسیای است بیکان نشاند و گشتند چون شد  
پیش آمد ایشان را امید تو رب افرات کند عثمان غنی  
لدی از پدر خویش از جد خویش از مسلم یا که در گفت بخورن  
ادم ملازنی همان که که در را پس آن بعد و بنده کان گفتند  
و لبیک و زانی نعمت عثمان دیدیم و ترش بر از کف یکدیگر



و بر کفتم تله به نفیک من هیچ حاجت نیست آن زن گفت که  
که در دست شهر ما ای به نفیک فرضا ای گفت چنان کم ازجا  
برفتم چندین سال باز آدم بدان شهر و بدان خانه آن زن  
آدم و بختش ندیدم و دستور فرستم بچانه اندر شدن چون  
اندر آدم آن زن را دیدم که پیش من باز آمد سخت تازه روی  
و خندان چنانکه بدان وقت پیش من ندیده بودم کفتم ای زن  
کار تو و حال تو چگونه است انگاه غمناک دیده بودم اکنون نشاید  
می بینم گفت آن وقت که تو بریت از کفیکه و از ما جدا شدی  
ما را حتی نصاحت بودیم بسوی دریا فرستادم همه غرق شدند  
و آنچه برخشکی بود همه هلاک شد و برانم بگوید و ندانم فرست  
و ما هم همه ما خیر شد کفتم بر حجل و الله در آن روز کار ما را بفرست  
غمناک دیدم و اکنون که همه از تو جدا شدند و ما نیستیم  
از کجایی باشد زن گفت آن وقت اندر فراخی لغو و ما فرستادن  
بقوم می رسیدم که خدای عزوجل سکو نموده آن اندر دنیا آمد  
پیش درخت و چون مال رفت و فرزندان و نندگان بر رفت آمد  
میدارم که آخوت را باز درخت تله به نفیک چنان فرست  
رفیقه الله عزوجل از حسن بصری رفیقه الله عزوجل می آید کفتم مودل  
از صحابه زنی دیدند که اندر جایست آن زن را شناخته بود  
و با و سخن گفت پس انگاه سخن گفتن قطع کرد رفت و از  
پس من می بگریست افزون و زن میرفت ناگاه روز از من  
بدیوار آمد چنانکه بر روی اثر که آن موهبه نفیک رسول الله  
علیه الصلوات و السلام و اندر کج که رسول الله علیه الصلوات و السلام

از آن جل کفتم چون خدای عزوجل به نیده سکوئی خواهد گفت  
کنایه و بر اندر دنیا بکند کفتم از ابرار المؤمنین علی بن ابی طالب  
رفیقه الله عزوجل که گفت خبر بکنم فرستار ما بعد از من است اندر  
کنایه خدای عزوجل کفتم علی با ابرار المؤمنین پس برخواست  
آیه را بر آن زن قوله تعالی و ما اصابت من مصیبه  
فما أصبت اید بکم و یعفوا عن کثیر من مصیبت  
در رسیدن آن در دار شهادت او بسیار اندر میکند و معصیت  
اندر دنیا از کردار راست و چون اندر دنیا عذاب کفتم خدای عزوجل  
از آیه کریم فرست که دوباره عفو کند و چون در دنیا عفو کند از  
کریم ترقت عذاب کند اندر آخرت کفتم از عذاب الله عزوجل  
از رسول الله علیه الصلوات و السلام که گفت نزد حق و حق را اندر دنیا  
از مصیبت نا انجا که خار که اندر بار و در خود یا مصیبت بر کریم  
رسد که که خدای عزوجل آن ناله رسد که دالو بدان از و فرست  
قال حدثنا القعبه ابو جعفر قال  
قال حدثنا ابو اسحاق بن عبد الرحمن القار قال حدثنا  
ابو ابراهیم من اسحاق القافی با کوفه قال حدثنا محمد بن عامر  
الحیات قال حدثنا سلیمان بن عمار عن محمد بن الحسن عن  
عبد الرحمن بن عثم عن معاوی بن جبل رفیقه الله عزوجل که بگوید  
سیر اندر کفتم و رسول الله علیه الصلوات و السلام بسوی من  
نشست بر لفظ من محمد بن عامر الله الی معاوی بن جبل  
السلام علیک فانی احمد الله تعالی الی الی  
الذی لا اله الا هو اما بعد فاعظم الله لک الامار



والصبر والصبر قنا واما كمال الشكر فمر ان  
الفساد واما مالنا واهلنا واولادنا من موهبة  
العبيد وعواربه المستودعة تمنع بها الى  
اجل معدود ويقضها لوقت معلوم ثم  
افترض الله تعالى علينا الشكر اذا اعطى  
والصبر اذا سلب وكان ابتداء هذا من موهبة  
المصيبة وعواربه المستودعة متعلق به في  
خطه وسروره وقضه باجر كثير ان  
ضرك واحتست لا يجمع عليك بامواد  
ان يخطب جرحك اجرك فتقدم على ما فاك  
ولو قدمت على ابواب مصيبة عرفت  
ان المصيبة قد قصرت عنه واعلم ان الجرح  
لا يرد ميتا ولا يرفع خزنا فليذهب عنك  
اسفك ما هو بازل بك فكان قلة والسلام  
يعني نامه از محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
رضي الله عنه سلام بر تو كه سپاس و ستايش ميكنم مر خدا كه  
خروجي آن خدا كه خراج او خدايست بزرگ گردانم و خداي عزوجل  
نواب الله و صبر دادم مر از تو در گناه ما را و شمارا شكرايست  
و ما الهنا و ما اهل ما و فرزندان ما بخشيده اخذ از خدا عزوجل خشيده  
كند زنده و عاريت اند به تو ما زنده را بجز خداي عزوجل نمي دان  
روكاري بشمرده و باز ستانده انرا از ما بوقتش و در حقش  
زما خداي تعالى شكروني عطا دهد و صبر خوي جاويد و اين سر نو

از عطار

از عطار خداي تو كوانده مر الله و عاريت كوزنها زما كه تو تو خوار  
دلت و در حال خوي و شبكه بچند و جدا كوش از تو نواب  
بسيار اگر صبر كني و صيت كني و جمع منو له بر تو امواد مصيبت  
دنيا و فوت شدن ثواب اجرت به الله خراج كني و چون مر  
تلاشت كند و پشيمان شود به الله از تو بر تو امواد مر خداي  
ان ثواب مصيبت كني و الله در مصيبت كم انون نصيب است به الله  
خرج مرده را باز نماند و اندوه را باز نماند پس برود و اندوه  
اينچه بتو آمد نصيب يعني مر كه چنانست كه امد و السلام  
رضي الله عنه يعني از قول رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
فليذهب عنك اسفك ما هو بازل بك يعني  
اندر نه كني اندر مر كه هر انچه مرده است بتو مانده و تو مر  
فكان قد يعني چنانست كه مر خفا مرده است از بهر الله كه چون  
اندر نشي مر كه مرده كند و بداند كه بايد مر كه مرده كني  
عناك خوف و خراج كند مر خراج كوني تو بهر خانه بناله و تو  
مصيبت را باطل كند هر كه اندر مصيبت خراج كند از خدا عزوجل  
بكاله كرده باشد و يقضار الله را يعني باشد قال الله  
رحمة الله عليه اخبرني ابو احمد عبد الوهاب بن محمد الفاضل اني مر مر  
عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
ان من مكوبه كره رسول الله كفت عليه الصلوات والسلام مر كه با الله  
بر بخيزد و اندوهش همه دنيا باشد مر تقدير الله تعالى  
بخشم باشد و هر كه با الله بر بخيزد و بر مصيبت كه با خدا يابد و  
رساينده باشد خراج كند و پيش هر كس بناله از خدا عزوجل







اورا فقیه گوید رخصی الله عنه حدیث که بدین من جمعه الله علیه  
 باسلام و بر ارجح رخصی الله عنه که گفت منی من عمن ان  
 صلوات الله علیه از خداوند عزوجل سوال که گفت یا رخصی الله  
 چه منی باشد که میاید را به پرسیدند الله علیه گفت یا رخصی  
 مرا بشناسی چنان از گناه بیرون ارم جان که از ما زاده باشد  
 گفت یا رب چه منی باشد که پس خیاره مهر بردند الله  
 که وقت مرگش فرشتگان بفرستند با عملها پس خانه را  
 با بر سر کورنده بگذرد او را بگور کنند و باز چون از گور بر آید  
 با ویر بیاورد محبت را بفرستد و هر فردی توخت کننده و رخصی  
 مهر او مصیبت بود را گفت یا رب من مرا در روز قیامت ان  
 روز که سایه نباشد مگر سایه من یعنی سایه عرش  
 کند ایان انی من مالک رخصی الله عنه از رسول الله علیه الصلوات  
 والسلام که گفت هیچ جوع نیست که بنده و فرزند و سرخیز  
 عزوجل از دو جوع اول جوع خشم که فرزند باز نداند  
 بحکم هم جوع مصیبت بصر که چون مصیبت برسد بگریزد هیچ  
 قطره نیست بر خدای عزوجل ستر از هم قطره اول قطره  
 خون که بچکد اندر سبیل خدای عزوجل هم قطره دوم  
 اندر تارکانش اندر سجده گاه که کسی نه بیند مگر خدای  
 عزوجل و هیچ کام ز دینی نیست که یک خدای عزوجل  
 در ستر از هم کام اول سوزن ناز و نیت هم سوزن بخت  
 ابودرداء رخصی الله عنه و رخصی الله علیه و رخصی الله علیه  
 علیها بایر اند که در دلش سخت و دوزخ است و بسیار خجسته

رخصی الله علیه و رخصی الله علیه و رخصی الله علیه و رخصی الله علیه  
 سلیمان علیه السلام عجیب در خشم بر یکدیگر خشمی که ندی از ان  
 که گفت در زمین خجسته افکندم هنوز نه در روده بوم این مهران  
 گشت من بر کد زبانت است مهر باده که سلیمان گفت مران  
 مهر را تو چه گوئی گفت من است راه رفته و می رفتم بکشتن سیم  
 هر چند بخت و بارت نگاه کردم بجران راه ندیدم هر دو گشت که بود  
 بر کد ششم بران سلیمان علیه الصلوات والسلام مران دیگر گفت  
 چرا خجسته مرا افکند زبانت است که فهم لا از ان راه چاره نباشد  
 جواب داد تو نیز بر فرزند لقم اندوه چو میخیزدانی خشم را از  
 مرگ چاره نباشد یا که نداند جز که سلیمان صلوات الله علیه  
 باز گشت بخدای عزوجل پس از ان خرج ملک بر هیچ مصیبت  
 از این عباس رخصی الله عنها یا که نداند در سید و اندر سفر  
 چون که خبر مرگ و خیرت نبیند گفت انا لله و انا الیه راجعون  
 پس از ان گفت عورتی بود خدای عزوجل که یکدیگر بود  
 که خدای عزوجل بدله پس فرمود استور و در رکعت نماز کوش  
 گفت که هم این خدای عزوجل فرمود استعینوا بالصبر و الصلوة  
 رواست که از رسول الله علیه الصلوات والسلام چون گشت نشانه  
 نعلین گشته خود بگوید انا لله و انا الیه راجعون در بزم مصیبت  
 قال حدثنا ابو محمد بن احمد بن محمد بن عن مالک بن یحیی الی احمد بن حنبل  
 عن ام سلمه رخصی الله عنها در گوید که رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 گفت هر که مصیبت رسد و بگوید یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد  
 انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجعل لی من مصیبتی  
 و اعصنی خیرا مصیبت ما همه خدای را هم عزوجل و بار  
 گشت ما همه بدوست یا رخصی الله علیه و رخصی الله علیه و رخصی الله علیه



و پنج برادر بهتر از آن مارا که مت کن خدای عزوجل بیدار  
همه خواسته بیایم اسمی که خداوند بفرستد چون الوهیه و غیره  
علیه اند که نشانی دعا بکنیم پس گفتیم که خواهیم بود و چون  
ابو سلمه ناخدا بر عزوجل مرا و رسول حق که مت کف ما و بر از بی که  
کنند صالح نیز محمد باستان و بر از انس ز مالک ریحی الله عزوجل  
علیه الصلوات والسلام که دست بردان نوزاد مصیبت عمو  
ناچیز که نزد و بر آن بود در حال و صبر کن و بر کی و بر انداره  
بر کی مصیبت باشد و چون بگوید انا لله و انا الیه راجعون  
پس از آنکه بر مصیبت رسیده باشد بر روزی از خدا عزوجل فرود  
تازه که اند چون مصیبت اولین روز فقه گوید ریحی الله عزوجل  
عاقل باخشان باید تفکر کند اندر ثواب مصیبت بر روزی  
که بر ثواب مصیبت چون روز قیامت بنشیند از و کند کاش  
همه فرزندان و خویشان و ندان و در دنیا پیش مرده بود  
تا نور عظیم مال که چون صبر کند اندران و عمو خدا عزوجل خدای  
قوله تعالی و لنلوفنک منی من الخوف و الجوع  
و نقص من الاموال و الالافس و الثمرات و غیره  
الصابرین الذین اذا اصابتهم قالوا انا لله و انا الیه  
راجعون اولیک علیهم صلوات من ربه  
و رحمه و اولیک هم المصلدون و لنلوفنک منی  
بما یزیم مرثا را و از همین از خدا عزوجل آن باشد که بر آنکه  
از ایشان دانه عیبی منی من الخوف و الجوع یعنی بخیر از بر  
و کشتن قول تعالی و نقص من الاموال و الالافس سندن مالهایان  
و بنفستادن بیماری و مرگ و ثمرات و نقصان اندیشه و توان

برون نیاید چنانکه بر سالی آمدی و بشر الصابرین الذین  
و غیرت ده صابران را بر مصیبتها و غمها اذا اصابهم  
مصیبتهم قالوا انا لله و انا الیه راجعون پس صف  
مرثا را و گفت آنکه هر که چون مرثا را مصیبت  
انا لله و انا الیه راجعون یا عمو خدا عزوجل و مانند  
خدا یزیم عزوجل و اندر حکم و در ملک ملک هم اگر ز بیم روزی بر تو  
و اگر بپیریم باز کن باور کن و در جنت بر تو بر حکم و بر تقادیم  
و اگر حکم و بر خاندیم از مانند و چون بد و باز که اولیک  
انسانند خداوندان صفت علیهم صلوات من ربه  
و رحمه و مرثا را صلواتی و رحمت از تو بر و در کار ایشان  
و صلوات جمع صلوات بر خدا عزوجل بر سر روت  
اول و فقی طاعت بعد هم نگاه داشت از رت سیوم از رت  
مصیبت این نفس بر صلوات است از خدا عزوجل اما صلوات  
چون جماعت آمده باشد از آنکس شهادت پس گفت خدا عزوجل  
و اولیک هم المصلدون یعنی ایشان را با فکانه بر  
اما گفتن کنند از سعید بن جبر ریحی الله عزوجل که گفت  
انا لله گفتن عمو خدا عزوجل را که اگر کسی را و اندر خوار است  
یعقوب دلفند بر بنی بر یعقوب علیه السلام گفت یا اسمی  
علی یوسف و سعید بن المسیب را که گفت از امر المومنین  
عمر بن الخطاب ریحی الله عزوجل که در گفت نعم العذل لان و نعم  
العذل و لا یکدر شک یا نیک و برابر باکی امنیت اولیک



عليهم صلوات من ربه ورحمة الله تعالى بان باشند  
و اوليك هم المصطفون و ان بعد صلوات بان کنند  
از حسن بصری رحمه الله که در کتب خدای عزوجل خطا از شما  
برداشتند و فرمودی و اگر که و آنچه طاقت ندارد از حال  
ضرورت شما را حل کند و در سید محمد بن شامی حرام که بعد از پنج چیز  
بدل اول و یاد الله و شمار او بسیار از شما خواست تو من هرگز  
بخوش منشی به هر مردان مضاعف کردند از ده تا به صد تا  
چند تا شمار انگشت اندازد که خدا عزوجل درم فهم از شما بی مراد  
شما نباید از دنیا و غیر آن و شما بر آن هر کس که شما را بدان صلوات  
در جهت کرامت کند خدا که گفت قوله تعالی اولیک علیهم  
صلوات من ربه ورحمة الله و اولیک هم المصطفون  
سوم اگر بگفت و در شکر کند نعمت رزق را بادت کرد از عبادت  
گفت قوله تعالی الین شکرتم که لا زید نیکم چهارم گفت  
اگر یکی از شما بد کند تا گناه و بگردد رسد آنگاه تو که گناه تو بود  
به بند و حرامت کرد و خدا که گفت قوله تعالی ان الله یحب التوابین  
و حب المصلحین پنجم آنکه شما را استخانت و عا کرامت تو  
و این را امت اگر بجا بر جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که در  
و عطا نام بود و انشا الله که گفت اندر کلام خوش و آه  
ادعوی استجب لکم کند می فرستاد طاعتی از رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم که گفت پیش نوبتند هیچ چیز تو  
زود بکن و تو را در عظیم تر چون پسر که بعد از راه الله است

و گفته اند

و گفته اند که هر آن که در حال اول می کند چون روزگار بر آید  
خود هر کند اگر خواهد و اگر نخواهد و عاقل است که در اول هر کند  
کند از عبد الله بن مبارک رحمه الله علیه و در روزی که از آن  
اندر آن حال انجامت بر کند نشد و در راه اند که گفت عاقل  
چنان باید که در روز اول آن کند که جاهل از پس پنج روز  
کند عبد الله گفت بشنوید این سخن را از زنی که نه و بنویسد  
این کند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت هر  
زده را تو زنی که مر او را چند آن مرد باشد در مصایف یعنی  
این مصیبت نهد کند از رسول الله که گفت هر زنی که  
اول هر زنی که مصیبت کند هر زنی که طاعت بیوم هر زنی که  
از مصیبت هر که هر کند مصیبت بنویسد مر او را بنویسد  
و هر که هر کند از مصیبت بنویسد مر او را بنویسد در  
از این عباس بن ریح الله عنهما و در کتب اول جزیره خدا عزوجل  
اندر لوح محفوظ بنشین و میباید که یقینا ان الله لا اله الا  
انا محمد رسولی من استسلم لقضای و احصر علی  
بلائی و اشک علی العیالی کتب صد بقا و یعت  
مع الصدیقین و من لم یستسلم لقضای و لم  
یجبر علی بلائی و لم یشک نعمائی فلنخلد  
الاصحابی سوائی یعنی منم خدا و چون خدا زنی که  
رسول منست و هر که بقضای رها دهد و حکم تو تو خود و تو  
هر کند و نعمتبار من شک کند و کلا از حد یقین تو سم و در کتب  
او را با صد یقین و هر که بقضای رها دهد و کلام تو را رها کند  
هر کند و در نعمتبار من شک کند که خدا و دیگر چون جوف و از الهی که  
رحمة الله که در مصیبت است اما چون خداوند مصیبت حج  
دو یقینا خود مصیبت پیش آمده و دیگر مصیبت یقین مر و است







بر آمدن از میان دو سر دیو بر آید وقت سجده کون کا فرائیت  
ویرا چون مقدار یک نمره بر آید یا دو نمره انگاه نماز کن  
وقت نماز آمد و بران نماز فریشتگان حاضر شوند تا اقامه  
راست یابند و چون اقامه راست یابند و سایه از دراز  
و کوناهای باز آید باز است و نماز کن که آن وقت نماز  
که در پنج رات با نماز و چون اقامه اند که نشسته و سایه دراز  
بگرد نماز کن و وقت نماز آمد و فریشتگان بدان نماز  
حاضر شوند تا نماز دیگر چون نماز دیگر بگرد و هیچ نماز کن  
تا اقامه فرموده و اقامه فرموده و سر دیو فرموده و آن  
وقت سجده کون کا فرائیت گفت یا رسول الله مرا از اینست که  
خبر کن رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت نیست یکی از شما  
که پیش الله است پس محضه و اشتیاق کند یعنی از او  
و پیش کند الا که خطای دانی و پیش و بر بیرون خود تا پس  
انگاه روی شود چنانکه خداست فرموده الا که خطای هر دو خدم  
و بیرون رفته از ایشان تا پس انگاه بر خیزد و صدقه  
شکر کند و نماز کند و نماز کند یعنی چنانکه او را جزایان است  
در رکعت نماز کند و نماز کند و نماز کند و نماز کند  
و آن روز از ما رزقه است قال حدیثنا محمد بن الفضل قال  
حدیثنا محمد بن جعفر عن ابی هریره رضى الله عنه ان رسول الله  
عليه الصلوات والسلام گفت شما را راه بنمایم هر کس که نماز  
و در چهار رات گفت یا رسول الله گفت ایست کون نماز  
آمد و نماز و سر دیو سر دیو کام نون بسیار بود و هیچ چشم

در پیش

در پیش نماز که نماز شما را باطلی و خصا رست از دشمن است یعنی  
و گفتند اندر فضل باطلی هر اندر بیل خدا عز وجل باشد یعنی  
فضل چون سر و بدنند کا و باشد شما را بدان فقهه  
رضی الله عنه گوید حدیث که گوید در وقت نماز و از حدیث  
مسلم گفت یا فقهه اندر بعضی کتب از حدیثی است که از رسول  
نزد یک صدگان گفت هر کس که از هر کونی دست درویش شود  
و بر زمان بنمایند اندر آید و بنماشد یعنی زنا کننده یا باشد  
و مال شایسته کس که ده باشد خدا عز وجل مراد را روز کند اندر  
دنیا می اندازد کنند از ابو هریره رضى الله عنه از رسول الله  
عليه الصلوات والسلام که گفت هر که بنشیند باید دست در جامه  
پاک فرشته یا در لبو هیچ ساعتی از نشستن بیدار بگرد و الا که  
این فرشته گوید یا هر ز یا خدا یا مرا این بنده چقدر فلان فلان  
که در پاک جفته است حمران بن ابان گفت که اگر ابو جحش  
عثمان بن عفان را رضى الله عنه دیدم که دست درویشی بنشیند  
بر دست فرور بخندد یا در دست بنشیند پس انگاه در دست  
و آن گوید یا پس دست راست بنشیند تا پنج بار راست بنشیند  
تا شش بار پس یا بر چپ بنشیند یا بر عثمان رضى الله عنه گفت  
که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دیدم که ایست کون نماز  
که من کوم پس گفت هر که ایست کون نماز است یعنی کون  
پس در رکعت نماز کند که اندران نماز با خوشی جزر نکند  
یعنی جزر نه اندیشد و نماز با خلص کند تا دیو او را بوسه  
کند و نماز آن که نشسته او را بیاورند و ثوابان کنند از رسول الله



عليه الصلوات والسلام گفت استقيموا اولن من صلبوا واعلموا  
ان خير اعمالكم الصلوات ولا يخالط على الوضوء  
الامواج يعني رات بايستيد و هرگز نماند مگر بجهت و گویند نماند  
که بشمارند و رات آنکس که رات بايستيد يعني بر ايمان رات بايستيد و بر  
طاعت و بداند هر بهترين کارها نماز است که نماند و صوماره نماند و بايد  
بهدن کس مگر من يعني هميشه بر ايدت چون از خواب بیدار شوي  
پس چنان بايد مومن را که همه روز بايستيد باشد و شب نیز بايد  
بخشيد و هرگاه در خواب گویند خدا عز وجل او را دوست گیرد و اگر اما کاتبين  
او را دوست گیرند و در امان خدا عز وجل باشد فقه کوبد رزق  
که از پدر رفته اند که بمن چنان رسيد ايرالمومنين عز الخطاب  
رضي الله عنه تورا از يافت رسول الله عليه الصلوات والسلام بمنفرد است  
از هر جامه که بود و چون رسول عز زمين شام رسيد فرمود آمد و انجا عالمي  
از ان جهودان را از او روايت کردند همه جهودان تورا از رسول عز زمين  
آن عالم را به بنيد و علم و عزم خود رسول بياديدند که عالم و بار خورست و تا  
ديگر بر در عالم تورا نيك در باز که در رسول اندر انجا رفت نيز نيك عالم و نام  
که عالم جوارس نام باز که رسول ان عالم سوال که عالم کي را تورا نيك  
رسول را چنان عالم خوش آمد پس رسول گفت چرا در رست از تو خوشتر  
بدانست عالم آن چون تورا در هر بريدیم که از راه به تورا نيك مای اید سخت  
بايدست و سلطانی ديدم ترا از تو ترسيدم از ان در هر بريدیم ترا سخت  
عز وجل چنين گفت بولي عليه السلام يا مولي چوني از ان سلطانی  
ترسيد ايدت کن و قوم خود را بفرمائي تا ايدت کنند که هر که ايدت  
در امان من اند چون من از تو ترسيدم در بستم تا من ايدت نمودم  
هر که با من ايدت من چاره همه ايدت که نماند بدان که من  
و در بکشد و دم فقه کوبد رزق الله عز وجل چنان بايد که ايدت را بفرمائي

او بداند که ايدت را بايد که چنان بايد که همه از کنان تو نمیکند که خدای  
عز وجل بخش اندام را بايستيد چنانی که مرشدش او را از کنان  
چنان بايد که چون ايدت کند بنام و یا که کون خدا عز وجل کند و چون  
معه باشد و استنشاق کند دهن را از غيبت و دروغ بشود چنان  
از ايدت و چون روز رسد بشود از ايدت از حرام بگذشتن  
نيز بشود چنانکه از ايدت می شود هر همه اندام را بچشم از کنان  
می شود يعني تو نمیکند و چون از ايدت بر دالو خدا عز وجل  
بخواند و نکر کند فقه کوبد رزق چون بنده از ايدت  
بر دالو و فارغ شود بگوید که سبحانک اللهم و الحمد لك  
استشهد ان لا اله الا انت وحده لا شريك  
لك و استغفرک و التوب اليك و استشهد ان محمدا  
عبدك و رسولك مكرتند از مکر و بر عرشش نشاندند  
تا روز قيامت به ان و بار دهند فقه کوبد رزق عاقبت من عالم را از ايدت  
عز وجل الخطاب رضي الله عنه که گفت از رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم  
شنيدم که گفت چون یکی از ما از ايدت فارغ شود بگوید استشهد  
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و استشهد ان  
محمد عبده و رسولك مكرتند از ايدت و ايدت در ايدت  
اندر دالو و هر که در دالو روز قيامت قال حدیثانی قال  
حدثنا ابراهيم بن نصر عن ابی الدرداء رضي الله عنه که گفت از رسول  
صلى الله عليه و آله وسلم شنيدم که گفت هیچ بنده نیست که  
چيز راورد از ديار روز قيامت بايمان که نه ايدت در ايدت  
و نه چيز نمازد بوقت نگاه دالو با ايدت باک و رکوع و سجده  
و هر چه زکات و خاسته بداد از مال خویش بچویش منيت پس گفت



سوکنه یاد کنیم بخداي عزوجل که این سکنه مکرر من پاک بگویم  
 روزه ماه رمضان بیدارم چهارم حج کند چون در حقیقت  
 برور تحسم امانت بکند الله گفته ما با او داد امانت  
 گفت از جنابت سستش خدا عزوجل استوارند الله  
 فرزند آدم از دین قال حدثني الى رحمة الله عليه قال ابو الحسن  
احمد بن محمد القفیه قال حدثنا عن ابی ذرعه عن ابی هریره قال  
 که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت روزی مرا بلال را بوقت نماز  
 با من بود چون بگفت با بلال حدیث کن به بهتر من است یا نه که اندر  
 اسلام بگفته که شنیدم او را بعلین تو دوش انداخت  
 بلال گفت یا رسول الله هیچ کاری اندر اسلام بگفته ام چه دار  
 تر گفت یک چیز از آنکه هیچ وقت طهارت نگفتم اندر نماز  
 روزی که نماز کردم مر خدا را عزوجل کمتر آنکه بر من فریفته است  
 و اندر خبر دیگر گفت هر حدیث بگویم الا که طهارت نمانده گفتم هرگز  
 طهارت نمانده بگویم تا در رکعت نماز بگویم والسلام  
قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر  
قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا ابی یزید قال عن یونس  
 عن الحسن بن علی بن فضال قال رسول الله علیه و آله وسلم که گفت مثل این پنج  
 نماز و روزه همچون جوهر است جوهری که اگر کسی بسیار از این  
 جوهر را که هر روز پنج بار سر و تن بشوید اندر دین هیچ نماز و روزه  
 و جنب بر اندام و رنج نماند چون این نماز بکند بنده را پاک کند  
 از گناه چنانکه نماز بر او هیچ گناه مگر گناه که با او از آن وقت  
 باشد که بنده نماز با تعظیم و پاک و سجده تمام کند و جوهر را که  
 و سجده تمام کند آن نماز بر او گوی باز نماند قال حدثنا ابو القاسم  
 عبد الرحمن بن محمد عن عمه و فاعه بنی هاشم گفت روزی مرا نشسته

بسم کرد رسول الله علیه الصلوات والسلام میفرمود مسجد علی  
 علیه الصلوات والسلام اندر آمد و در سوخته قیله که و نماز کند  
 از نماز فارغ شد یا در رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 و بر قوم سلام کرد رسول الله علیه الصلوات والسلام مرا و گفت  
 برو بار که نماز کن هر تو نماز کند هر وقت و دیگر باره نماز کند  
 باز آمد رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت برو نماز کن آن  
 همه بار و سه بار هر وقت و نماز بکند و بی آمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم محسن مفرقه بر دو نماز کن آن که  
 ستوده شد گفت یا رسول الله من تقصیر غیب کنم در نماز کن  
 خویش غیب غیب ام در ایام روز تا چگونه نماز کنم رسول الله  
 علیه الصلوات والسلام گفت تمام و انگاه باشد نماز کنی  
 از شما حدیث پاک بکند چنانکه خدا عزوجل فرمود است از اول  
 روز بپوشاید و در سجده کند و بپوشاید یا نشاید یا نشاید  
 انگاه بگیرد و خدا بپوشاید پس بخواند از قرآن خدا کند  
 خواهد پس بگیرد و رکوع کند هر دو رکعت بر سر او نماند یا نماز  
 همه بودند اندام و در اندر رکوع پس بر آن و بگوید بسم الله  
 و ناستد ناست رالت خود و هر اندامی بر جا خود قرار گیرد و بی  
 بگیرد و سجده کند و در بار بر زمین نهد تا همه بپوشد یا نشاید  
 و بپوشد یا نشاید و سجده تمام بار بگیرد و ناست نشسته در جای  
 نشستن خویش و ناست کند و چنانچه وصف کرد از این  
 که نماز فارغ شود پس گفت نماز کنی از شما تمام باشد  
 مکرر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بفرمود اندر نماز رکوع

و دستها را از سجده بپوشد



و سجده کردن و خیر کردن که نماز نه پذیرند مگر چنین پس چنان  
 باید بنده رسد که بگوید اندک تمام که نماز تا کفایت بخواند  
 گناه را که پیش از نماز که باشد بیرون از گناه که بر  
 قال حدثنا محمد بن الفضل عن ابی عقیل عن الحارث بن عوفی  
 عثمان گفت روزی را به المومنین عثمان بن عفان رضی الله  
 نشسته بود و یا باطن با و نشسته بودم و چون باید و از  
 وقت نماز خبر داد عثمان ای قاتل و ابدیت که گفت گفت  
 که رسول الله علیه الصلوات و السلام دیدم که ابدیت که گفت گفت  
 پس گفت هر که بدین طریقی ابدیت کند پس بر خیزد و نماز بکند  
 پیشین یا هرگز که گناهان او بود که میان باشد و نماز پیشین  
 که باشد پس چون نماز دیگر بکند یا هرگز که هر چه اندک نماز  
 که باشد آن گناه پس چون نماز شام بکند یا هرگز که  
 میان شام و میان نماز دیگر که باشد یا هرگز که پس چون  
 نماز خفتن بکند یا هرگز که هر چه اندک نماز میان که باشد  
 یعنی میان شام و خفتن پس چون روز دیگر نماز یا بداند بکند  
 یا هرگز که گناهان که میان خفتن و یا بداند که باشد ابدیت  
 این نیکو که بر در می رسد گفته اند خفتن نماز است یا قضا  
صالحیت که نام است گفت است بگوید سبحان الله و الحمد لله  
ولا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة  
الا بالله العلی العظیم از عبد الله بن مسعود رضی الله  
 که در گفت هر که خواهد که خدا پیش خود استعالی رفعت مسلمان  
 فرضه نگاه دارد چون بدان بخواند او را یعنی نماز که خدا عزوجل

پیدا که هر چه بر سر راه راست و این پنج نماز بجا آید راه  
 راست بچنان من اگر نماز کند اندک خانه خویش است بحول الله  
 علیه الصلوات و السلام دست باز داشته باشد به چون از است  
 رسول الله علیه الصلوات و السلام دست باز دارد بگوید که در کار  
 بر ما بگذشت هر چه بخواست پس بجا نماز یا هرگز که صافه که است  
 و معلوم بعد نفاق و رومادیدم که هر او را هر چه نماز و در نماز  
 تا نصف نماز بیاورد و هر یک است طهارت بگوید بکند آنگاه  
 قصد مسجد کند و اندک نماز کند که خدا عزوجل بفرماید پس  
 هر کار که بکند تا می برد الله در جنتی مر آن بنده را و گناهان او را  
 و از جهت آنکه تا کام کو تا نه ایم و نماز بنده در چون نماز بجا آید  
 کند بر نماز بنده که نماز تنها کند زمانی دانه است و نه در  
جاء عبد الله انصار رضی الله عنه گوید خواستم خانه را خوش  
 شد و یک مسجد رسول الله علیه الصلوات و السلام سازم و در آن  
 مسجد خالی بود و جابر فریاد کرد آن خبر به رسول الله علیه الصلوات  
 و السلام بفرمود رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت که تا آمد  
 یعنی سلمه بن حیان رسید که شما خانه را به نیک مسجد خواهید  
 آوردن گفت بلی یا رسول الله خانه ما را هرگز که گوید که مسجد  
 فراموشی دارد و جابر خالی است رسول الله علیه الصلوات و السلام  
 گفت باینی سلمه خانه را خوشی نگاه دارد که انار شاهان  
 بود مسجد یعنی در برابر آن و بسیار کارها را آن نسبت بسیار  
 نو این را آن است پس در ششم هم از نماز مسجد رفتن و در نماز



به نزدیکی مسجد بخوابم از آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 شنیدم که آن شخص مالک یک ضرع از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 علیه و آله وسلم که گفت که چهل روز نماز بجا می آید بگوید که  
 رکعت از او بر فوشت خود مرا در برات بپوشید که از تشنگی  
 حریف و یکی از ثقات قال حدثنا محمد بن الفضل باساده  
 عن عباده ابن الصامت رضى الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 و آله وسلم و گفت که اگر ایدت کند و شرایط آن تمام بجای  
 آید پس بر خیزد نماز و رکوع و سجده تمام بکند و قدرت تمام بخواند  
 چون چنین کند نماز گوید خداوند تعالی ترا نگاه دارد و خداوند  
 نگاه داشته پس بر آسمان بر آید و آن نماز را در پیش  
 رویش بنامی و نور باشد پس در آسمان بکشد و آن  
 نماز برسد بخدا و غرض آنست که خداوند عزوجل خواهد شنید  
 کند نماز کننده رسد و چون بنده نماز کند رکوع و سجده و قرائت  
 تمام بیاورده باشد نماز گوید ضایع و خوار است کمال خدا عزوجل  
 چنانکه در خوار و ضایع گوید پس از شنیدن و مراد و بار یکی باشد  
 و چون برسد بر آسمان در آسمان برود و بنده پس نگاه آن  
 نماز را در پیشگاه او بجا آید که بپایستد که اندر بخند و بر  
 زود نماز گذارنده باز زنند کند حسن البقره رضى الله علیه  
 از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و السلام که گفت خبر بکنم شما را که به  
 تر از آن گفتند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که نماز خود را در  
 گفتند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که در رکوع و سجده تمام بکند

سلمان فارسی رضى الله عنه گفت نماز چون بپایان رسید که تمام  
 تمام بپایان و هر که کم بپایان خود در این نماز بپایان رسد  
 یا که است حرکم بپایان نماز اندر این است قوله تعالى و السلام  
 ابو هریره کند از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و السلام گفت که آن  
 تر است نماز بر منافقان نماز حقیقت است و نماز باید بود اگر  
 به اندیشه اندر این نماز است بپایان رسید نماز اگر چه زانو  
 بسته باشند و خداوند بپایان آمدن بریده است و اگر چه  
 از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و السلام که گفت بشارت ده مرد و یک کاف  
 در بار یکی شب بخوابد نماز تمام روز قیامت کند ابو هریره  
 رضى الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و السلام که گفت بشارت  
 چنان خواهم که بفرماید یا مالک نماز گوید و قیامت کند نماز  
 پس بیرون آید با جوانان و پایشان تشنه بپایان و روز قیامت  
 آن گروه را که با مالک نماز نشنوند و بنماز نیانند عباده  
 صامت از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و السلام و گفت که نماز و سجده  
 خدا عزوجل بر بندگان خویش که تمام بکند و نگاه دارد و اگر چه  
 داشت حق آن نماز نگاه داشته باشد و آن بنده را که یک نماز او را  
 عید بپایان و بر اینست اندر الله و هر که دست بپایان نماز را  
 شک داشت حق آن را بخوار داشته باشد نماز او بپایان رسد  
 بنزدیک خداوند عزوجل و هیچ عید نخواهد رحمت کند بر او و خواهد  
 خدا بکشدش کند از عطاء و رحمة الله علیه بدین است که خدا  
 عزوجل بکشد اندر کلام خویش قوله تعالى اتقوا فی جنودکم  
 عن المضاجع این خاص اندر آمدن نماز حقیقت است و اندر این



دیگر گفت لا یلهیهم تجارتهم ولا بیع عن ذکر الله یعنی  
از اذن نماز فروخته قال العقیقه حدیثی الی رحمة الله قال احمد بن محمد  
عن عبد الله بن عباس رضى الله عنهما که گفت حق  
روز قیامت باشد و همه خلایق را بیک روز زمین حاضر کنند از  
پریان و آدمیان و همه اجناس بدو روز الوداد آمده باشند و صفها  
رژه باشند نهادند کنند که امروز هر آینه بدیند که گیت خداوند  
و اصل کلامت بر خیزند که کنندگان مرخصه که غرض دل به همه حال آن  
بر خیزند و بپوشانند و نهند آید باز دیگر که هر آینه امروز بدیند اصل  
نواخت و کلامت گیت بر خیزند آنکه بپوشانند و خوشی از دست کرم  
برد باشند در روز قیامت بپوشانند ایشان از جای خود بپوشانند  
نماز کنند و می خوانند مرخصه خداوند خدایم و امید بر خیزند آن  
کروه بسوزانند و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
که اصل نواخت و کلامت گیت بر خیزند آنکه بپوشانند و خوشی از دست کرم  
تجاره ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء  
الزکوة یعنی آنکه بازگانی و خرید و فروخت کنند مرخصه  
غافل بگردانند از نماز و مال که نهند خداوند و نهند بسوزانند و نهند آید  
آن گروه بسوزانند و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
پاره آتش بسوزانند و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
بپوشانند و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
اول بر جباران کردن گشتن و بر خیزند ایشان از میان صفها حاضر  
مرخصه و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
و گویند بر آن گروه که گشته اند که خداوند و رسول او را بپوشانند

انگاه آن گروه را بر خیزند از میان صفها و بدو نهند بسوزانند  
دیگر باز آید بپوشانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
عباس رضى الله عنهما را دست که که این باغ گوید مرخصه خداوند  
قضا بر کما گشته اند همچنان نشان از میان صفها بر خیزند و بپوشانند  
مرخصه و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
برند انگاه نامها بگشتند و تراز و بپوشانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
خوانند جین یا گویند که ابلیس و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
لغت الله علیه صلوات الله علیه و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
که هم ابلیس رضى الله عنهما گفت یا و یک این که نواخت گیت از زمین بپوشانند  
بپوشانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
مرخصه و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
و دروخ پاک مدار مرخصه گفت بدیند که نهند با خداوند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
نارنده ام یک نماز دست باز دارم و هرگز نگویند بحرم ابلیس  
جمل شده و گفت بپوشانند از زمین بپوشانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
از ابو درود کنند رضى الله عنهما که بر گفت کرامی ترین بندگان بر خیزند  
مرخصه و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
کینند ایشان گفت مودنان و هر که نماز نگاه دارند نگاه دارم  
باشد قال حدیثا محمد بن داود رضى الله عنهما که گفت  
رسول الله علیه صلوات الله علیه گفت نماز خوشتر خداوند  
غرض و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
مرخصه و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز  
و نهند بسوزانند و نهند آید هر آینه بدیند امروز



بر دشمنان و کراهت و ستیزه دیوانست و شفع است هر نماز  
کننده را از ملک الموت خروج مرا و در کور و بستر است اندک  
زیر پهلوی روی و جوارب میگردانند و مجلس و زیادت کنند  
و در اندر کورفت تا قیامت و چون روز سزاو پریشان باشد پیش  
بر من او و نور باشد اندیش و بر و پرده باشد میان و بر و نش  
جنت و حجت باشد هر مو ضایع باشد خدای عزوجل و کرای باشد  
اندر تراز و نسبت آسانی باشد اندر رفتن بر صراط و کلمه باشد در  
از به نماز و تسبیح و تحمید و تقدیس و تعظیم و قرات و دعا  
و فاضلترین هم کار نماز است وقت خویش سکند حسن هر جا  
ریخ الله عنه اندک اول الله علیه الصلوات و السلام که گفت روز قیامت  
اول چیز که بدو حساب کنند نیده نماز است اگر تمام که باشد  
شمار بر و بر کنند و اگر جز نقصان بود خداوند عزوجل کو بدو مقرر  
که نیده عمل هیچ نماز تطبیح است و نیده تطبیح تمام کند  
و چون نماز تمام شود حساب کار دیگر بهمان جمله ایشان رفد  
و دیگر گفتند هر که سوخته نماز بجا است کند خدا عزوجل مرا و  
پنج خلقت گفت کند اول تنگی غیش ازور برداشته و دوم غدا  
کور ازور برداشته سوم نامه بدست داشت و بند چهارم بر طریش  
بگذرانند چون برق چشم بخت اندازند بی شمار و هر که جماعت را  
خداوند الله و بکنند خداوند عزوجل بدو الله چیز عفو کند سه چیز  
اندر دنیا و سه چیز بوقت مرگ و سه چیز اندر کور و سه چیز نقصان  
اول آن سه چیز عفو است که اندر دنیا کند نزد کانی برکت از کانی  
بر داند و هم سیمای ازور روی بر دسیوم اندر دل مردمان و من

که اندکی

کرد اندیش و امان سه چیز که بوقت مرگ کند اول نماز بجا کنند  
بر و بر بخت کند هم جان و بر گرسنه و تشنه ستانده سیوم جان  
کند ن بر و بر و شو ار گرداند و امان سه چیز که اندر کور و اول  
هول ازور سبدن مسکرو بکند هم هم تاریکی کور سیوم تنگی کور و اما  
آن سه چیز که روز قیامت اول چشم خدا عزوجل هم عفو است  
انش سیوم و حساب کون سخن کند از ابو در غفار ریح الله  
عنه همین کند از محابد ریخ الله عنه که مقرر بود یک این  
عباس ریخ الله عنه همدان و گفت چه کوی اندر مقرر کتب نماز کند  
و بر روز روز الله و بنماز ادینه حاضر باید و نماز بجا است کند در آن  
گفت اندر انش بجا از حق تا یکماه بنزدیک این عباس بود هم  
از این صحت همی بر سه این عباس به حقیقت که در انش  
فقیه کوید ریخ الله عنه حدیث که عمل به رفت با او  
از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت هر آنکه  
بر مردمان زمانه آید هر نماز از اسلام مکرم و از قرآن نماید هر  
رسم و سجده ایشان همه آن روز آبادان و بر نقش و نگار  
و دکنار از هر خراب باشد و عالمان شان بدترین عالمان باشند  
و قنند از ایشان خرد و باز ایشان باز کوف و هست بر خیزند  
کوید ریخ الله عنه که حاجت بهار از خدا عزوجل طلبید هیچ چیز خدا  
بر نماید که بنماز و چون همها و سختها عظیم پیش اندر زمانه پیش  
کشاید شسته بنماز و کم بعد از ایشان که اند و هر ایشان فرمود اند  
مکر بارگشت ایشان بنماز بجا و خدا عزوجل اندر وقت  
یونس علیه السلام قوله فلو لا انذک ان من المسبحین



للميت في بطنه الى يوم يسعون انزعاج سر رضى الله عنه  
اندر این معنی این است که آن بفرمان که از نماز کننده کان بگذرد  
بماند و اندر شکم ما هر تا روز قیامت حسن رضى الله عنه گویند  
نسخه کردن اندر حال فراموشی فراموشی است از فرقه آمدن نماز  
و چون فرقه آمد جایی نیست بفرمان رسول الله علیه الصلوة والسلام  
گفت هیچ مکتوبی ندادند و نه را بفرمان که توفیق دهد او را تا  
در رکعت نماز کند و هرگز نیست که بزرگوار و محترم کند میان  
بهشت و میان نماز بزرگتر نیست از هر آنکه در نماز حاضر است  
عز وجل و بهشت رضای حقین گویند که خدا عز وجل با قوت  
هفت آسمان را ویان کند بر از قوتش که در شش آسمان  
نماز کرده اند که بیست و یک است و هر آسمان را از نوینی  
عبادت فرقه جماعت اهل آسمانی است که استیلا بر آن  
بر باریش و هر آسمانی را که فرقه و اهل آسمانی را است  
فرقه و اهل آسمانی دیگر برافروخته اند از بهشت خدا عز وجل  
و اهل علیین و آنرا که که خوش باشند استیلا طواف میکنند  
که هر که خوش است هیچ عمر گویند و مونس اند از خدا عز وجل  
امریش میخوانند خدا که گفت قوله تعالى يسعون في جحيم  
و يستغفرون لمن في الارض و الله جانه و تعالى ابنه  
عبادت و ایشان اندر یک نماز جمع که گرانست مونس اند تا هر  
ایشان را هر که از جماعت اهل همه آسمانها و قرآن خوانند  
مونس اند از عبادت و بطلید از مونس اند  
عازله و شکر عازان بود و شرائط و حد نماز بجای آورده

در رکعت

خدا

خدا رکعت عز وجل الذين يؤمنون بالغيب و اقيمون  
الصلوة و عمارت قناهم ينفقون قوله و اقيمون  
الصلوة قوله لين اقيم الصلوة قوله اقم الصلوة  
بالکون نماز هیچ جار علی اندر قرآن مکرر بسیار در پیش  
و چون بمناقصان رسید گفت قویل للمصلين الذين هم  
عن صلواتهم ساهون مراش الله مصلين خوانند آنها  
و مونس اند گفت المقیمین الصلوة از برابر اند و مونس اند  
بدانند که نماز کنندگان بسیارند و مونس اند که نماز کنندگان  
آن اندک اند و اهل غفلت کار با غافل دار بر روی او می کنند  
و نه اندیشند از روزی بر خدا عز وجل عرضه کنند کردار را  
و بخوابند و رفتن است کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم گفت از شما کس است که نماز کند و نوبتند مرا و  
از نماز دور بجا و چهار یکی و پنج یکی و شش یکی یا نه یکی یا ده  
یعنی نوبتند مرا و نماز دور بجا مانده است و بهشت  
کنارده است کنند از رسول الله علیه الصلوة والسلام  
گفت هر که در هر رکعت نماز کند دل با خدا تعالی دارد و اگر نماز  
بسیرون آید خدا که آن روز از نماز زایده باشد و کار نمازنده  
بدان بزرگ کند در نماز دل بخدا الله و چون دل بخدا نیاید  
و غفلت و موسسه که الله همچنان بود و مونس اند که امیر آید از  
بهر عذر خواستن از کنی هر که که باشد چون تا بر زمینش و اندر  
آید پیش امیر امیر بوی مونس که کند و آن مونس بوی است  
نوبتین کرد آن امیر حاجت آن مونس و مونس اند از برابر او بی



و امیر بوی باندازه بیمار و نظر کند نماز نیت بچین و چون  
بنده نماز آید و از کار نماز بخار مانده و نیز سهو کند یعنی غافل  
و دل حاضر نداند نه پذیرد از نور و بداند که مثل نماز چون ملک است  
که آن ملک در و مهمانی ساقی اندران مهمانی بسیار لون و نور و  
باشد و شرا بها از هر کونی هر شربانی را لذتی دیگر و اندر هر کونی  
منفعت دیگر باشد نماز بچین نیت خداوند تعالی بخواند  
موضا که نماز و بساخت اندر نور فعلها مختلف و پریشانش  
بوی ناراحت کمرند از هر کونی از ترشش افلا و عی خون طهارت  
و ارکان نماز چون شرا بها است گفته اند نماز نماز و الله  
هزار مسئله است پس از آنکه نماز مسجد و الله بازا و الله  
هر که خواهد نماز کند تا جارا این هر الله فصلت بخار بازا و الله  
تا نماز و غام باشد ششش الله پیش از نماز است و ششش  
از پس که اندر نماز و در اول آن علم باید دانستن که رسول الله  
علیه الصلوات والسلام گفت عمل اندک و از علم بهتر از بسیار  
اندر جمل هم طهارت نیکو باید از قول رسول الله علیه الصلوات  
والسلام که گفت لا صلوات الا تطهروا ولا صدق من  
خلو لیسوم جائه پاک باید خدا که الله گفت عز وجل قوله  
خذوا زینتکم عند کل مسجد یعنی در هر مسجد  
جایه تان تنه هر نماز چهارم وقت نگاه داشت از قول  
خدا عز وجل قوله تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین  
کتبا بامو قوتا پنجم روز بوی قیل و الله از قول خدا تعالی  
قوله تعالی قول وجعلک شطرا المسجد الحرام یعنی خود

ششم

ششم بیعتی که نیت از قول رسول الله علیه الصلوات  
والسلام که گفت یا غا الما افعال بالنیات و لكل امری  
ما توی بهتم بکمر کون از قول خدا عز وجل که گفت و ربک  
تکبیر و از قول رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت یا  
التکبیر و جلیلها التکبیر ششم بایر استبان از قول  
خدا عز وجل و قوموا لله قانتین یعنی صلوات الله قانتین  
نهم قدرت او بون از قول خدا عز وجل قوله تعالی فاقلوا  
ما یتن من القرآن و هم الروح کون از قول خدا عز وجل یا  
ایها الذین امنوا رکعوا یا زعم سجده کون از قول  
خدا عز وجل فاسجدوا لله کون شش با زین  
مقدار شهادت از قول رسول الله علیه الصلوات والسلام که گفت  
چون نماز کند بر از سجده اخرین برداشت و نیت  
مقدار شهادت نمازش تمام شد و چون این هر الله اندر نماز  
موجها مد انگاه حاجتمند که بکمر کون و آن اخلاص است  
اخلاص بیاید تا این عیاد تمام باشد زیرا که خدا عز وجل  
گفت و ما امرنا الا لیعبد الله مخلصین له الدین  
و اما علم بر سه کونه نیت اول آنکه فرضیه از نیت شناسید  
که تمامی این روح نباشد و دوم و اید است و نماز و فرضیه از  
باز دانند که آن از تمامی نماز است و نماز تمام بخیر بکمر کون  
دیو بداند و جنگ و براب الله بجهل اما تمامی اید است  
چیز نیت اول دل را از حیانت و جد پاک که نیت ششم است  
از کنا دن پاک کون سیوم اندامها شش تن پاک از اراق  
و اما پوشیدن جامه پاک تمامی و بر اندر سه چیز نیت اول آنکه



اصل آن از حلال باشد هرم از نجاست پاک باشد سیوم  
موافق باشد با سنت که از هر خواصیدن و حق آن است  
اما نکات بدست وقت عافیه و اندر سه جزئی است اول آنکه  
در سوئی آفتاب و ماه تاب و ستارگان قوی از هر نگاه  
وقت هرم گوش نبوی پاک نمازد سیوم دل پاک  
اندر سه ناک و نگاه دارنده بود وقت که اما در سوئی  
کهن هرم دل پاک سوئی خدای عزوجل او سیوم بویسته با حق  
و ذیل کهن اما عافیه نیست اندر سه جزئی است اول آنکه بدانی  
که کدام نماز می کنی هرم آنکه بدانی پیش خدای عزوجل شهادت و یقین  
می بینی پس بایستی یا نیست سیوم بدانی و این تعالی می  
که اندر دل تو چیست اما از شغلها دنیا فارغ گردانی اما عافیه بگو  
اندر سه جزئی است اول آنکه بگو در دست کینه و بریده و جرم کینه  
هرم دست را بر گوش بر داری سیوم دل پاک حاضر داری  
و بکبر با تعظیم کینه و عافیه قیام اندر سه جزئی است اول آنکه چشم  
بجایگاه سجده داری هرم پیش خدای عزوجل حاضر داری سیوم بر  
بر دست و چپ بگردانی و تمامی قرأت اندر سه جزئی است اول  
آنکه در دست خدای بی لحن با مثل و نرسنل و هرم شکر خدای  
و میخ و در بدانی سیوم کار کینه بدی که بخوانی اما عافیه بگو  
اندر سه جزئی است اول آنکه در دست است داری و در دست خود  
نیکنی و نیک بر نداری هرم دست را بر آینه زانو نه و انگشت  
کشته داری سیوم اندر سه جزئی است اول آنکه در دست  
و شپش با تعظیم کوی اما عافیه نیست اندر سه جزئی است  
اول آنکه بر پا چپ نشینی و پا بر لوت استیلا و انگشت

سور

سوی قبله کرده داری هرم شهادت با تعظیم خوانی و خوشتر  
دعا کینه و همه مومنان نزد عافیه سیوم بر تمامی سوره  
دبر اما عافیه اخلاص اندر سه جزئی است اول آنکه اندر سه جزئی  
خست خدای عزوجل بین سیوم نگاه داری نماز را با تعظیم  
بر پا خوشتر ز سر که خدای عزوجل خشن گفت است من جاء  
بالحسنه فله عشر امثالهها و گفت من جعل الحسنه  
گفت هر که با تعظیم و یوده خندان تو را بگو گفت هر  
کینه طاعتی و خدان با بد نماز کینه لکه بداند چه کند و قدر نماز  
نشسته باشد شکر کند مر خدا عزوجل بدی که در آن تو یقین و لکه با  
نماز سه بکند لکه اندر نماز کونان بگو نه حالت از افعال نماز  
و از کار روز شکر کی بدیداید و چون نده بر خیزد و نماز بگو بد  
الله اکبر میخ و در خشن باشد خدای عزوجل بزرگ تر  
و جلیل تر خدای عزوجل بیده من میداند من از همه جزئی  
بزرگ ترم و در بر من آید چون بگو کند و دستها را بر گوش نهد  
میخ دست برداشتن و بر آید شهادت اندر سه جزئی است اول آنکه  
خدای عزوجل پس بگوید سبحانك اللهم وبحمدك  
یعنی یا خدا یا باری تو از همه تا سزا و سزا شایسته همه  
زیادتها و شایسته مر او را و تبارك اسمك یعنی همه بگویند  
در نام تو است پس بگوید و تعالی اجابك یعنی برداشته  
و بلند است قدر تو بزرگوار تو پس بگوید و لا اله غیرك  
یعنی جز تو خدا نیست و جز تو روز دهنده و آفریننده نخواهد  
پس بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی از تو  
خواهم که مرا نگاه داری از فتنه دیو ملعون ان الله هو السميع العليم



یعنی خدایت نولت بدعا و من و داناست بضعیف مز و حی  
پس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی ابتدا اگویم تمام خدایت  
که اولی است در پیش از و در جزای خود و لغز که پس و خبر غی  
باشد الرحمن مهربانست بر همه خلقان بر و در دلون الرحمن  
رحیم است خاصه بر مؤمنان بخشند و آمرزیده پس بخواند عاقل  
الکتاب سوره الحمد الله را تا فرماید آن بعد از شکر مران خدا را که در  
از آن کس نکند که برایشان خشم گرفت و آن چه در نزد  
الضالین و از ترسانان بگوید لیکن بر طایف بنفامان نکند  
و چون رکوع کینه بر زمین خدایت کنه خدایت کوی یار است  
خضوع گویم و ازین عایح اولوم بنزدیک کون دلور است  
تن من بزرگوئی تو تا مگر یا مرد و بر زمین خست بگوید  
سبحان ربی العظیم یعناه نصر عالی رب عظیم  
و مولی کرم این شرح ما بخدایت عظیم است و بموسا  
کریم است پس باز اید از رکوع و بگوید سبوح الله من حمده معنی  
ویر جان باشد یا مرد خدایت عزوجل مرا نکند که در ایکی  
گفت و فرمان بگوید ربنا لک الحمد معنی و در شکر مران  
که تو مبین دلور بر زمین طاعت پس سجده کند و معنی سجده  
میل گوشت بدل و کون نهان و تواضع کون معنی و بر بار  
تو نکند بر زمین بر بگو ترین صوب و اندر و در بیدار و نور  
و گویای اوید رحیم و کوش و زبان اندر و در نهان و درین  
چیز است ترنیت تو و منفعت ناک برکت مرا اودم  
این خبر را و پیش تو بنهادم مگر تو رحمت بر من بگوید  
سبحان ربی العلی است بار معنی و در خدایت بر تران همه چیز را

ع

مر

و بر تران

بر تران همه چیز است و چون تشهد نشین بگو التحيات لله  
یعنی بادت هر خدایت عزوجل و شکر و ثنا هر خدایت  
تعالی کند از حسن بهر رحمة الله که گفت اندر خلقت  
صنهارا گفتند و تبار بوند و اهل شکر مران صنهاست  
گفتند لک الحيوات الباقیات یعنی ترا با بزرگای حاد  
بفرمود خدایت عزوجل مرا اهل پنج نماز را تا بگویند التحيات لله  
یعنی بقاء و همیشه خدایت عزوجل عز و جل عز و جل عز و جل  
بگویند و التحيات یعنی شهادت ان لا اله الا الله یعنی  
و خدایت عزوجل است عزوجل پس بگوید السلام عليك  
ایها البی یعنی محمد سلام بر تو یا جانکه رسالت خدایت عزوجل  
و مرادت خود را نصحت بفرورد رحمة الله و بر کانه یعنی حضور  
خدایت عزوجل و برکت خدایت عزوجل او را اهل بیت تو السلام علی  
علی عباد الله الصالحین یعنی امرزش خدایت عزوجل بر ما  
و بر هر که بر کند نشانه از بنفامان و صدقان و هر که رزاه  
ایشان رفت تا قیامت استعجل ان لا اله الا الله گوهر  
منید هم که معبود زانیت اندر آسمان و زمین جز تو اشهد ان  
محمد راعده و رسوله و گواهر میدهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
رسول و بنده تو است و منیر بنفامان است و زید خدایت عزوجل  
از همه خلق پس صلوات فرست از رسول الله علیه و آله و سلم  
و السلام و خوشن را دعا عالمی و همه مومنان و پس سلام  
دعای رسولی در است لغت و بر تو رحمت و معنی سلام بر است  
و چنان باشد یعنی آنکه شما برادران منید و مومنان منید  
باشید از شرف و زجاست خبر چون من است سجد برون ایم



تقديم و تاخير كند سعيد ابن ابي هلال افتاده اردايمان  
بنجر عليه الصلوات والسلام كه وركفت صفت كه فراموش  
محمد مصطفی را صل الله عليه واله وسلم گفت ایشان نماز كنند  
كه آن نماز كه از قوم نوح عليه السلام در آب غرق نشد  
و اگر قوم هود عليه السلام غاديا آن نماز بكردند با ایشان شد  
بلاك نكند و اگر از قوم نوح آن نماز بكردند صحت ایشان شد  
بكر فیت انكاه قباوه گفت بر شما باد انما از كونه نماز خلق  
نیکوست مومن بالله كند خلف من خلفت از پشت كند  
رسول الله عليه الصلوات والسلام گفت امت من امتی خوشنود  
بازد الله عز وجل از ایشان عذاب و ملا با خلاص باشند  
و بد عاء ایشان و نماز ایشان و برکت ضعيفان ایشان  
كند از حسن بهر وجه الله عنه از رسول الله صل الله عليه  
واله وسلم كه گفت نماز كننده را سه كلمه است اول شكيبا  
بر سر او فرود آید از خاندان آسمان تا بارك سر نماز كننده  
خود و ششكان كه و بر اندر آید از قدم و تا خاندان آسمان  
و سوم فرشته بانك ميكنند اگر بدیسی از منعه كه باكه ضاها  
ميكنند راست و چپ نكرستی اند نماز و باز بكرد نماز  
يعني همیشه نماز كنند را منعه كلمه است نماز كننده كه  
بند پس خان بايد نماز كننده را كه قدر نماز خود بداند و خدا  
عز وجل نكرند بد بچه بر و بر منته نماز و توفیق دلوش بدن  
قال حدثنا الفقيه قال حدثنا  
ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد رضى الله عنه قال حدثنا  
سريه مردويه قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا علي بن

يونس يدعون الى عون النصر عن سلم بن صالح عن رجل  
اجل الشام كه گفت ميور رسول الله صل الله عليه واله وسلم  
الله و گفت رسول الله صل الله عليه واله وسلم كه از نيك كار بدان كار انداخت  
كه يوم رسول الله صل الله عليه واله وسلم گفت مؤذن قوم خویش  
باشن تا ياك نماز تو نماز خویش بجاخت كند كه گفت  
رسول الله اگر تو انم گفت اما قوم خویش باشن تا نماز خویش  
بما ممت تو بر يار دارند نماز ایشان تو بر يار دارند نماز  
ایشان تو بر يار باشند كه گفت اگر تو انم گفت بر تو باد  
اول اندر ايستادن كند و كعب از عبد الله بن الوليد محمد  
بن نافع از عايشه رضى الله عنها كه گفت اين ايض از هر سو تمام  
قوله تعالى ومن احسن قولا لمن دعا الى الله وحصل صاحب  
يعني كيت سكو گفتا رتاز انكه خلق را نماز خواند و بميان  
بانك نماز و قامت نماز كند كند قاسم از او اما  
با همی از رسول الله صل الله عليه واله وسلم بعض المؤمنون  
حد صوته يعني آرزیده مؤذن را در راز بانك و در وجه  
كه ميخ امريخ آن بود كه آرزیده خود بر كيت بانك نماز  
تا بانك نماز و بر سر و بر سر او از خود كه ميخ از آن خود  
والله اعلم كه تا بانك مؤذن رسد بعد از خلقا بنا  
و ذرات خاک و ريك بيايان و بر ك در خان و قطره  
ر آب مور حبابا بيايان و بر نيكان و عدد ستارگان آسمان  
كنام مؤذن آرزیده خود و مراد او فرود باشد بعد از انكه  
با و نماز كنند بي انكه از نماز ایشان چيز نكند كند  
ابي وقاص از خوله بن حكيم السلمي كه گفت رسول الله عليه



الصلوات والسلام كفت المرفوض خيف الله ما دام في  
موضع يرفع في كل عمل سلعين يستعمله فان عانى  
من مرضه فهو كسوم ولدته امه فان مني  
عليه الموت دخل الجنة بغير حساب يعني بهما مذهب  
خدايت عز وجل يا مادام كه بهما ريف هر روز كردار بهنقا شهنيد  
مرا ورا با سمان برنگر بهما ريزه تر نفقه چنان باشد كه روز نكت  
از ما رزله باشد يعني بي گناه و اگر قضا و مركز بوش و بمر  
اندران بهما ريزه سببت در اندرش بي حساب و المودن فهو  
حاجبه الله تعالى يعطيه بكل اذات ثواب الف  
بني والامام وزير الله يعطيه بكل صلوات  
ثواب الف صديق والعالم و كليل الله يعطيه  
بكل حديث نور يوم القيمة و كتب الله له عباد  
الف سنة و المتعلمون من الرجال والنساء عم حل  
الله تعالى فما جزاء هم الا الجنة مع انفع العلم  
كه مؤذن صاحب كروا ننده خدايت مر نماز كنند كانه امتثال  
يعني اكائنده است وقت آمدن را بدرگاه خاكه حاجت ملك  
اكائنده خلق قبي بارگاه و به نهش هر يك نذاري  
نوب هزار صديق و عالم و كليل كردانده خدايت حلق  
بمثال يعني كار فرمايدشان خاكه و كليل كار فرما خلق باشد  
و به نهش هر حديشه روشناي بروز قيامت و نومايد  
پيش خداي تعالى مروير عبادت هزار سال و طالب علمان  
يعني آموزگان علم از مردان و زنان خادمان خداي تعالى اين  
هميشه در نيك و خدمت اموات علم دين خلق عز وجل

نور انبشان بخيرت بنوع فقيه كويد ربي الله عنه  
حاجت بمرود شانت هر چه كند مردمانه وقت آمدن بدرگاه  
خدايت عز وجل خاكه ملكي بار دهد مردمانه نفقه بوش حاجت  
در اندر بهما ريزه كند مردمانه از بار ملك و همچنين قول رسول الله  
عليه الصلوات والسلام الا ما موزن الله يعني چون مردمان  
بوزانند كند بهما ريزه انبشان تمام خود و قول الله عليه الصلوات  
والسلام كفت در اندرش بگردن روز قيامت مؤذنان باشند  
و نيز رسول الله عليه الصلوات والسلام كفت هر كه هفت بار مؤذن  
كند بوسه خدا عز وجل او را از كند از هفت در كشتن بسي  
از انكه نيكش را نيكو كند كند عطاء و نيز رسول الله  
صلى الله عليه و آله وسلم يعفوه للمؤذن ملصوته و بعد  
كل من سمع منه من رطب او يابس يعني امر زده خود مؤذن  
بدر از ربا نكش و نقد بكنند مردمانه نفقه او از او از ترو  
خاكه افروند او از ابوسعيد خذاري ربي الله عنه روايت كند  
كفت چون در زمانه بيايش يعني در صحرا و بيابان و باكمي  
كنند او را بلند تر نماز كه من شنيدم از رسول الله عليه الصلوات  
والسلام كه كفت شنيدم او را مؤذن از او مرد و بر و سكر و خست  
مكر و روز قيامت كواهر و نهش خدا عز وجل  
فقيه كويد ربي الله عنه ملاحظه كند كه محمد بن الفضل با سمان  
در از معانين جل ربي الله عنه از رسول الله صلى الله عليه و آله  
كه كفت بوزانم لال را كند زوده شتر زنت تندر  
ماده شتران هشت با كمتر از آن همي روي شتر آن ماده  
شتر چون كويد شنيدن لا اله الا الله و شهادت محمد رسول الله  
مردمانه بوزانند يك كند با نيزه همچنين كواهر ميه هم كه و بر ميه بوزانند



رسد و چون بخت قیامت رسد بازند حکما از حلال بخت و اول  
کسی را که از حکما بخت بیعت شد بلال را بخت شد و رجبی الله  
بس مؤذنان سکوت را بخت شد ابوهریره رجبی الله عنه گوید مؤذنان  
روز قیامت که در از ترانه همه مردمان باشد و اول کسی که در  
قیامت عطا دهند و بهشت خوانند بس از غیران و سهندان  
مؤذنان باشند بخوانند مؤذنان کعبه بس از ان مؤذنان  
بهشت المعده بس از ان داماد مؤذنان یکدیگر را که متابع  
ایشان باشند امر خود رجبی الله عنه گوید چون مؤذن باشم  
باک ندارم اگر جدا کنم کنند از امر المؤمنین عمر بن الخطاب  
رجبی الله عنه که گفت چون مؤذن باشم باک ندارم که حج کنم  
و عمر بن کثیم بس حج و نیت که با شوم سجد زنی و قاصی رجبی  
گوید چون مؤذن باشم باک ندارم اگر خود کنم امر المؤمنین عیاض  
ابی طالب کرم الله وجهه گفت بر هیچ چیز خندان در نیام  
تخویم که بر مؤذنی چه میگویم که از رسول الله علیه السلام و السلام  
اند خواهیم از بهر امر المؤمنین حسن و امر المؤمنین حسن علیهما  
الصلوات و السلام را مؤذنی از رسول الله علیه السلام و السلام  
که گفت شهر نیست از مؤذنان بسیار نوند الا که سر کاران  
شهر بکنند روایت کند جابر بن عبد الله انصار رجبی الله عنه  
از رسول الله علیه و آله و سلم که گفت چون مؤذن باشم عمار کند  
دیوان ازان جا بگزید تا رو جا و از بدنه تا رو حایس میل است  
فقیه گوید رجبی الله عنه مؤذن را ده خصلت باید تا فصل مؤذنان  
اند باید اول گفت اوقات نماز را بشناسد و نگاه داند  
چون مرخصی و در نگاه داند و باک نماز از هر خلق را بکند یعنی از هر  
نعمه مردمان بکند سیوم چون و غایب بعد دیگر باک نماز کند و بی

خشم

خشم بکند و چهارم باک نماز بکند بکند خشم فرزند و نوزاد از خدا  
غزو جل جوید و بر مردمان بدای حمت نهند ششم امر مؤذنان  
فرماید و از منکر باز داند و خلق گوید نوزاد و روش را و بر هر  
در ان یکسان داند بمعظم امام راجشم داند چند که بر قوم حج  
نرسد ششم اگر کسی عاری بکند اندر مسجد برود خشم بکند دهم  
سیان باک نماز و قیامت نماز دراز کند دهم مسجد و مسجد کند  
و پاک داند و بکند کوه دکان را از مسجد و داند و امام را ده خصلت  
بیش باید تا نماز و بر تمام بعد و نماز کس از پس و نماز کند  
تمام باشد اول آنکه خوان باشد و وطن کند و باشد  
حرم بکند با بخت رجبی بریده و در دست کند سیوم رکوع و سجده تمام  
چهارم خشم از حرام و شهت نگاه داند خشم خود را و حاکم  
خود را از نجاست باک داند ششم اند نماز خوان بسیار بخواند  
مگر خشم قوم بمعظم اندر خود بخت نماید ششم اند نماز نیاید  
تا از ریش نخواهد بر خوشی را از همه کنان زیرا که و شفیع است  
مران قوم را که از پس و بر باشند هم چون سلام دهد ششم خشم  
مخصوص بکند به عا که خیانت که باشد مر قوم را دهم چون  
غریب اند مسجد و فرزند باید از هر و از هر چیز بکند باید بالدار  
حاجت و هر کند ابو سعید خدری رجبی الله عنه از غیر علی السلام  
و السلام که گفت پنج گروه بد رفتارند بهشت اول زنی  
پارسا که طاعت داند و سبوی خویش را هم فرزند که مار و  
خود را مطیع باشد سیوم آنکس را که اند راه یکدیگر و چهارم  
کس را که او را سبوی خویش باشد پنجم مؤذن مشهور که از هر



خدا عزوجل مؤذنی کند بحسب کند ابوهریره رضى الله عنه  
که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت امام ضامن است مؤذن  
امانت در بار خدا عزوجل و برادر است بدار امامان را بیا مؤذنی  
فقیه گوید رضى الله عنه که رسول الله علیه الصلوات والسلام مؤذن  
امانت در نام که از هر آنکه مردمان اند کار نماز نکند پیش از آنکه  
صبح صافی بدیده باشد و پیش از آنکه غروب شود نماز پیش از  
افتاب شدن یا آنکه نماز نکند تا کار روزگش دن پوشیده نگردد  
از این وجه مؤذن امانت دار باشد و امام ضامن از آن باشد  
که ندیده نماز در نماز و تمام قوم بنماز و بر تپاه خود و بنماز و درنت ایست  
گوید رضى الله عنه که هر که عبد الوهاب بن محمد القضاة فی  
بسم و قد با سلام خویش از آنست مالک رضى الله عنه از رسول الله  
الصلوات والسلام گفت سه گروه مهم روز قیامت برشته است  
باشند که مرا ایشان را بهول حساب نمایند و از فرخ الا که ایشان  
نرسند اول آنکه هر که مر قور و امانت نکند و قوم از او خشنود باشند  
و قوم مؤذنی کند و خالص از هر خدا عزوجل سیوم نبوده که عفت  
داده و عبادات خداوند بخار آید کند از ابوهریره که رسول الله  
علیه و السلام گفت حلال نیست مزهج مسلمان را که فحش می کند چنان  
باشد که اندر خانه رفت و هر که بر لور مسلمان بی دستور و بر اندر  
بدرست عهده گشت و حلال نیست مزهج مسلمان را که ای کینه مر قوم را  
مکر بدستور ایشان و اگر امانی کند بی دستور قوم نماز بدرد  
و نماز امام بر و بر او باز نماند و باید که امام خوش من را بد عا و مقصود  
نکند که اگر چنین کند حیانت کرده باشد قوم را کند ابوهریره

خوف

ابوهریره

از ابوهریره رضى الله عنه که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت  
هر که مؤذن بداند استند بر آنکه اندک با یکبار وصف است نیست نیست  
کردند بر بدان و قرعه افکند بر بدان و اگر بداند استند بر آنکه  
اندک بر در و شب جز بر آنکه تا بید ندر بوی و اگر مردمان بداند استند بر  
آنکه اندک نماز خفتش و نماز با مدله دست بیا مدند اگر همه از او خفت  
بوف ندر کند جبر از خدا که گفت چون عبد الله بن زید  
بنمودند اندر خواب با یکبار و قامت و در بلای را بیا مؤذن  
رسول الله علیه الصلوات والسلام بلال با بفر محم با بریام جده  
و با یکبار که و چون با یک نماز آغاز که با یون رسول الله  
علیه و السلام با یکی شنیدند که هرگز نشنیده بودند اندر برینه  
متجسسند از با یک رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت دانستند  
که این با یک چیست گفتند خدا عزوجل بهتر داند و رسول الله  
علیه الصلوات والسلام گفت خدا عزوجل یوسف ناد و در اسنان  
یکت سیند تا زیر عرش از هر با یک نماز گفت بلال ای ایبر المؤمنین  
ابوهریره رضى الله عنه گفت این فضیلت بلال راست تنها با همه  
مؤذنان گفت همه مؤذنان از هر خدا عزوجل مؤذنی کند  
و روحها مؤذنان بار و حماد شهیدان یکی باشند و چنان  
قیامت بناید با یک کند کی اند مؤذنان پس مؤذنان بر خیزند بر یکبار  
مشک و کافور کند انس مالک رضى الله عنه رسول الله علیه الصلوات  
و السلام گفت بخ گروه اند که ایشان اند نماز نیست یعنی تو از نیست  
اول زنی که شوهر از وی ناخوش باشد دوم نبوده که از خداوند بگریخته باشد



تا باز آید سیوم انکه حدیث کون از بر لهر مسلمان باز گرفته باشد  
پیش از سه روز چهارم مد فرخ پنجم امامی را که قوم بکرامت از  
نماز کند فقیه ریح الله عنه کرامت قوم بر روزی اول  
اگر کرامت قوم بر آن روز بعد که بر امام فساد دارند باطن کنند  
اندر قرآن خواندن و ایشان امامی باشد خور و اندر جماعت باشد  
از و در اناترین کس علی نشاید امامی کند و اگر کرامت ایشان  
از آن باشد که امام مرقوم را معروف نماید و از شکست کند و از او  
از جهت آن دشمن دارند و بر وجهی که کند و اندر جماعت است  
و اناتر کرامت ایشان باطل باشد چنان باید ایشان امامی کند  
از سینه آن قوم کنند جابر عبد الله انصار ریح الله عنهما  
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت مؤذنی که بجهت مؤذنی  
که باشند روز قیامت بیرون آیند از گور با یک نماز میکنند و مؤذنی  
بجهت پیران چیز که او از ایشان بشنود که پیران در ایشان  
از درختان و از سنگ و از کلخ و از لاهی و از تر و از خشک و از  
بدین مانند و از زبده نفع مؤذنی که خدایکند او از ایشان برسد  
و مرگش که خدایان فرور لب نوسند آن قوم را که این با یک  
ایشان نماز که باشند نیز بر حاجت و دال بر بجا میان با یک  
نماز و قیامت حاجت و بر و نفع از سه بیرون نفع یا اندر دنیا  
و یا نگاه دال و مر آخرت و با پیران آن بدید که و از خورستند  
یا بل از و بر باز دال و اول کسی را که بیرون آیند روز قیامت  
از جابر است ابراهیم بن عبد الله الهولاء و السلام پس صلوات

علیه

علیه و آله و سلم پس تعامیران دیگر علیهم السلام پس انکه مؤذنی  
که بجهت مؤذنی که باشند و بر و است دیگر گویند سخت  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پوشید پس انگاه ابراهیم  
صلوات الله علیه پس سغیران دیگر صلوات الله علیه هم جمع پس  
مؤذنان بجهت انگاه پیش آیند ایشان از ایشان بقا هر آری  
بجسها از یا قوت بخ و با هر مؤذنی از ایشان بقا هر آری  
بر و از سر کور باید است قیامت این عباس ریح الله عنهما گوید  
سب کرده اند خدای عز و جل ایشان که از عذاب نگاه دال  
مؤذنان که هم شهید است سیوم انکه بیکه اندر ایشان ادینه با روز  
ادینه مردود باشند کنند از عبد الله علی که و گفت سر کرده  
مردم روز قیامت بر یکبار مشک باشند با خدای عز و جل حساب  
خلق خدا کند اول انما یکی از پیر خدای عز و جل امامی کرده باشند  
هم مؤذنی از پیر خدای عز و جل مؤذنی کرده باشند سیوم  
قرآن خوانی از پیر خدای عز و جل قرآن خوانده باشند  
کنند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که با مؤذنی  
همچنان که مؤذنی گوید مرا و از چندان فرود باشد که مؤذنی  
مؤذنی که الله اکبر و با مؤذنی بکفیت هر چه شهادت با مؤذنی  
کفیت حی علی الصلوات حی علی الفلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
کفیت لدلول و لا قوه الا بالله العلی العظیم فقیه گوید ریح الله  
چنان باید مومن را که چون با یکمانش شود کوش دال و بر دال  
انکه چنانکه مؤذنی گوید و نیز همچنان با مؤذنی بگوید و چون



مؤذن بگوید جی علی الصلوات بگوید للهول ولا قوة الا بالله  
العلی العظیم چون مؤذن بگوید جی علی الصلوات این کس بگوید  
ما شاء الله کان و نیز خیابان باید در تفسیر با کلمات بزنند و  
ویر بزنند در کلمه له از با کلمات ظاهر است و باطن است چون  
مؤذن بگوید الله اکبر الله اکبر تفسیر و در ظاهر آن الله خدا  
غرض جل بزرگ تر و کار ویر واجب بر بکار ویر شوق بگوید  
دنیا را بجا می گذارید و چون مؤذن گوید استشهد ان لا اله الا الله  
تفسیر ویر خیابان له بیدارند خدا را غرض جل ازین بزرگتر  
تا پذیرفته باشد و الله اعلم بالصواب که گوید هم که خدا را  
و مراد له اینست و میخ ویر خیابان له خدا را غرض جل شمارا  
امر فرموده است هم امور و باشند در هیچ کس را منفعت کون  
نمواند مگر خدا را غرض جل و نیز اندک هم شمارا از عذاب ویر از فرود  
ویر بکار بندید و چون مؤذن گوید استشهد ان محمدا رسول الله تفسیر  
خیابان باشد که گوید هم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست  
غرض جل شمارا فرستاده خدایت باید و بگوید و مراد است که در این  
و میخ ویر خیابان له شمارا فرموده یا کون نماز و به نگاه داشتن  
جاعت پس آن کنند شمارا فرموده و چون مؤذن گوید جی علی الصلوات  
تفسیر ویر خیابان له شباید بکارزدن نماز و میخ ویر خیابان له  
وقت نماز اندر بیاورید و وقت بیرون ببرد و نماز بجا آید  
گذارد و چون مؤذن گوید جی علی الصلوات تفسیر ویر خیابان له

شباید

شباید بسور سحر و سحاحات و میخ ویر خیابان له خدا را  
نماز شباید سحر و سحاحات شباید بر بار دارد نماز شباید از  
عذاب خدا غرض جل و چون مؤذن گوید الله اکبر الله اکبر تفسیر ویر خیابان  
له کار ویر واجب بر بکار ویر شوق بگوید  
لا اله الا الله تفسیر ویر خیابان له که بیدارند خدا را غرض جل ازین  
بزرگتر است و اندر جملات ویر کس هم بیدارند نماز خاص از هر  
خدا را کشید غرض جل تا پذیرفته باشد و الله اعلم بالصواب  
قال الفقیه رحمه الله

قال حدثنا ابو جعفر قال حدثنا ابو بکر احمد بن محمد بن سهل بن  
القاسم قال حدثنا ابراهیم بن خنیش عن ابره عن اسماعیل  
بن ابی ذیاب عن جبر عن الصالح عن ابن عباس عن حماد بن عمار  
کفرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر شما باد ای مسلمانان  
و پیوسته بکار و رفتن که اندر ورده خصلت است اولیایان  
و هم نیست هم خشنود خدایت غرض جل بیرون است در وقت نماز  
چهارم روشن کنند بنیای هم نیست هم بند کنند و ندانست  
نشد کنند بن و ندانست هم خورنده و در درازین دنیا  
ببر داشتیم طعام را هم کند هم بلغم را برود هم خرد نماز بوزن  
و در آن راه گذار و رفت ویر پاک دارد قال حدیثا محمد بن  
الفقیه قال حدیثا محمد بن جعفر عن حوث بن عطیه بن اشیاور  
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت ایست کون بنی از این  
و موک کون بنی از این است و اگر نه آن هم که بر امت حق ندارد  
که بیدار و الله یحیی که موک کون بیدار از هر نماز او که رکعت نماز



که اندر آنست آن موک که از هر نماز باشد فاضله از نماز  
رکعت نماز که اندر آنست آن موک مکرده باشد  
قال حدثنا احمد بن محمد بن قال حدثنا عن ابی سلمه عن ابی  
هریره رضى الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان  
فقیه چیز از دین مسلمانان است و از سنت است اول موک  
راست کون هرم ناخن بیرون کون سیوم موک زیر ناف کون  
چهارم موک کف زیر پا کون پنجم موک کون از غریجه ششم  
کوبید موک پس از طعام فاضله از ده و صیغه کنه از رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم گفت همیشه موهبت که هر چه بر علی السلام  
بحدیث یگان تا کمان بهم هر مرآت من بدو موهبت  
موهبت که هر در میگو در شستن زمان تا کمان بهم که حرام کف  
طلاق در آن و هیچ موهبت که اندر میگو در شستن زمان تا کمان  
بهم که موهبت نهادن کردن ایشان که موهبت موهبت که  
نماز کون تا کمان بهم هر ازین است عز است که نشسته  
امام عیسی کنه از محمد بن رضی الله عنهما که محمد بن عثمان  
رسول الله حق که ندانند نزد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
پس از آن خون جگر علی السلام بیا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
گفت یا جبرئیل چه باز داشتی که در خدایت نگاه نام جبرئیل  
گفت علیه السلام خون آنم به تو یک شما که ناخن باز کند و خواب  
کنند و موی آینه بکند و بنده را نکند پاک کند پس بخواند  
این است قوله تعالی و عانت نزل الایام و ربک  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت حق است بر هر مسلمان این

مراود

مراود از آنست بر هر مسلمان هر روز ادینه غسل کند و موک کند  
بوی خوش کند حمید بن عیسی الرحمن گفت هر کس که روز ادینه  
ناخن بیرون کند ان الله تعالی بیمار را از آن روز و عیسی را  
من وی الله کنه از شهاب دیک از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
علیه وآله وسلم گفت هر که روز ادینه ناخن بیرون کند  
مراود آسانی و ایمنی باشد از علت حرام کنه از عیسی  
اجبار که رسول الله علیه الصلوات والسلام وقت بیدار شدن  
چهار روز زیر ناف پاک کون و هر ادینه ناخن بیرون کون  
که اندر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم که گفت دانه تان  
خوش گردانید و دانه تان پاک کنید که آن راه که از قوت  
فقیه کوبید رضى الله عنه که موک کون بر سه رویت اول  
از هر خدا که کند و از هر بیمار در شستن سنت رسول الله علیه الصلوات  
والسلام را هم آنکه از بیخفتن خوش کند سیوم آنکه از  
مردمان کند اما هر کس که از هر خدا که کند عز وجل و از هر سنت  
رسول الله علیه الصلوات والسلام را هر دو ثواب بسیار باشد  
و از شفاعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بصفایت و بهر عاقل  
که باور کند بهیچا بردارد چنانکه در جزامه است و اما آنکه از هر  
منفعت من خویش کند موی و بیج نواز و بیدان  
با و حساب کند و اما آنکه از هر یک که مراود بیج نواز  
و روز قیامت با و حساب کند و بدان ترمنده باشد  
کنه از طایوس از بید خویش از این عیسی رضى الله عنهما اندر  
قول خدا عز وجل قوله تعالی و اذ ابلیس ابوا بهم و به



به کلمات فامعین گفت این کلمات هر خدای عزوجل هر روز  
 خلیل اصلواتش علیه آتیه فرمود بدان طهارت بوده چنانچه  
 پنج چیز اند سر فروخته پنج چیز اند زینت اما پنج چیز اند سر فروخته اول توکی  
 سر بدویم کون حرم و بولب جیدن سیمون آب اندر دکان کون  
 چهارم آب اندر دکان پنجم و ششم کون اما پنج چیز اند  
 فرمود اول نور است دوم نور کشف پاک کون سیمون باطن  
 چیدن چهارم نور زینت پاک کون پنجم سیمون باطن  
 والله اعلم  
 حدیث ابوالقاسم عبد الرحمن بن محمد قال حدیثا فارسی مردوی  
 قال حدیثا محمد بن الفضل قال حدیثا الحسن بن علی عن اوس بن  
 ریحان عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 گفت فاضله از روزی که روز ادینه و اندر روز ادینه دوم صلوات  
 علیه آفریده شد و اندر روز ادینه فرمان یافت و گفته شود روز  
 ادینه باشد پس رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت بسیار  
 صلوات فرستید بر روز ادینه که صلوات شما بر عرض خدا کنند  
 یا امان گفتند یا رسول الله چگونه عرض کنند بر تو هر یک روز اندر تو  
 باشد یا رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت شما میگویند  
 تو بگو اندر تو نشیده باشد و خدای عزوجل حرام که استخوان  
 تنه یا بر غیر آن را بر زمین قال الفقیه ریحان عن اوس بن  
 بن اوس ریحان عن ابي عبد الله علیه السلام که گفت رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 گفت هر که روز ادینه ابدیت و غسل بکاه کند و مسجد بکاهد  
 و کعبه بنشیند و خاموش باشد و لغویا اله را و بگوید  
 هر کاهنی در شکر تو را بیک کاه بنشیند که بر روز ادینه  
 و بنشیند نماز که باشد فقیه گوید ریحان عن ابي عبد الله علیه السلام

گفت بر سیدم نرید با رون را از قول پیغمبر علیه الصلوات والسلام  
 که گفت غسل و اغتسل و بکس و نکس گفت میباید  
 یعنی ابدیت کند و اغتسل یعنی بشوید سر و تن یعنی بکاه  
 مشغول که با ابدیت و با بکس یعنی بکاه و بکس  
 ریحان قال حدیثا محمد بن الفضل عن ابي عبد الله علیه السلام  
 عنه که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت هر اقامت  
 و فروغ و نور روزی که فاضله از روز ادینه و هیچ خسته  
 که نه اور روز ادینه ترسد که ادبی و پریر و پریر از روزی  
 مسجد فرشته استاده باشند و می نویسند هر که بیشتر  
 ابد باشد هر روز بیشتر و هر که کمتر باشد هر روز  
 کمتر باشد همچنانکه موی است بر پیش و تنه باشد  
 و موی کاه و موی کوه و موی کوه و موی کوه  
 هر یکی از این موی و نوایی تفاوت باشد و چون امام  
 بر منبر بنشیند صحفها در روز کند اعمش از الوصاح از  
 ابو هریره که رسول الله علیه الصلوات والسلام گفت هر یک روز  
 اقامت ابدیت بگوید پس مسجد ریحان و کعبه بنشیند  
 و خطبه بنشیند و خاموش باشد و سخن نگوید هر آن کاه که  
 از آن ادینه کرده باشد خدای عزوجل بیامرزد روز دیگر  
 زیادت و هر یک روز در وقت شکر نزد مسجد یا لغوی  
 اوله باشد که الوصله از ابو هریره ریحان عن ابي عبد الله علیه السلام  
 علیه السلام که گفت بهتر است روزی که از روزی که اقامت  
 اندر و بر آید روز ادینه است و خدای عزوجل اندر روز ادینه نعم



صلوات علیه افرید و روزادینه او را در بهشت آورد و اندر روز  
ادینه برین فرستاد و لقم اندر روزادینه فرمان یافت و اندر  
روزادینه قیامت باشد و اندر روزادینه ساعتی است هیچ  
مومن از خدای عزوجل اندران ساعت حاجت نخواهد الا که  
روا کند ابو سلمه گوید که عبد الله بن سلام گفت ریحی الله  
بدرستی من این ساعت را از روزادینه نشناختم و این سخن  
ساعتی است از روز که خدای عزوجل لقم را اندران ساعت آورد  
و اندر کلام چون شکفت خلق الا انسان من محل سوت  
المسکین و در نمازادینه حاضر باشم و ستر دارم از آنکه  
حج تطلع کنم و کعبه الجبار گوید ریحی الله علیه اگر قدیمی از پیشم  
ستر دارم از آنکه بایر بر کفن مردمان نهم ابوهریره ریحی الله  
عنه گوید که رسول الله صلی الله علیه و سلم روزادینه بر سر  
بنبرایت بر خواند این سخن ریحی الله عنه گفت مرالی من گفت  
ریحی الله عنه و بروایت دیگر گویند که ابوهریره گفت مرالی من  
گفت ریحی الله عنه که این است کی فوفه آمده است ای ابن  
کعبه او را بیشتر آمد که خاموش باش و خود آن نماز قانع  
شد و گفت ای من کعبه نصیب تو از نماز اول و آخر و عبد الله  
مسعود ریحی الله عنه نیز دیگر سخا بر صلی الله علیه و سلم است  
و از آن پرسید رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت ای ابن  
کعبه پس گفت هیچ بنده نیست که روزادینه غسل کند  
و خوشترین چوب کند هر روزی که بعد از این روز خوش کند و بی  
مسجد رفت و در راه کسی نیارد و اندر مسجد بایر بر روی  
مردمان باشد و نماز تطلع کند چنانکه خدای عزوجل بر وی  
قضا کند باشد و چون امام بیرون آید و خاموش بنشیند خبر

عزوجل

عزوجل بیا هر زکات آن و بر آنچه اندر میان این روزادینه که باشد  
عبد الرحمن بن زید روایت میکنند از ابوالباقه بن عبد المنذر که  
رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت روزادینه صید ببرد و  
و نیز گویند که از من هم روزی است و گفت یک خدای عزوجل نیز گویند که  
خداوند عزوجل گفت روزادینه پنج خصک است اول آنکه  
روزادینه خدای عزوجل لقم را بیا فریدم روزادینه و بر این  
فرستاد و سیوم روزادینه لقم فرمان یافت چهارم اندر روز  
ادینه ساعتی است هر حاجتی بنده در آن ساعت خواهد از  
خدای عزوجل روا کند و هر که خدای عزوجل بخشد روزادینه قیامت  
باشد و هیچ فرشته مقرب نیست تفویک ایضا چنانچه در آسمان  
و نه در زمین مگر که در ترسد از روزادینه امیرالمومنین و اما  
المتقی علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه  
گویند که چون روزادینه باشد دیوان بیرون آید با علمها  
در اندازار و مردمان در چشم ایشان و فرشتگان بر دربار  
مسجد بنشینند و می نویسند هر هر اندیشه را با اندازه اعلان و  
که از کی آمد تا آنکه که امام خطبه بیرون آید پس بر آنکه  
تفویک نشیند با امام خاموش باشد و لغویان و خطبه گوش  
او را ببرد و هر که در نشیند و خطبه نشنود و خاموش  
باشد و لغویان او را بیک بهره مرده باشد و هر که با امام بزرگ  
نشیند و لغویان او گوش داند خطبه را مرده و بهره مرده باشد  
و بر آن کسی که گوید خاموش باش و سخن گفت و هر  
سخن گفت او را نمازادینه بیا باشد یعنی از تو آب نمازادینه  
او را نصیب باشد پس امیرالمومنین علی کرم الله وجهه گفت



همچنین شنیدم از پیران علی الصلوات والسلام  
گوید از پدر خویش شنیدم که گفت چنان بمن رسید که صاحب  
شیخ از شیخها ادینه صدق مسجد ادینه گفت ما نماز با دعا  
انجا کند بر کورستان این بر کدشت سخت نگاه بود گفت صاحب  
انجا بیایم تا صبح روز بدیدیم با هم با هم نماز کردیم و گفت نماز کرد  
و به طور خویش بر کورستان او بخشید او را در کورستان دید  
اندر خواب مردگان همه از کورستان آمدند و حلقه حلقه شدند  
و حدیث میکردند و در آن میان جوانی دیدم غمناک و خسته  
و غمناک پوشیده و در بغل نشسته بر نیامد که طبعها  
که می آید و دستار را بر سر انداخته هر مردی ای طبع  
از آن حرف می استند و اندر کورستان و خودی بود با همه رفتند  
این جوان بیامد و در هیچ طبع نیامد غمناک بر خاست که بگوید  
فرموده صاحب گوید که من و بر کفتم یا ابا عبد الله صحت ترا  
غمناک می بینم و این چه حرفی دیدم گفت صاحب این مردی  
این طبعها گفت که بعد از این گفت این مردی و لطفها از زندگان  
که مردگان خویش را میکنند چون صدقه دهند به بیست مردگان  
با دعا کنند مرا نشان را چون بشنودند باشد تو را از کار  
به نزد یکانشان آرند و من این کار را نمودم از ولایت مار  
خود به سوز مکه می آوردم با هر چه من می گفتم و چون انجا  
برسم رسیدم من فرمان یافته مادر من از بس وفات من  
شور دیگر که و ملا فرمودش که هرگز با تو نگویم که ملا فرزند  
بعد از این دنیا او را چنان مشغول گوشت می کشد که با کندن  
نه اندر شک و نه اندر و آبی نه بخورده و نه بلغمه کیت از من

مرا و از

مرا و از ترنم خولون که بر روی زمین بچکس نیت که در راه  
کند صاحب او را گفت که از تو کی نشنیدم و این جوان نشان  
بدلو صاحب گوید چون روز شد نماز یکم و بر فتم و از خانه آن  
زن پرسیدم نشانان یافته بدو خانه رسیدم و دستور دادم  
گفت صاحب مری بردارست یا دستور یافته اندر خانه رفتم  
آن زن را گفتم چنان خواهیم که سخن میان من و تو باشد  
بگو دیگر نشنیده بودی که فرزندم یا من میان و در  
برده غمناک پس او را گفتم به حکم الله که هیچ فرزند  
زن گفت که گفتم هیچ بعد از آن زن او را بر او و گفت  
فرزند جوان و فرمان بردار اما فرمان یافت پس خان فقه  
بیش آن زن بگفتم چون این صبح نیت از من شنید زار  
بگریست و گفت یا صاحب آن جوان آنست که از جگر و در دکان  
من جدا گشته است و او آنست که شکم من جاز و بر فتم  
من نیت و آن و آن خوب بود و در کنار نگاه دارنده و بر کفتم  
پس هر روز و مرادلف گفت یا صاحب این مرد در دم صدقه من از  
بهر فرزند خویش و شنای چشم من و پس از این فتم خوش گفتم  
و که بدعا صدقه نازده باشم صاحب گفت الله یا عدم دان  
بهر دردم اندر نیامده صدقه کوم چون بشنود دیگر آمد به انجا  
آمدم که آن کور را بخوند و در رکعت نماز کوم و پشت بکوب باز نهادم  
و اندر خورد شنیدم غمناک مردگان از کور را بیرون آمدند و اندر  
جوانان دیدم نشادان و لباس پوشیده نفی یک نفر و گفت  
یا صاحب با مر خدای خود جل جلاله تو نیکان بدو بجای من گوی



هدیه بمن رسید گفتم ارجوان شما مردگان روزادینه را شناسید  
 گفت بلی شناسیم و فرغان اندر هوا نیز نشناختند و در آن روز  
 سلام بادار و در سبک سلام بادار و در سبک رانج روزادینه  
 فقیه گوید رنج ابدی عنه حدیث که مرآتیه باشد و در آن  
 انس بن مالک رنجی الله عنه گفت هر چه در سبک ملوات الله  
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و آمد و اندر کف در خبر بخون  
 ادینه سپید تابان بود و اندر میان و در خون نقطه سیاه بود  
 رسول الله علیه الصلوات و السلام گفت این صحت یا خبر تل  
 گفت یا محمد این روزادینه است خدا عزوجل بر تو غصه میکند  
 تا مرگ عید بود و مراست که از پس تو به عید بود و مرگ  
 و احتیاجی که اندر و بگویم با بعد هر که اندر و حاجت خواهد  
 و در وقت که اندر به بند و اگر محبت کلمه اندر و نیاز خیر  
 کرد ایند تا در لحدت بهتر الفان بدیند و این روزادینه کلام  
 المیزد خوانند و ما و نشککان مراد و سپید روزادینه خواست  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت در اجابت یا خبر تل  
 گفت از هر آنکه خدا عزوجل اندر بهشت و ادبست و اندران  
 و ادب ریشه است از جنک سپید چون روزادینه باشد  
 و بنشینان همه می مانند و بنشینند بر منبر از نور یافته بخوابند  
 و که بر که آن منبر از کرسیها بود از نور می مانند صدقان  
 و نشیدان بران کرسیها بنشینند پس خدا عزوجل مرآتیه  
 گوید من آن خدا نیستم و وعد خویش با شماست کلام و نعمت  
 خویش بر شما تمام گردانیدم و این کرامت است از من مرآتیه  
 بخوابید هر حاجت که خواهید و انکم مومنان گویند خشنود و نخواهد

خدا عزوجل من از شما خشنودم و خشنودم و خشنودم و خشنودم  
 او نه و بدین که مرآتیه مومنان گویند خشنودم و خشنودم  
 انگاه خدا عزوجل خشنودم و خشنودم که مرآتیه و بدین  
 مرآتیه که پیش از آنکه ایشان از روزادینه و در غایت ایشان  
 باشد این هم خدا می گوید که اما مان از نمازادینه باز گوید  
 و بدین آن وقت از ایشان که حاده کشته بر ایشان و نماز  
 آنچه خشنودم است و هیچ کس که نشیند و است و در نماز  
 به کس که نشیند است پس انگاه باز گوید نماز و در نماز  
 و نشیدان و لاسل خوف بخور نماز خویش باز گوید و ایشان  
 هیچ چیز از روزادینه نباشند و روزادینه تا کلام ایشان  
 زیادت که از هر آنکه او را یوم المیزد گویند و روزادینه  
 روزادینه باشد که اندر انس بن مالک از رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم که گفت نماز جماعت و نمازادینه کفارت است  
 بعد که اندر حین که باشد بخوابد و الله اعلم

قال الفقیه رنجی الله عنه حدیث عن السور الحاکم قال حدیثا  
 عیبه من عمری قال حدیثا صالح بن لیسان قال حدیثا  
 ابن ابی وکنک عن کثیر بن زید عن المطلب بن عبد الله بن ابی  
 رنجی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت چون کسی از  
 شما مسجد را بدو و نشیند تا در رکعت نماز کند فقیه گوید در نماز  
 این انگاه باشد که در وقت صبح در مسجد آمده باشد فاما  
 اگر در آن وقت در آید که نماز با مدله کرده باشند و فاما















کشته از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که گفت مال خفرا چه  
 کیندیغی استوار کیندی مالبار خفرا که ز کورت دلون و بهماران  
 خفرا دار و کیندی تصدقه دلون و باز کرده به نیکو بلا  
 از خفرا به عاکون کیندی عبد الرحمن سلمانی مولی امیر الکوا  
 حیران الخطاب رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 که گفت چون بیایی از شما چیزی خواهد سخن بروی بریده کیندی  
 بکند ازید تا تمام نکوید پس جواب دهید و باز کرد اینده سخن  
 از خوشن با بهشت که و نری بدی که چیز بدو دهید یا جواب نیک  
 دهید چه بود لوی و نری نباشند و نری نباشد که نیش  
 آید نباشد تا بشکند که کرد از شما چگونه است بدی خفرا و جل  
 مر شمارا دلالت کیندی سید بن محمد که رسول الله علیه  
 الصلوات و السلام گفت هیچ موی نیست که صدقه بدو بروی  
 باشد الا که ای سحانه بدان صدقه نگاه دانی از مردن بکیندن  
 مار یا از ترسیدن خانه و یا از مرک ناگهان کیندی از رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هیچ مالی از صدقه نقصان  
 نکند و هیچ مویستی را فرو نکند الا که از صدقه دلون کم نشود  
 هیچ بنده نیست که ستم کار خفرا و خفرا کند مگر که خفرا و جل  
 زیادت کرد اند و هیچ بنده نیست که نواضع بدی کرد خفرا  
 عز وجل او را از میان بندگان خویش برکنند عکبر رود  
 از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت هر چیز از خفرا و جل و هر چیز  
 از شیطان پس بر خواند این را قوله تعالى الشیطان  
بعدکم الفقر یعنی دلون شمار از صدقه دلون باز دانی و درویشی  
پیش شماست قوله تعالى و یا مریکم بالفناء و بمعیت کون  
فرمایند قوله تعالى و الله بعدکم مغفرة منه فضلا

و خفرا عز وجل طلعت فرماید و صدقه دلون تا آخرش و نصرت  
 نماید قوله تعالى و الله واسع علیم یعنی خفرا عز وجل افضل  
 نصرت و عینات ثواب دلون آنکه صدقه بدو  
 کند این برده ازید خفرا از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که گفت  
 که در نیت عتق خفرا عز وجل نکیندی مگر خفرا عز وجل را  
 متلد کرد اند بکشتن هیچ که در نیت فاخته اسکارا کرد اند  
 الله خدا تعالی هر که مفاجات ایشان آکند و هیچ که در نیت  
 از کورت باز کرد اند الله خفرا عز وجل یا دلون از ایشان باز کرد  
 کند ضحاک از زال من سیره که در کورت برداشت که خط نیست  
اول خط لا اله الا الله محمد الرسول الله و خط هم آمده  
صد نه در غفور و خط سیرم وجد ناما علنا  
و خط ما قد ضاحی ناما خلقنا یعنی که با فقه که کون  
و محکم که آنچه پیش فرستایم و زبان کیم آنچه از پس کیم  
و گفته اند هر که هیچ چیز را باز دانی خداوند ما عز وجل و هر چیز  
از او باز دانی اول هر که کورت مال باز دانی و خفرا عز وجل حفظ  
مال از او باز دانی دوم هر که عیالت باز دانی خفرا عز وجل عیالت  
از او باز دانی سوم هر که غش زمین باز دانی خفرا و جل  
برکت آن زمین از او باز دانی چهارم هر که دعا باز کرد خفرا و جل  
لجابت از او باز کرد و پنجم هر که حومت از نماز باز کرد و نماز  
خوار دانی خدا تعالی در وقت مرک قول لا اله الا الله از او باز  
دانی کیندی از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت هر که در  
 مرتفعه کند از شما اندر وقت نذر ستم فاصله از صد دم  
 وصیت کند از پس مرک فقیه که بدی رضی الله عنه که از پدر



خویش نشیند رحمة الله و گرفت اندر زمانه عیسی صلوات الله  
علیه مور لقا و ملعون نام بعد از غایت بخت که لقا بودی  
و قیض مور لقا یک آمد و آن مور نیست چرا که لقا گفت با جو  
مراسلای ده با با خوشتن نغز ببرم با کار تو و مور از آن قوی  
و لقا رسد شمار بر باشد از آتش ملعون و در لقا که بگردیدند  
و هیچ سلاح ندلوه که نو میداد و باز گفت و چون مور رفت ملعون  
از آن کار بچمان شد کس و نساه او را باز خواند و نمیش از آن  
خفا او را و لقا این مور بند و گرفت اندر راه عیسی بن مریم  
صلوات الله علیه مران مور را پیش آمد در ای غایت همراه  
عیسی علی بنیسا و علیه الصلوات و السلام شده لقا  
بهم می آمدند و آن عابد نهضت که عبادت شاد داشت عیسی  
علیه السلام گفت آن مور را این شمشیر از کی آوردی گفت  
بخرا خواهم رفت و این شمشیر ملعون دلوه عیسی و عابد هر  
من رفتند خانه ملعون بر راه که رفته ملعون بر در خانه نشسته  
چون ملعون عیسی با عابد بدید با خوشتن بگفت بر خیزم عیسی  
و عابد و سلام کنم بر و هر دو من سلام کرد و در رفتن هر دو  
تن بگزشت عابد گفت یا رسول خدا رخ از این ملعون بگریزم  
پیش از آنکه از آسمان آتش آید و مرا بسوزد خدا عز و جل  
آن گفت از عابد پرسیدید هم اندر زمان و می آمد بسوزد عیسی  
علیه السلام که با عیسی بگوید حرامش بنده کن بکار که تو بیاورد  
بدان صدقه کون شمشیر و مر لقا دست گرفتن بدان نیست بگوید  
بگوید و مر این عابد بگوید از این بنده کن بکار یار تو باشد  
و اندر پشت قریب تو باشد عابد چون این بیغام خدای عز و جل

سینه

نشیند و گفت و الله هر بهت نخواهم چون و و مانند مور  
من نخواهد بود خدا عز و جل و می که بسوزد عیسی علیه السلام که بگوید  
مور این بنده ملعون چون بقضای من راضی نمی باشد و بنده مرا  
خوار در پیش من لقا ملعون کرد ایستدم از آن اصل آتش که هم  
تره با جاری بی دل که هم و بهشت و در سلولم و عابد و لقا  
دلوم اندر هر رقیق کند از لقا هر رقیق راضی الله عنه از رسول  
صلوات الله علیه و الله و سلم که گفت مور خورشید بر در از در آسمان  
با یک میکند یکی میگوید که است که امروز ام دینه با یکا فانیس  
کنند و در سلول و خورشید هم میگوید که با قرازان آدم زلفه  
از هر مرک و بنا کنند از هر و برای را کند از رسول الله علیه  
الصلوات و السلام بر سید زار رسول الله چون نواز دنیا  
بیرودن خورشید زمین بهتر ما را یا شکم زمین ابوهریر  
که رسول علیه الصلوات و السلام گفت چون امیران شما بهتر  
شما باشند و تو مکران شما بجل تر من شما باشند و کار تر  
شما بوزن شما باشند و شکم زمین تر شما باشد بهتر از نیست من  
کنند از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و گرفت اگر توانی  
کنج خویش چنان پنهان نمایی که مورچه نخورد و زرد نبرد و خبری  
یعنی صدقه کن و از رسول الله صلی الله علیه و سلم کند  
و گرفت هر که ز کورت مال بدلو و همانا نیکو داشت و امانت  
بدرست بخل از خف و رکف فقیه گوید راضی الله عنه  
با دال صدقه دلون اندک بسیار حق سبحانه و تعالی ده جز اول  
کلامت کند پنج اندر دنیا و پنج اندر آخرت اما آن پنج که اندر دنیا  
اول از پاک کون مال است چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم

از آن



گفت در چهار لغو و بگویند دروغ می دارید بیا جزو الا صدقه  
بعض مال صدقه بکنه که می شود روزی یک کوفت  
از کنایان چنانکه خدا عزوجل گفت خذ من اموالهم  
قطعه صدقه و تو بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو  
بلاست و بیا بیا چنانکه رسول الله علیه الصلوٰت و السلام گفت  
داد و در صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو  
دلون چهارم بود در اولین است در ثلث اندر دل مون و این  
همه کار است تر شاد و اندر دل مون صدقه بگو صدقه بگو  
دلون اندر مال است ثلث کفن و روزی فراخ گردان چنانکه خدا  
عزوجل گفت و ما انفقتم من شئ ففوق الحفله و اما انفقتم  
چیز در ثلث اول است صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو  
روز قیامت از انجا بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو  
تراویز و بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو  
زیادتی در جان باشد اندر ثلث و اگر نباشد اندر صدقه بگو  
فصلی خرد عا و مسکنان و اجرت بر عاقل صدقه بگو  
آن چگونه است که اندر روز خنجر خنجر عزوجل بگو صدقه بگو  
و بگو باشد چنانکه اندر جزا ده ثلث صدقه بگو صدقه بگو  
تولین دلون تا با بنفای دلون چنگ بکنند و اندر صدقه بگو  
اقتدا کفن است به مکان که از روز و سبکان صدقه بگو  
محمد بن الفضل گوید با سنا و از محمد بن سیدارام در کف  
به نفع یک عایشه رضی الله عنها صد و هشتاد هزار درم و سنا  
اندر هزاره عایشه رضی الله عنها آن روز بر روزه نهد سنا  
رضی الله عنها از مال بمیان مردمان قسمت کرد و چون شد اندر  
یک درم با او نموده بود از آن چون وقت وزنه کش دین اند  
کنیز گفت از این سیم که امروز قسمت کردی مرا یک درم گوشت

ماست خود بن تا بدین روزه بکش دیم عایشه رضی الله عنها  
گفت ای کنیز بر وزن تخمین بکش آن وقت اگر تو مرا  
صدقه بگو بر رفته عی و بن از سر رضی الله عنه گوید عایشه  
رضی الله عنها دیدم در بنفای از درم صدقه دل و بر تو  
پیرایه می بود کرانه و بر می آمدی افکنه چنین گویند که عبد الملک  
بن الحارث هزار دینار میراث یافت از آن همه نفقه که و پدر  
خند به نفیک بر دلون و درستان و ستان گفت خنجر  
بر دلون و درستان از خدا عزوجل هفت سینه بگو  
بدینا بگو کتم باستان چنین گویند زنی به نفیک جان  
بن اندر و شکرت زنی بگو و بر دیکه گفت یا غلام چهار صد  
درم آورده یاران گفتند با حسان سالی از تو درمی خوابت تو  
چهار صد درم او بود و لوی حسان گفت من اندر چهار صدی بگو  
بتر سیدم که نباید و از آن خرد میبسته افتد اگر قیامت باشد  
کفتم و بگو بی ساز گردانم بگو صدقه بگو صدقه بگو صدقه بگو  
او این زنی کند یا گویند اندر که بی از یالین رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم آن یار گفت این سر کمر سپند نف فلان بار بر  
و از آن بدین محتاج تر است به نفیک یار و سنا چون  
به نفیک بر رود و کفست فلان یار از آن بدین محتاج  
تر است به نفیک انگش و سنا همچنان خانه بخانه می رود  
آن سر کمر سپند با هفت خانه از آن یاران بکشت او خواجه  
اولین یار رسید از این نشان او فرموده الله تعالی و تو  
تو و علی الفقههم و لو کان بهم خصاصة  
و نیز گویند در نزول این نشان یار الله چنانکه رسول الله



گوید مورخین اندر روزگار رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 و التمجید روزه میداشت چون شب اندر آمد هیچ چیز نیافت  
 که روزه کند در خواب بابت روزه کند و روزه داشت  
 شب هیچ چیز نیافت بابت روز یک در روز سیوم هم روزه  
 داشت شب هیچ چیز نیافت مولی طاقت نداشت بعد از دیگر از  
 انصار بیان خبر یافت که ویرا حال چگونه است انصار در خانه  
 بره وزن گفت ما را انت مهمانی قرار رسیده هیچ طعام نیست  
 اندر خانه زن گفت چندانی نیست که یک تریه طعام باشد  
 و خداوندان خانه هر روز روزه و نیز زنان را گوید که خود  
 زن و تنور گفتند ما هر روز انت روزه بکشیم این طعام  
 هست این همه کلام و ما صبر کنیم مولا گفت از زن این کلام  
 بیش از وقت بخواند و چون طعام پیش آورد چنانچه بسیار  
 دوست کوفته بود بان نامهان بنده که ما نیز از آن طعام خوریم  
 تا یک همان سیر خود زن کاسه برید پیش آورد و بجان کوفته  
 انصار بر دست کاسه قرار برد و بنی بدان او کف و هیچ نخورد  
 نامهان سیر خود از طعام و بمان جا بخت و چون روز شد  
 مولا انصار بمان مولا رسول الله علیه الصلوات والسلام  
 چون رسول الله علیه السلام سلام نماز بآمد مولا  
 روز سه روز مولا انصار که گفت خدای عزوجل بنده است از  
 کردار شما و حسن کردنته و از این روحانند قوله تعالی  
و لوطون علی القسط و لکون کان بهیضاً  
 صبه یعنی بر خوشی برگزینند که دیگر بنده کوفتیک  
 ایشان باشد و بر خوشی باز دارند اگر چه است که کوفتیک  
 باشد قوله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک

هم المفلحون یعنی هر که هر کند او از رستگاری باشد  
 از عذاب خدا عزوجل از حامد نغایا کند که و کوفتیک  
 مولا انصار خبر گفت و منوم که آن کرده پیش پیش از شما  
 هم بخند بابت آن بعد از اول است که خنک گوید از فقر  
 و اندر نوافل آمدیم هم آنکه از خدای عزوجل ترسیدیم  
 خویش نباید شد که سیوم آنکه از حرام بر سر نه چنانکه  
 ایشان از حلال بر سر نه بر چهارم آنکه نیکو کرد بر سر  
 و درستان خویش چنانکه ایشان بر دشمنان خویش در نظر  
 و الله اعلم  
 حدیثی الی رحمه الله قال حدثنا عبد الله بن حیان النخعی قال  
 حدثنا ابو جعفر المنصور البغدلی قال حدثنا ابراهیم بن محمد عن  
 اتعبد الخدائی عن ابی المفضل الدمشقی رحمه الله علیه روزی  
 بنما صلووات الله علیه در روی برگرفت و اندران در کافه  
 مردمان آن دینه پیش باز عین صلووات الله علیه گفتند  
 ای رسول خدا آن کاذب که اندر دینه است همه جاها می رود  
 و بیان مال از خانه باز می آید و دعا کن تا خدای عزوجل  
 او را بدین دینه باز نیاید عین علیه الصلوات والسلام چون  
 حدیث مردمان شنید گفت باز خدایا مرا اولاد ندیده که یک  
 ایشان باز میار کوشید این کار از دینه رفت بعد بجا است  
 بخور و با خوشی سست کرده اندران کوه را حاکم  
 به کوشید این کار را در کلام گفت به تو یک  
 هیچ طعام نیست مولا و باز در بیمار نادان نیکم  
 و بیوم که دیر است منان نخورده ام این کار چون آوردن



حال بدید دلش سوخت از آن ستم کرده یکی عابد را دید  
عابد دعا گوشت یا کار خدای عزوجل کنان الله بشارت  
و دل تو با گشته کار در راه دعا عابد خیل خوش آمد یک  
او را آن عابد دعا گوشت خدای تعالی کنان الله بشارت  
بس خواهر که بیا حرف کار رسد عابد با خود خوش آمد  
بسم هم او رسد عابد دعا گوشت یا کار خدای عزوجل  
مر که گوشتی در اندر هست و اندر دنیا ما از تو دعا گوشت  
عابد و برقت کار زشت با نگاه ستمت باز نگاه آمد مردون  
دیده چون او رسد بدینند هم به تو یک عیسی صلوات الله علیه  
گفتند یا رسول الله کار بدیده ستمت آمد عیسی علیه الصلوات  
والسلام کس فرستاد و کار رسد بخواند کار بهمان ساعت  
حاضر آمد عیسی علیه السلام گفت یا کار زمر اخر کن یا امر فرجه کار  
گفت از سیکه کار گفت هیچ نیکنی ندانم مگر آنکه چون بچو ستم  
رسد از آن خدای عزوجل به تو یک آمد از آن کوها که اندر خا  
مقام دعا از حق بان خوانست حق با خود ستم کرده برده لغم  
هر سه او رسد لغم هر که در دلش بر دعا عابد  
گفت لغم همه عیسی علیه السلام یا کار گفت عیسی علیه السلام  
گفت اولی بیا از زشت جامه بیا و ده و گفت یک کار  
زشتی لغم یک عیسی علیه السلام نگاه که اندر میان جامه  
سار و دید سپاه و دمان آن مار بست لغم بلکام این عیسی  
علیه السلام گفت یا مار مار گفت لبیک یا رسول الله گفت  
نه کار هر مار که کنی از حق فرستاده لغم گفت لبی یا رسول  
ولیکن سبیلی بیا از این کار زمان خوانست این کار زشتی

در زشتی

داشت بوی دل سایل هر نانی ویراد عاقل و فرشته السیله لغم  
این کار خدای عزوجل فرمان و امر فرشته را نادان مرادین  
یکام بست و هر که خنجر تو می بیند عیسی علیه السلام گفت  
مران کار در راه دعا گوشت کار از سر که هر چه که  
امر رسد شد قال حدش محمد بن الفضل قال حدش  
محمد بن جعفر عن العیسی عن سالم بن ابی الجعد رحمه الله  
زنی از دهی بیرون آمد و فرزندی از آن خویش داشت و راه  
همی رفت کرکی ناگاه اندر آمد کودک را از پیش آن زن برد  
و بر او ناید بدید شد از چشم آن زن و زن از پس کرکی میبرد  
اندر میان و روئین از آن زن بوال که گفت که ستم ام هیچ  
چیز دارم که بمن و بر آن زن با خود یکسان و زشت بیان دروس  
دعا دل در ویش از آن مان شاد گشت دعا گوشت از دل شاد  
بگفت یا خدای عزوجل تو شاد گردانم چنانکه دل خست که و کرک  
کو و کت همی بعد آن سایل هنوز دعا تمام نکرده لغم که آن  
کرک آن کودک باز آورد و بر زمین نهاد چنانکه هیچ زار  
بوی رسیده لغم گفت لغم لغم و بدیدم ستم کنند از اسل  
از تو سفیان از معیت من گویا هر چه که گفت با همی از بی اثر  
بصومعه اندر زشت و مر خدای عزوجل همی بر بسته زود  
این راه از صومعه خویش بیرون گشت چنانی حرم و ده  
و سخت نماز بوزمین خندان شده لغم با خود گفت از این  
صومعه بیرون تو م و لوز زمین را شکرم پس از صومعه بیرون آمد  
یک مان با خود بیا و ده اندران میان زنی او را پیش آمد  
با کمال و صاحب حسن روی و یک دایلیس اندر ساعت  
آن عابد از راه بر و یک دیدار بر زن فتنه شد چنان



خود را نگاه نتوانست داشت آن زن ازین بوی دلو با آن زن  
 که آمد و در آن حال که وی فارغ شد سبیلی فرار رسید و آن که  
 راهب آن نان بدان سبیل بدلو سبیل شد و آن نان  
 اول دعا که بنور سبیل دعا عام غنچه بود عابد را جلالت  
 و فرمان یافت و عابد بنور غنچه بنور سبیلی گوید و رحمت  
 خدای شنیدم که چون روز قیامت باشد بسیار عبادت  
 شکر است که او را اندر یک کفی ترازنند و گناه و گناهان کف  
 ترازنند و بر سبیل گناه و بر زیادت آید از عبادت شکر است  
 پس بنور ما بنور آن نان بسیارند آن روز دلو با عبادت  
 شکر است که او را کند انگاه با گناه بر سر کنند عملش بر آن  
 نان از گناه زیادت آید و نیز گفته اند هر صدقه دلو با نفع  
 گویند بلا از خداوند صدقه بگرداند کنند از او در غفار  
 رخصه الله عنه هر کف صدقه بتوان دلو با نفع نفع است  
 و پوشک به نفع همه ماری از دلو با صدقه نفع تا با  
 دلو کارزار بکن صدقه بوالی دلو کنند از قناره  
 که در کف صدقه گناهان دلو فرزند و با هر کرداند  
 کنند از عایشه رخصه الله عنها که گفت روز قیامت بگویم  
 زنی بیامد به نفع یک و در دست خویش آن زن اندر آستین  
 پنهان میداشت عایشه رخصه الله عنها گفت چه بود  
 که دست از آستین بیرون نمیکند زن گفت یا امیر المؤمنین  
 این از من مبرس عایشه رخصه الله عنها گفت ناچار مگر کن  
 زن گفت یا امیر المؤمنین مگر ما روید به شما بیدار صدقه  
 دلو با دست داشت و ما صدقه دلو با دشمن دست در هر  
 ما خود را بدیدم هر صدقه بدویش دلو با الله همه  
 خویش یک پاره کس کس و یک پاره پیه بدویش را

دیگر

چون هر چه بدیدند بنشین خفته بگویم بخوابیدم چنانکه قیامت  
 برخاسته است و همه خلایق اینجا حاضر آمده اند از آن میان  
 ما را حقه دیدیم بر نه استاله و پاره کس کس کس بر عورت  
 خویش نهاده آن پیه بدست گرفته می لیسند و با یک مشکو و  
 یکبار دیدم را از آن دلو با دست سبیلی بدست خویش دلو با  
 مر خلق را من یکدیگر آب از بدو دیدم و به نفع دلو با او بگویم  
 و آب دلو با او از دست ندیدم از فرزند خویش که آنکه او بگویم  
 آب دلو با دستش نعل با دلو با نعل از آن خورب بدو دیدم  
 دست خود را نعل با فتم چنین گویند هر مالک  
 رحمت الله روز قیامت سبیلی بیامد و از او جزای خواست  
 و نفع یک مالک جمله خود را دلو با نفع گفت آن نفع را  
 بسیار زن جلایا و نفع مالک همه از آن خود را بدویش دلو  
 و نیمه دیگر زن دلو با نفع گفت یا مالک چون تو کس را زاهد  
 زمانه خوانند گفت این زن چه گفت بر نزد دیدم را به هر  
 شکسته و ناقص فرستد مالک و نفع دلو با نفع خواند  
 باز خود را او دلو با نفع از آنکه روز بوزن کف و گفت از زن  
 جسد کن اندر صدقه دلو با نفع بر خواند این است را  
 خدای عز و جل فرمود خد و نفع دلو با نفع نفع صلوة  
 نفع فی سبیل ذرعه سبعون ذراعا ساکوه  
 گویند این همه نفع از هر صیت اندکان لا یؤمن بالله  
 العظیم یعنی نفع بدیدم بخوابیدم بزرگ قوله تعالی و لا  
 یحیض علی طعام المسکین و مردمان هر یک  
 نفع بدو بطعام دلو با نفع از زن بدو از سبیلی نفعی از کون  
 خویش بیرون گویم یا ایمان اکنون چنان باید که آن نیمه



دیگر بعد برون گیم فقه گوید ریخ الله عنه حدیث که در  
بنا الفضل یا ستا ویر خیر از اهل بصره گفت احوالی  
خداوندان کوسند ان بسیار و صدقه کم دلور گفت من  
احوالی خورید که کوسند ان و سور ویر باز همی ان  
وی میکنند و کس سید اندر جان انشان حرا و نشا  
باز میدلو و کلا از سندن رکوات نگاه میدلو و چون بر ترازان  
و خبان بدید گفت اگر نتوانم اتباع اهل بسیار کرد انم  
و پس انون احوالی عطا و صدقه بسیار دلون گرفت  
کنده امش از خیمه از عید من حاتم رسول الله علیه الصلو  
والسلام گفت نیست از شما که نه روز قیامت خدا عز وجل  
با و سخن گوید بنده چون بسور لایست نکرد آن بنید که از پیش  
و نشا باشد و چون بسور خیر نکرد آن بنید که از پیش  
و نشا باشد و چون در پیش نکرد انش بنید که از پیش  
خوبه از انش کرم اگر هم به نیم خوابد گوید ریخ الله  
ده حطت که بنده لایکاه یکاه بیکان رساند و بنده بد  
در جات باید اول صدقه دلون بسیار هم و ان خواندن و  
نشستن با کسی که لغت بسیار با کنند و ویر اندر دنیا  
زاید کرد اندر چهارم بوسن رحم بخیم بیمار بر سیدن ششم  
مکتر سخن با تو نگرانی انشا الله که تو کس خیر غول کرده اند  
و از کار لغت باز داشته باشد بنعم اندیشه کون که فردا  
مرا کی می باید رفتن هشتم اعل کون ماه کردن و هر که بسیار  
کون هم کم سخن و خاموش لبون دهم تواضع کون و چاه  
فرو دست بر سیدن و در و نشا که در دست داشتن و یا  
ایشان نشستن و تیمال و مسکنه که تو اخین و دست  
بر سر ایشان فرو آولون گفته اند هفت خلعت که

صدقه را بسیار بد و بزرگ داند اول انکه از حلال باشد و چنانکه  
خدا عز وجل گفت قوله تعالی انفقوا من طیبات ما کسبتم  
در صدقه که از مال انک باشد سیوم انکه زود و دیر هم انکه  
بنا بر زود و دیر و فونت شود چهارم از بهترین چیز و دیر از ترین  
نیز چنانکه خدا عز وجل گفت ولا تنفقوا من طیبات ما کسبتم  
تنفقون پنجم انکه منهدن دیر یا با اندر یا بد ششم  
منت نهد بر در و نشستن با او انش باطل نکند و بنعم در و نشستن  
ریخ نماید تا نزه کار کند و چنانکه خدا عز وجل گفت ولا تبطلوا  
صدقاتکم بالمن و الما ذی و الله اعلم

فقه گوید ریخ الله عنه حدیث  
که ما را بدین رحمه الله علیه گفت حدیث که مال الله ابو جعفر اسکا  
محمد ابی سدی گفت حدیث که ما را فضل عالم گفت حدیث  
که ما را قاسم حکم عرفی از هشتام ولسد از محمد سلیمان  
سدی از خکی که ملازم ابن عباس ریخ الله عنه که و گفت از  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میگفت حدیث  
از هشت سال از هر آمدن ماه رمضان با ویر محمد از بر سرش  
که مران با را افزه خوانند بر کما بر در خنان هشت بر یکد یکزد  
و حلقهها در هشت بر طبقها در نون گیرند و او از بر سرش  
از پنج که کس از ان خوشتر او از بر سرش باشد و خوشتر  
خوشتر را بسیار اند بر کس که بر هشت بر آید و گوید سید  
خاطی هشتام مال الله ابو تعالی انجو اهد ناما لوزنی او دیر  
گویند بر رضوان گوید یا خیرات احسان این اول ششم  
از ماه رمضان پس رضوان را از حق عز وجل فرمان آید که از رضوان  
در بار هشت را یکش می بروزه و الا ان ماه رمضان از امت محمد

این حدیث است



صلى الله عليه واله وسلم وند آید یا جبرئیل فرور و زمین وینه  
مردوان سینه و خل برینه بر کرد نه ایشان و اندر میان  
دریاهاشان انداز مار و زه تپاه مکنند بر امت محمد  
صلى الله عليه واله وسلم و خدای عز و جل هر شبی از شبهای  
ماه رمضان شب بار بگوید هر پنج حاجت خواهند داشت  
اوبه پذیریم و هیچ امرش خواهند داشت تا و بر بیاوریم  
کیت هر دوام و بدو مکرر که هرگز درویش نشود و وفا کنند  
که هیچ ستم مکنند و خدای عز و جل هر روز از ماه رمضان برکت  
روزی که گشت و آن هزار هزار برکت را از آتش تهنه از لگو کنند آن  
که مستوجب عذاب و آتش شده باشند و چون از دوزخ باشند  
از ماه مبارک رمضان آن روز چندانی از لگو کنند هر اندر نیمه روزی  
ماه رمضان از اول ماه تا آخر ماه از لگو کرده باشند و چون از لگو کنند  
که آن شب است و هفتم باشد از ماه مبارک رمضان خدای عز و جل  
مر جبرئیل را فرمان دهد تا فواید زمین با کرده بر فواید شکیان و باری  
علی بن ابی طالب و جبرئیل بیاورد آن علم را و بیاورد کعبه بر بند و جبرئیل  
علیه السلام شصت هزار برکت از آن که هر برکت که باز مکنند برکن  
مگر شب قدر اندر آن هر چه بر بار کنند از مشرق تا مغرب  
همه بگیرد و جبرئیل و فرشتگان را بفرستد و میان امت محمد خلیه  
الصلوات و السلام با سلام میکنند بر هر استیلا و بر هر  
نفسه و بر نماز کننده و بر هر دعا کننده هر استیلا و بر  
خبر دهند و نماز میکنند و بر دعا و ایشان این میکنند تا صبح  
روز بدید چون صبح روز بدید جبرئیل با یک میکند یا معشر  
الملئکه صلوات الله علیهم اجمعین از خلیل و فرشتگان  
و گویند که یا جبرئیل خدای عز و جل یا حاجتمندان امت محمد

علیه الصلوات و السلام چه کفر میسر نیل علی السلام کو خدای  
ز نظر رحمت بر ایشان نکرست و گناه ایشان را بخون گوید یا مژ  
هر سه مکر چهار کرده را فرشتگان کونند یا جبرئیل این چهار  
کرده کدام اند جبرئیل علیه الصلوات و السلام گویند یک گروه آنکند  
که از آخر خولوا توبه مکنند و بگویند ای خدای عز و جل مکر کرده  
ما را و بدید ما را از اند سیوم کرده آنکند مکر کرده ما را  
از خویشان چهارم کرده آنکند مکر کرده از برادر مسلمان بر بند و سخن  
مگویند و چون شب عید باشد مرا از شب عید حازه خوانند  
شب عطا یافتن و چون بامداد روز قضا و نذر و حل  
فرشتگان را بفرستد همه شهر بار و زده و ایشان پس و شکیان  
بر زمین اند و بر سر کوهها و ایشان بایستند و با یک کنند  
چنانکه همه خلایق استخوانند اندر روز زمین مکر از آدمیان و بر  
گویند مرا امت احمد علیه الصلوات و السلام از امت محمد صلی الله  
علیه و آله و سلم بیرون آید بوی خدای کریم جل جلاله بر بند و  
و جبرئیل را بیاورد و گناهان عظیم شمار و چون نمازگاه  
بیرون آیند خدای عز و جل گوید فرشتگان را یا فرشتگان  
مزد ویر که کار خویش بکنند بخاروی چه باشد فرشتگان  
گویند یا رحمدایا و برورد کار را بخاروی چنان باشد که مزد ویر  
نماز بر بندند آید یا فرشتگان و نماز را نگاه بگویم که نور  
روز و ایشان ماه رمضان و نماز کنندگان خوش و مغفرت خویش  
که هم در همه روز بیاوریم پس ندا آید بایندگان حاجت خواهند  
از من بغوت و جلال من حاجت بخواهند از من امروز دنیا می و آخر  
الدکه رو اکتم فقیه گوید ریض الله عنه حدیث که ما را از ائمه

یا











و فضل الله بر جاها و دیگر جای که من فضل دارم بر غیر آن  
و دیگر ماه رمضان ماه هدایت عزوجل و فضل الله بر ماهها  
و دیگر جای که فضل الله بر غیر عزوجل بر همه خلایق  
فقیه گوید رخصه الله عنه حدیث که ما را محمد بن فضل بن  
خوشیش از امیر المومنین حسین علیه السلام گفت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم روزی برون آمد و مردمان نشسته  
و با یکدیگر طیاج میکردند رسول الله گفت علیه الصلوات و السلام  
آدم و خواهم که شمار از شما بفرستد جز کنم و ترسم که شما بگریزید  
کنید و بود که شمار آن بهتر بود بگویند او را اندر و پدر بارش  
اندیشید که نه مانده باشد از ماه رمضان و یا اندیشید  
بچ مانده باشد و یا اندران نشسته گفت مانده باشد  
و یا اندران نشسته و سیوم باشد ازین بیرون باشد  
و از علاقه هار نشسته قدر است نشسته باشد از امید خوشتر  
و نه بود و چون باشد که اوقات بر آید و بر اشفاق نباشد و  
تا بدو هر که یار و آلا آن نشسته را بیخ نمازند اندر و یا میان  
و احتساب بیاورد خدی عزوجل مرا و هر که است ازین  
از آن که باشد فقیه گوید رخصه الله عنه شرط که رسول  
صلیه الصلوات اندر نماز نشسته و روزه روز ایمان و حجاب  
و ایمان آن بود آنچه بار خدای سبحان مرا و او و عده که است از روز  
آن تقدیر کند و راست بنده آرند و احتساب آن بود که  
در هر شب بخت بند با تو وضع و خروج خالص مر خدای تعالی  
بی طمع و ریاضت و ثواب جز از خدی عزوجل چشم بداند  
و چون خواهد بیا بدو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
از فضل و ثواب و امرش چنان باید که حرمت ماه را بشناسد

و زبان را نگاه داشت و از دشمن مسلمانان چون خنجر  
یا این می ترسد خدی عزوجل بندگی بانه حکمی گوید  
تو بند برفته و وعده که مصیبت زدگان اندر دنیا خبر و تو  
بار خدایا اگر روزه نبردی ما با آنی محروم کردانی ما را از روزه و تو  
روزه و الله محروم نکرد آن از تو مصیبت زدگان ما را  
به نیکو کار کردن بر گناه کاران کشید ابو ذر غفاری رضی الله عنه  
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزه با چه مضایع  
و ششم چون نیت و سیوم شد بر خاست و یا نماز که باغی  
از نیت شد نیت آنکه رسول الله علیه الصلوات و السلام  
برفت و ما نیز بر ششم پس رسول الله علیه الصلوات و السلام  
نیت نیت و چهارم بیرون نشسته و چون نیت نیت و تخم شد  
بیرون آمد و یا نماز که باغی از نیت شد نیت که رسول الله  
چه بود اگر امتی نیت یا نماز که رسول الله علیه الصلوات و السلام  
گفت یا امام باشد خدایا که باز که هر روز همه نشسته  
و نیت نیت و ششم بیرون نیامد و چون نیت نیت و نیت  
نیت بیرون آمد و قوم را و اهل خوسه که و نماز که با ما نیت  
ما را امامی که تا بر رسیدم که بخور و نیت نیت  
کنند عایشه رخصه الله عنها که رسول الله علیه الصلوات و السلام  
آمد نیم شب ماه رمضان و نماز که اندر مسجد همه یارانی با او  
نماز که نه و چون نیت سیوم شد محرم چند آن شد که در مسجد  
نیت شد رسول الله علیه الصلوات و السلام آن نیت بیرون  
نیامد و نماز که با او پس از نماز که بیرون آمد و چون  
نماز که نیت بخواب باز نهاد گفت یا لکن من کار و نیت  
بر من نشسته نیت و لیکن بر رسیدم که بر شما نیت نیت







چنان گفت ما روید من فدا تو یا یا رسول الله روزگار هیچ  
و عیالت است مگر خدا تعالی امر اینها کرد اند اندر و عیالت  
ایشان رسول الله علیه السلام گفت هر ترس  
ای جوان بهر روز که روزه داری هر روز که صدیده از کوی  
و هر روز که صدیست و کوی و هر روز که صدیست و کوی  
یا بارگاهان حاکمان و چون روزه بروی روزه داری که خدا  
مژده باشد هر روز که روزه داری که خدا مژده باشد  
قریان که باشد و بر هزار است غایبان را بر نشاند باشد  
و چون روزه روزه داری که خدا مژده باشد که هر روز  
برده از لاله کرده باشد و هر روز که باشد و برده  
هزار است غایبان را بر نشاند باشد و روزه بر روز  
سال باشد یک روز است و یک روز است و یک روز است  
دیگر گفت روزه در شش بر اینان باشد و هر روز که  
روزه در شش باشد و نورب روزه غایبان را بر باشد  
به نورب روزه غایبان را بر باشد و نورب روزه غایبان را بر باشد  
و واعد ناموسی تلخین لیل و امتحانها  
بعشر این عشر ده از بانه در حج و عیالت و خدا عزوجل  
با موسی سخن گفت و واعد ناموسی تلخین لیل و امتحانها  
چهار بود الواح و بنیستند و واعد ناموسی تلخین لیل و امتحانها  
از ابو دراضه الله عنه و واعد ناموسی تلخین لیل و امتحانها  
ایست و دعا کردن بسیار و آخرش خوشی و صدقه  
دهون بسیار اندر روزه و واعد ناموسی تلخین لیل و امتحانها  
الصلوات و السلام که گفت و واعد ناموسی تلخین لیل و امتحانها  
این ده روز بر شما باد و بر روز پنجم خاصه اند و بر چیزها

بشود

بما بخافوه آرد نیده چون بگره چشم و دیگر منزلی بدید آید  
خوشتر و بهتر از آن و آن منزلی که فرو آمده باشند چشم و جگر  
نمایند نیده کوید یارب بخا خواهم که ما را بخافوه آرد حق عزت  
و عیالت کوید آید نیده به عهد و عهد که بگوید که دیگر خبر نخواستیم  
کوید بخیر از این چیزی دیگر نخواستیم پس او را بخافوه آرد نیده  
چشم و دیگر منزلی نمایند آن هر چه بگویند و این منزل  
چشم و جگر نمایند نیده کوید یارب بخا خواهم که ما را بخافوه  
آرد نیده چون که بخافوه آرد که جگر و دیگر خواهر نیده کوید باز  
بعزت تو که نخواستیم چون او را بخافوه آرد نیده نگاه بار چهارم  
پنجمان سه بر کند منزلی دیگر بنید که او را بخافوه آرد نیده  
چشم و جگر نمایند نیده نگاه نیده خاموش که بگوید  
آرد نیده نیده که آید نیده چه از نیده نیده کوید چند نخواستیم  
مراسم آمد و شرم زده گشتم ندانم که آید نیده من ترا چون دیا  
وده بار چند دنیا و آنچه از اول دنیا تا آخر دنیا که بنیدگان خود  
دلخه بگویم از همه خیر به هم قبول در بر نیده کوید یارب از کرم و فضل  
خود پیش از اینست قبول دارم انکاد او را بگویم خود آن منزل عیالت  
کند و آن نیده را بخافوه آرد و این کمتر نیده که او را  
اند و این نیده چندین نیده که بخافوه آرد نیده  
والله و سلم این صیفت را به سج بار یا بگوید الله خندان بخند  
که دند نداشتن بدید اندر جانست که زمان اهل دنیا  
نیده نیست فاصله از حور العینان که نیده از هر که دار که اندر دنیا که



خدا کند خدا تعالی میفرماید قوله تعالی انا انشا ما هت  
انشاء فجعلنا هن ابکارا عربا انرا با و هت  
در تفسیر امید دارند بر رحمت خدا عزوجل قال الفقه ریحی الله حدیثنا  
الحلیل احمد قال حدیثنا ابن معاد المانی بهرست قال حدیثنا  
الحسین المروزی قال حدیثنا حجاج بن ابی شیبہ قال حدیثنا  
عمر سعید بن المسیب قال حدیثنا هرزه گفت ریحی الله عن رسول الله  
واله وسلم شنیدم که خدا عزوجل رحمت را صد جزو که انون نفوس  
خود خوانده لطف مازدانت و یک جزو بر زمین و آسمان و زمین  
رحمت دنیا از آن یک جزو است که خلقان بر یکدیگر می کنند باید آن  
مقدار که اسب بچه آرد یا رسم خود را نگاه دارد یا برود و نشسته و اگر  
بنهند سبک بر گرد و زبان لبشیدن کرد این شفقت همه انون  
یکی جزو رحمت قال حدیثنا الحلیل بن احمد قال حدیثنا علی  
قال حدیثنا عبد الحمید قال حدیثنا الاسود و خوف لا علی عن  
الحسین قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال حدیثنا عزوجل  
صد جزو رحمت است انون یک جزو رحمت با اهل دنیا و فرشتگان و اهل  
بریکدیگر رحمت کنند از آن یک جزو رحمت همه را هر روز صد ناهد  
هنگام مرکز ایشان پس چون روز قیامت باشد این یک جزو رحمت  
بالفرد و نه جمع کند تا صد جزو تمام شود انگاه جمیع امر او بیاورد  
طاعت را دهد فقیه گوید ریحی الله عن شعیب بن جابر قال حدیثنا  
وسلم بن عبد الله قال حدیثنا عزوجل رحمت خود را صد جزو می خواند  
و وعده که ما را در حدیثش گویند با عمل می شود

زیرا که

زیرا که هر که رحمتش امید و آرزوی جان باید که در کارها بر یکدیگر کند  
تا از اهل رحمت که در دنیا که خدا تعالی میگوید اندر کلام خویش  
قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین یعنی رحمت  
خدا بر تو یک گشت به سبب کارها و نیز جابر گوید قوله تعالی  
فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک  
بشئ قال حدیثنا ریحی الله عن جابر قال حدیثنا عزوجل  
و رحمتی وسعت کل شیء یعنی آن رحمت هر چیز را می پوشد  
ابن عباس گوید ریحی الله عن جابر قال حدیثنا عزوجل  
و رحمتی وسعت کل شیء ابلیس که در آفرینش و نشاند  
گفت انانی من الاشیاء و یكون لی نصیب من رحمة  
گفت من چیزی ام از جنه و من از رحمت جزو رحمت خود دان  
و ترساید و نیز طبع افلاک همین گفته تا این فرموده که  
فما كتبها للذین یتقون الزکوة یعنی رحمت  
که با اوست که از ترک بر هر روز زکوات مال بدهند  
و الذین هم بایاتنا یؤمنون یعنی و رحمت خود دارند  
ایشان را خدا عزوجل پس ابلیس از رحمت حق نومید شد  
و خود دان و ترساید ان گفته ما از ترک بر زکوات و دهنده  
زکوات ایم و با ایشان را و بر که بده ایم تا رحمت ما را خواهد شد  
تا انگاه فرمود این قوله تعالی الذین یتبعون  
الرسول النبی الامی الذی یحبون له و لله ملکوتها  
عند نعم فی التوبه و لا یحیل یعنی رحمت من است

نفس

و یوتون



که محمد بن نضر است که در اند پس جهودان و ترسایان بنزد  
رحمت خاصه مرعوفه عابد و چون چنین باشد هر دو جنب و جهت  
که شکر کند خدا عزوجل را که ایمان او را کرمت کند و شمش از خیر  
مؤمنان گفتمند و بخوابد از خدا عزوجل اندک نماند و چون کند  
و شمش از خیر کند چنانکه خوانند از بی محال از هر که بود  
البریک خیر رحمت عابدان و در وقت سحر و از یک خیر رحمت  
سعدت که در وقت صبح رحمت قنات و در وقت از امرش  
چگونه نوید باشم بخیر هرگز نوید شوم و نیزهون گوید  
اگر نور بنو مطیعان رحمت تو مرعوفه است اگر از مطیعان  
بنیم که نور را امید داریم یا در عاصیان هستیم که رحمت را امید  
نیزهون گوید الهی رحمت او دید و از ارجا و به جهانان که  
و کا و از آن نوید که در وقت شکر کند یا نوید از آن سفا  
حاجت کند که در وقت خود سفا رحمت تو بعد از آن که از آن  
دل که خواهد بود و در قال حدثنا الخليل بن احمد که بول  
گفت صلى الله عليه وآله وسلم میور بود هر چه کاندشت و کشت  
اندر آمد به این معنی بیمار شد و اندر آن بیمار را برادر خیر  
وصیت کرد و گفت چون من بمیرم ملائک شش بوزید پس آن کشت  
بسیار تا خاکستر آنها نگاه نمواند خاکستر خشک بیاد برده  
و نمی اندر دریا افکند چون از من بمیرم آن وصیت و بقیام کند  
انگاه ضای عزوجل مرد را و در میان او کوفته تا خاکستر  
جمع کند و انگاه خیر عزوجل و برانده کرد و کشت بنزد

چنان درشت تو صبر کن که چنین که در چنین فرمودند  
یا رب نرسیدم از تو و از کنایان خویش که هیچ کرد از این ششم  
خیر عزوجل بدین سخن ملائکه را بیا مرنه قال حدثنا  
ابو جعفر گفت پیغمبر علیه الصلوات و السلام از جابر عین الله  
میدید که میخندید پس انگاه رو بر کرد و میبرد و رفت و ما عجب  
شرم نه و میخندیدیم باینکه گفت بر سر ما باشد  
مرغاش پیغمبر گفت علیه الصلوات و السلام یا رب و رفت انگاه  
بسوی ما آمد و ما را گفت که اندرین وقت جبرئیل امرا خدا عزوجل  
و مرگ گفت که خدا را گوید من کان ملائکه رحمت توید که در خل  
این است بر خواند قوله تعالى انبي جباري الى انا العفور  
الرحيم وان عذابى هو العذاب الا لم يفرج عنه خرده  
نبد کان ملائکه رحمت تو و رحمت مرعوفه و عذاب در زمان کشت  
مرکا فرمود قال الفقيه ابو جعفر که رسول گفت صلى الله عليه وآله  
و سلم که خیر عزوجل را بزرگ نیاید از زید کنایه بزرگ هیچ  
زبان ملائکه او را بزرگ شش شش نما میور بود و لغو و لغو و لغو  
بر دست و کشته شده بود و آن نموشیمان به نوبت که  
رفت و او را گفت از راه بر دست لغو و لغو و لغو و لغو  
چگونه مرگ تو به یار جور گفت که که امر او گفت چون مردمان ترا  
توبه نیابند آن مرگ توید کشت آن راه بر نیز کشت از آن جا  
بر رفت تو یک راه و دیگر شد راه بر گفت از راه بر لغو  
و نه من کشته ام چگونه مرگ تو به یار راه بر گفت نیابند که امر







ویر باب طهارت بر گرفتن فرقه آمد آن انار بر کین و بدلی دوز  
 کشید و وقت آن از آن انار بکوه و انگاه نماز کوه و پوست از کوه  
 سجاده نماز است که زمین راه سبج جزا بر و بر و بر و بر و بر  
 یغی است بکاه با او را بکوه بکند باقیامت بخان اسجده کاه  
 بر خیزد خداوند تعالی بروی بخان کاه که در خواست جبرئیل که بر شد  
 و فرقه آمدن ما بر و رفت و در بخان در سجده است باقیامت  
 پس جبرئیل علیه السلام گفت ای علم خیان یا فتم که با رخدا اسجده  
 او را بر اینک از انقیامت و پیش خود بیا کند پس نواید خدای  
 عزوجل که بنده مرده بهشت اندر آید بر جنت پس آن بنده گوید  
 بهشت بخوانم مگر بگردار خوشش انگاه خدای عزوجل گوید از سقا  
 با بنده من حساب کنید بخت که در بر و رفت و دور آن کرداری  
 که او را به نفع نیست و دشمنان از بخت درخت انار خوش  
 آب حساب که نه از عبادت با خدا سال زیادت اند  
 و نعمت نامه از انار چشم و کوش و جوی و دمان و جوی  
 و جوی با بر بیشتر آمد انگاه خدای عزوجل گوید بنده ملا با تان اندر آید  
 دشمنان و کله بوزارتش کشید که نه ندان بنده با تان هم کند  
 گوید یا رب بر جنت خوش به بهشت اندر خداوند تعالی گوید  
 باز کرد اندیشش و دشمنان با ریش کرد و نند و بجایگاه  
 بایست اندیش خداوند تعالی گوید بنده من که آفرید بعد از انار  
 بفر بنده گوید تو آفرید خداوند عزوجل گوید ای علم  
 از قبل تو بفر بر جنت بنده گوید یا رب بر جنت تو بفر گوید

حساب

که تو وقت

که تو وقت خلوت با خدا را بفر جنت که بنده گوید یا رب بر جنت  
 گوید که فرقه آمد ترا بخان کوه که آن کوه اند میان درخت و با  
 که بیرون آید از هر تو از میان آب شوی آن چشمه است خوش  
 آید از هر کوه بر شیب از آن درخت انار بدان لطیف که انار اند  
 بسالی دیگر بیرون آمد بر شیب است با جان تو اندر سجده  
 بخان کوه که تو خواستی بنده گوید یا رب این همه تو کوه انگاه  
 خدای عزوجل گوید این همه کوه بر جنت خدای کنون بهشت بخان  
 اندر آید بر جنت پس آن بنده در بر جنت خوشش بهشت اندر آید  
 و گوید بیک بنده بفر تو را انگاه جبرئیل علیه السلام گفت یا فتم

همه چیز بر جنت خدایست عزوجل

روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت هیچ بنده  
 در دل خوف و جگر دنا بدیده نه یک مرگ الا خدای عزوجل به  
 او را انکه امید الله و امید کنشش از پنجم هم داند  
 از سید القبری از ابو هریره که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم  
 هیچکس از شما بگوید در خوشش ز به گفتند تو نیز یا رسول الله گفت خوش  
 مگر خدای عزوجل بر جنت اندر باید پس انگاه گفت حرص بشید  
 بر طاعت و کار اندر خدای کنید و صورت طاعت کنید و در روزگار  
 غار حیات که بنده در راه راست گیرید و نه همواره روید تا بفر گوید  
 انس گوید پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم پس و او را  
 نغس و لا تشتر و ایضا آسان کنید و تو را بکند و تبار  
 امید هر بنده که در جنت است اینست محمد و حق الله

خود



گوید که خدای عزوجل روز قیامت بر سر نهان خوشی خندان است  
فرستد که ابلیس طمع امرزش آفند پیغام گرفت صلی الله علیه  
واله وسلم روز قیامت از سر خوش اواز آید یا امت محمد آن چه  
از قبیل من بود بر شما بشمارم ششم رحمت بر من است ایندین  
فصل بیست و ششم گوید چنین گفته که دویم تا دهم  
درست بود و خوف بهتر و چون بیمار شفا و سلامید بهتر باشد  
یعنی چون تندرست باشد با خوف بهتر تا بر طاعت جهد کند  
و از تعصیت صبر کند و چون بیمار گردد از کار عاجز ماند از آن وقت  
اورامید بهتر کند محمد بن الفضل باستان خوش از انانی یاد  
که در روایت از پدر خود گوید که خدای عزوجل بر او و انیس علیه السلام  
وحی که یاد او فرموده ده مرگناه کار اند و بیستم کنیز صدیقان  
داده گفت یارب چگونه بشارت ده مرگناه کار اند و بیستم چگونه  
مر صدیقان گفت بشارت ده مرگناه کار اند که بزرگوارند در آخرت  
کنانه ایشان و بیستم کنیز صدیقان که تا بگردار رحمت نمانند که من  
بر هیچکس عدل خود و صاحب خف بنهم الله و ابن ابی داود  
از انانی داده گوید از پدر خویش از بعضی اهل بیت که خدا تعالی  
گفت تنم با دشتاه همه بادشاهان و دل همه بادشاهان  
با مرزیت و بر هر قومی که خزان ایشان خوشتر شوم دل ملوک  
ایشان بر ایشان هر مان گردانم و بر هر قومی که خشمم گردانم  
ملوک ایشان بر ایشان بکنند آرم و بلغنت گردانم  
مگردانم و توبه کنند بخیر تا جل ایشان بر شمارم گردانم  
علاء بن رحمن گوید از پدر خویش از ابی هریره ریح الله عنه که پیغام

گفت

گفت صلی الله علیه وسلم اگر مردانند که از یکدیگر و خویشاوندان  
هم که بدست طمع میکنند اگر کارند که خدا را بدو و خویشاوندان  
هم که از رحمت خدا را بدو و خویشاوندان فصل بیست و هفتم  
بن محمد بن عمر النیسابوری قال حدثنا بن محمد الاسفاری قال حدثنا الحسن  
بن محمد بن عمر الکوفی قال حدثنا مارون بن محمد بن احمد بن سیدار گفت  
یحیی بن اکنم را بخوار دیدم گفت یاحی خدایا تو چگونه می گفتی خدا او را  
مخوف کرد و بخواند و گفت یا سیرید که در آن گفت یارب از تو چنین خبر کردند  
گفت یا سیرید که در آن گفت مراد حدیث که عبد الرزاق از معمر  
از عروه از عاتقه رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله از  
حبره از او که خداوند بیکه بر آن مسلمان که اندر اسلام مورخ خویش رسیده  
و بخوابیم که او را عذاب کنیم از تو چنین گفتند ما او فریم و ضعیفیم  
رحمت کند خدا او را و خویشاوندان گفت عبد الرزاق راست گفت و عاتقه را  
گفت و پیغام بر محمد صلی الله علیه وسلم راست گفت و خبر را راست  
گفت عمر گفت که آنکه بفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله کردند  
و علاء بن رحمن رضی الله عنه پیغام بر محمد صلی الله علیه و آله رسانید  
رسول الله صلی الله علیه و آله و آل صلی الله علیه و آله که گفت یا رسول الله ترا چه رسانید



که در آن وقت که با ابا حفص خبر برادرش رسید گفت خداوند جل جلاله  
 میگوید من ششم دارم اندکی بنده که اندر اسلام و مسلمانان و سیدان و  
 کوفته که او را عذاب کنم پس چرا شرم نداده آن بنده که اندر اسلام  
 می آید پسید که با شرم اندر خدای عزوجل گریستن و زاری است  
 هر چه تیرسد خدای عزوجل و اگر گرام الکاتبین و از معصیت و رها شدن  
 و بر طاعت محبت باشد که چون گشت بر خرد روزی جز در یک روز  
 بر جوانان واجب است که ترسند از خدای عزوجل و در رها شدن معصیت  
 و در رها شدن بر طاعت که بنده نداند که اجلش کی است پس هر چه از  
 جوانی که اندر جوانی بر طاعت خدای عزوجل در رها شدن و از نیکان  
 بنده جوان را روز قیامت بر بر سر به خوش جا دهد چنانکه اندر  
 خبر آمده است قال حد ثنا ابو الحسن القاسم بن محمد بن زید بن جری  
 ابره ربح الله عنه گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گفت که  
 خدای عزوجل بر سر ای عرش بیه دهد اندران وقت که هیچ  
 نباشد مگر سینه عرش و اول امام عادل را درم جوانی را که جوانی  
 خویش اندر عیالات خدای عزوجل گذرانیده باشد پس هر که در وقت  
 همیشه بر سر سجده و وقت نماز متعلق بود جز از سجده بیرون آید  
 بارگشتن و خوابه بسوی سجده و وقت نماز چهارم هر که در وقت نماز  
 یا در وقت از آن خویش بختی از پدر خدای عزوجل بختی بود که  
 خدای عزوجل آنها را کند و بر کفشان خفته بگذرد چنانکه از چشم  
 و بر نهان گفت ششم که ذی را در دست و آله و آن زن یا جمال و آن

و هر چند او را طلب کند نیاید و چون نیاید نفی یک خویش نگوید  
 بحرام و ترسد از خدای عزوجل بنفع موی که صدقه دهد بر دست است  
 چنانکه دست چپ او بر نیاید بخی بهمان دهد و الله اعلم  
 قال حد ثنا ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد قال حد  
 محمد بن الفضل عن اسماعیل بن حاکم گفت عبد العزیز بن خدیج بن  
 بکر در خاص و عام را عذاب کند و لیکن چون معصیتها ظاهر بود  
 و نهی میکرد کند انگاه مستوجب عقوبت که بنده خاص و عام چنانکه  
 در انشور او نهان که خدای عزوجل که بیوشع بن زید که از قوم نوح  
 هزار مرد از نیکان هلاک خواهیم کرد و از مفسد نجات خواهیم  
 یوشع گفت یا رب که مفسد الله هلاک کنی به معصیت نیکان را  
 چرا هلاک کنی گفت زیرا که ایشان از پدر این جماعت ششم نکرند و آن  
 مفسد آن نیست و خاص است که بنده نوح و نوح بن امییدن ابو هریر  
 که بنام میرضا الله علیه و آله و سلم فرمودند از مردمان کسی اند که کلید شتر اند  
 و کلید خزان پس چنان بنده را که خدای عزوجل کلید خیر بدست وی  
 گوشت و دل بران بنده که خداوند عزوجل کلید شتر بدست وی  
 یعنی آنکس که در امر معروف و نهی منکر نکرند آنجنس کسی که وی  
 امر معروف و نهی منکر را نباشد و بنده نهی منکر و تحقیق امر معروف  
 آن نباشد که خدای عزوجل اندر کلام خویش قوله تعالی  
 و المومنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعضی یا مومنین  
 یا المومنین و یصحبون عن الذکر و ویل بران بنده که کلید  
 شتر بدست وی است یعنی فرماید و از معروف نکرند و از نهی منکر

کلید ۳



کلیه خبر باشد و از علامت منافقان باشد قوله تعالی المنافقون  
 والمنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمسکون و یسقطون  
 عن المعروف علی این الی طالب ریح الله علیه و کرم الله وجهه گوید  
 بهترین کارها از معروف گوشتن و از مسکون کردن و دشمن داشتن  
 مرغان است و این خشم گرفتن و هر که از معروف گوشتن و دشمن  
 قوی که باشد یعنی ستمو ایشان خسته باشد سعد گوید که  
 امام قناده ریح الله علیه گفت یا گویند ما سوره مومن سوره یوسف  
 اید صلی الله علیه و آله و سلم و یغیران روز بیکجهان گوشتن قوی است که  
 میگوید من رسول خدایم عزوجل رسول گفت بی منم آن گوشتن که ام  
 کردار بنده و ستر سبوح خدا عزوجل رسول گفت ایمان آوردن خدا  
 عزوجل آن گوشتن دیگر صفا بر گفت علی الصلوات و السلام بر  
 معروف فرمودن و از مسکونی کون گوشتن که ام که سبوحی خدا  
 عزوجل دشمن تر رسول فرمودن آن گوشتن دیگر رسول گفت  
 رحم بریدن از خویشان گوشتن دیگر رسول فرمودن و درین  
 از امر معروف و نهی منکر سفیان ثوری رحمه الله گفته چون مهر را  
 به پیش که همسایگانش در دست دارند و مردانشان استایند بداند  
 و در میان نیست یعنی هر دو به هم با مفیدان ساف و هم با بیکان  
 قال قال رسول الله علیه و آله و سلم ما من قوم یکون  
 فیهم رجل یعمل بالمعاصی و یقبلون ان تغیروا  
 علیه فلا تغیروا ایما اعظم الله بجلاب قبل ان  
 یتوینوا بفرقه علی الصلوات و السلام هیچ قوم نیست که از میان  
 آن قوم نفیر معصیت کند و آن بر منیع گوشتن قال باشد و گویند

منع میکند الله که خدا تعالی پیش از مرگ بر همه ایشان عذاب فرستد  
 فقیه گوید ریح الله علیه که صفا بر صلی الله علیه و آله و سلم فرط که  
 یعنی چون غلبه بر اهل صلاح باشد و در حق بر ایشان که اهل  
 معصیت را منع کند چون معصیت نکار کنند بر آنکه خداوند  
 عزوجل مرای است را بدینست که و اندرین آیه جلوه که قوله تعالی  
 کنتم خیرا ملة اخرجت للناس یا مرون بالمعروف  
 یعنی اندر لوح بنشته است که شما بهترین امتان آید اخرجت للناس  
 یعنی خداوند عزوجل شما را بیرون آورده از هر دمان یا معروف  
 کنید و از مسکون نکند یا مرون بالمعروف یعنی طاعت نماید  
 و تنهون عن المنکر یعنی اهل معصیت را از معصیت باز دارد  
 از عکرمه ریح الله علیه مرویست که وقتی میفرمود صابری گوید  
 بر درخت مردمان را دید که آن درخت را می پرستیدند بر آن مردمان  
 خشم گرفت و گفت درخت را می پرستیدند خدا عزوجل را این  
 درخت بر من انگاه بهتر بر گرفت و بر خورشید و در بیان درخت  
 نهاد ابلیس اندر راه و کلامش آید بر صورت گوشتن ای گوشتن  
 خواهر شد گوشتن مردمان را دیدم که درخت را می پرستیدند و  
 خدا عزوجل و فرمودم که آن درخت را بر من ابلیس گفت چه  
 خواهر که تلاطم بود که کن ایشانند ایشان از خدا عزوجل دور  
 گشتند آن هم باز گشت ابلیس گفت یا گوشتن تا من هر روز شما  
 درم از پدر تو از آن مردمان بستانم و بر جامه تو بنهم تا چون تو  
 از خواب برخیزی بر داری آن هم عابد سلطع ابلیس گفت



همچنین گفتیم و ضمان شدیم ترا که هر روز چهار روز  
تو رسام آن نموی منزل خود باز کنی و هر روز یا سه روز درم چهار  
کانه می یافت روز چهارم چون برخاست و زیر جامه نگاه کرد  
درم ندید آن روز صبح که گفت مگر دیگر روز بیا و دید دیگر روز هم  
همه تیرم گرفت و هر روز خفتند و روز بعد از آن درخت نهادند راه  
ابلیس او را پیش آمد بر صورت قوی گفت کجا خواهی رفت گفت  
تا آن درخت را ببرم که مردمان او را می بر سنجند بدین حدیث  
ابلیس گفت نتوانی بریدن که گفت چرا نتوانم ابلیس گفت ترا که  
آن بار سرون آمد از بهر خدا عزوجل آمده بعد از آن اهل آسمان زمین  
که آمدند ترا باز نتوانستند کرد پس آن اهل آسمان از بهر آن چهار  
کانه درهم بیرون آمده که نیافتند باز که و کردند یک طایفه بزم  
که کردند فرو بستیم آن نمو تیر سید و باز گفت آن درخت  
یکه که اما معروف و مانده به چیز حاجتمند باشد اولی تعلم  
زیرا که جاهل میگویند نمو ندانند و مردم قید آن از بهر خدا  
عزوجل باید و از بهر عز و زینت و سیوم نری و دوستی و خویش  
فرماید و بدین شیت نمو نماید و جو زنگنه بر بندگان خدا عزوجل زیرا که  
چون موس و هارون را علیهما السلام خداوند تبارک و تعالی  
بسی و فرعون و ستار فرمود با موس سخن باندۀ من بخویش  
و نری گویند چنانکه گفت خدا تعالی فقول له قولا لیسنا  
و چهارم باید که صابر باشد و حلیم باشد زیرا که خداوند عزوجل  
گفت اندر قصه لقمان در آنچه او بر پسر او صیت کرد قولا

بر عرض نهاد و امر مستطعم را تا فرمان یارید گفتیم یا رسول  
صورتی گفت مانند سرون کا و گفتیم چگونه است گفت آن  
عظیم پس گفت بدان خدا که تو بختی به نیا بر فرستاد که عظیم داری  
و هر چند مفت آسمان و زمین است و اسرافیل اندر صور بدم زدند  
و اندر بعضی روز بهما چنانست و در میدان اندر رویت کعبه است  
او هر روز در میدان مرفوع را و در میدان مملکت خلایق است  
و اندر در میدان اندر رویت کعبه است و بر رویت او هر روز ریح الله  
پس در میدان مرفوع را و در میدان مملکت را و در میدان  
مربع است انگاه خدا عزوجل مرا را فرستاد که در میدان با و  
در میدان مرفوع در آسمان و زمین اندر او فتنه چنانکه خدا عزوجل فرمود  
اندر کلام خویش قولا یومر یفتح فی الصور ففزع من  
فی السیما فی الارض الا من نشاء الله و زلزله  
اندر زمین افتد و هر شیر دهنده از شیر دلون باز ماند و هر یار در  
بار نیکنده و مردمانه پیش بهیجستان گویند و همه کودکان خود  
پیران گویند و همه دیوانه اندر بیابان کریمان شوند چنانکه خدا  
گفت اندر کلام خویش قولا تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم  
ان زلزله الساعة شیء عظیم الا اهل الدین و اندر میان  
خویش چندان روزگار را خدا عزوجل خواهد پس دیگر امر  
را و اولی به در اندر صور در میدان صدق یعنی هر که در حق  
ماند و زمین جانور را همه عمرند که خدا عزوجل خواهد و  
و یفتح فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض و من



بفتح ارواح الشهداء و نیز گفته اند جبرئیل میفرستد و اسرافیل و جبرئیل  
العرش انگاه ندا آید یا ملک الموت جان ایشان بستان و این  
روایت است و روایتی مقابل آنست که سلمان و بر و ابی محمد  
کعبه القریطی از یزید دیگر از ابوهریره شنیدند چنانست که خداوند  
عزوجل گوید عمرید یا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمل العرش این  
ساعت عمرید پس ندا آید یا ملک الموت که ما نذر خلقان گوید یا  
انت الی الذی لا یموت تو زنده که کلامی است از نبی زنده  
ضعیف مانده ام ندا آید یا ملک الموت نشیند قولی که گفته ام  
تو را کمال نفس ذایقه الموت و تو خلقی از خلقان  
آفریده ایم که برابر یزدید و کید اندر خلقان کنونی و بعد از  
جان از تو جدا شود و عمرید دیگر نوبت ما جان خود را  
انگاه ملک الموت بیاید بجای تانستند جان خویش را یکی بایک  
از او بر آید که اگر همه خلق اولین و آخرین  
بایک و بر دند و ملک الموت اگر بیدار است که جان دلکین  
و نوار باشد و برین سخن بر جان استند مسلمانان متفق  
و مهربان بر یزید و عمرید و اسراج جانور مانند پس انگاه خدا عزوجل  
گوید یا دنیا فرومایه کی اندازان که بر پشت زنی بعد از روز  
میخورند و چون کسی دیگر روی پرستند پس گوید قوله تعالی  
لمن الممک اليوم یکس نباشد که جواب دهد خود خود  
که است امروز ملک گوید لله الواحد القهار مری  
همه را یک قدر کند انگاه خدا عزوجل آسمان را و زمین را  
مانند می گردان چنانکه در شب از روز نایب است که گوید که بلند تر بود

از شمس که نه پس انگاه همه خلق بروند همچو گیاه یا هفت اندام  
چنانکه اول بعد از پس خدا عزوجل رحمت العرش را گوید زنده  
شوید انگاه اسرافیل را امر کند ماصور در دهان گیرد پس جبرئیل  
و میکائیل را گوید زنده شوید هر دو زنده شوند یا هر خدا عزوجل  
همه جانها را فرمان دهد تا بصورت اندر شوند پس اسرافیل را  
بد میدن بخت و بد میدن حیدن همه جانها را از جای بیرون آید بران  
زبور ان آیه که چنانکه حیوان آسمان و زمین بر تخت از ان انگاه  
هر جایی زمین فرو شود و از رویش هر یکی بکالبد خدا نر آید انگاه  
زمین باز شکافد و از جای بر آید بنوعی از صلوات الله و سلام  
علیه اجمعین نخستین کسی که بر زمین از جهت و بر شکافد تا  
سر از زمین بر کند و چشم و اندر دیگر چنین می آید که خدا عزوجل  
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را زنده کند تا هر سه فرو افتند و  
زمین با براق و جواهر و بهشت انجا که کوه پیغامبر است صلی الله  
 علیه و آله و سلم بر سر کوه چون زین شکافد و پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم  
سر از کوه بر کند جبرئیل و میکائیل را گوید ای کافران روز قیامت جبرئیل  
انگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گوید  
خدا عزوجل بامت حرم که جبرئیل و میکائیل را بشارت مرگ و اولین  
را از کوه بر کند و می انگاه خداوند عزوجل اسرافیل را امر کند  
و برید و چون بدیده همه خلق سر از کوه بر کند چنانکه ایشان  
و بر چشم مکرده و حیران مانده اکنون بعد از نبی بشارت بشارت  
گفت بیرون آید از کوه تا شب است بر همه و اعلام بر همه و



باست مقدار نهاده از خداوند جل و جلال بگرد و حکم کنی تا ایشان  
 و خلق چندان بگردند که آب چشمشان رود که انگاه چون آب  
 چشم نمائند خون گردند و هر کس خون خویش خورده باشد  
 گردی تا بداند که او را باز نجات کرد و باز نجات کوشش انگاه ایشان  
 بخوانند سویر بخشیدن است قول خدا عز وجل مصطعین  
 الی الداح چون همه خلق جمع شوند بخشید از لوی و بر و بر  
 ایشان انگاه او را بر آید از آسمان سخت باهول و با فرخ  
 همه الفون ترسند و سگافتن گرد و آسمانها فروها آمدن گردند  
 فرشتگان آسمان اول فروها آیند مردمان ایشانها را بخشید از لوی  
 با شما است کس که ن فرشتگان گویند و لیکن بیاید از خدا  
 عز وجل بر شما بحساب انگاه فرشتگان آسمان دوم بخشید از لوی  
 آیند از پیش فرشتگان دنیا صف دهند بخشیدان فرشتگان آسمان  
 سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم بر قدر تضعیف فرها آیند  
 و باست بر کف خلق قال الفقه ربح الله عنه جدنا ابراهیم  
 بن یوسف قال جدنا محمد بن الفضل عن الاصل عن الصادق علیه السلام که گفت  
 ای المؤمنین عمر بن الخطیب ربح الله عنه کسی اندر آید که او را بخشید  
 دید که مردمان علم هم گفت عمر و رو گفت یا کعب ما علم تو بکوی  
 کعب گفت و الله خدایتعالی را فرشتگانند از آن وقت که  
 بیافزیده است در قیام آنکه رشت نخانیده اند و بعضی از  
 نماله اند که از رشت بر سر گرفته اند و لیکن تا اسرافیل صورند  
 و ایشان جمله می گویند سبحانک اللهم و بحمدک ما

آسمان ۳

عبدناک بحق عبادتک و بحق ما یبغی لک ان  
 تعبد کونیدار بار خدا یا ماله بر برای تو پسر سیدم خدای که نری  
 هرستش تو به پس گفت بدان خدا که از تو جان من بامروز  
 چون در نهان بقیامت نفی یکانه بیایند و خوش و خرمند گردند  
 و باست که چکس نمائند از انبیا و شهدا الله همه بر او اندر  
 افتند و هر پیغمبری و صدیقی و شهید را گوید بار خدای  
 نفس نفی من از روز تو بمنزله ام مگر نجات من خود و اینها  
 قیامت چنان شوند که ابراهیم خلیل مر سحاق را در خوش کند  
 گوید یا رب خلیل تو ام بر فرج رحمت کن کعب الله جبار گفت یا ابن  
 الخطاب اگر تو کرد از نهان پیغمبر در این چنان گمان بر آن  
 روز که نری انگاه مردمان بگردند باست و خوش است انگاه  
 کعب الله جبار بر خاست از سجده عمر گفت یا کعب از تخوینف  
 گفت اکنون از رحمت کوی انگاه کعب گفت بشارت من ترا <sup>خدا</sup>  
 خدای عز وجل را سصد و چهارده شریعت یکی با و بر باشد با  
 اندر بهشت اندر آید و الله اگر شمار رحمت خدای عز وجل بداند که چند نیست  
 باز نید و هیچ عمل خیر نکند چون بشدای مومن آن روز را بداند که  
 لاعتها و خیر ساخته باشی و از معصیتها اجتناب باشی که تو را آلی که روز  
 قیامت را از دو معاینه بخوابی و دید و پشیمانی خوری بد آنچه مضاع کرده  
 و سودت نداده و نیز بداند چون تو بر دی قیامت تو آید چنانکه مغیره



گوید شما میگویند که روز قیامت کی است مرکز کیست قیامت و است  
علیه بن قیس از خلیفه همیشه تا سر کور و چون مرده را اندر کور نهادند  
سپای حاجت گفت ای مردمان این مرده را قیامت آمد آنکه مردمان  
میگویند روز قیامت اینست که چون مردم را امر که قیامت وی سپای  
و این بدان گفت که چون بمیرید معاینه کنید کار قیامت را زیرا که پیدا شود  
جای بنیان و بهشت یاد روز و فرشتگان آیند و برگردان خویش  
سوفتوانند از آن پس کاری کردن که مر او را سودا و این خبر که مرده  
باشد و چون چنین باشد همچنانست که چون بر قیامتش آمد طوی مر آن  
کسی که خفت کارش بر سعادت بنماید ابو بکر واسطی رحمه الله  
علیه گفت سلسله است اول اهل زندگانی و دوم اهل نیکوکاری  
و سوم اهل قیامت اما اهل زندگانی نیستند که از خود غافلند  
بطاعت و اهل نیکوکاری نیستند که چون جانانی را بیدار شود  
باز و اهل قیامت است که چون سر از کور بر کشند باز آید  
و چنین آید و از اندر محمدی بن معاذ را ز این آیه را خواند قوله تعالی  
یوم نحش التقیین الرحمن و قد ایمن روز قیامت متقین و  
همی روز نشند بر کسان بسوی بهشت قوله تعالی و نسووا الحسین  
الجهنم و قد ایمن مجازند هر روزی از روز نشند و عیان بسو و از  
جاودانه پس گفت ای مردمان روز قیامت بنده که لا صلا  
و این گفته بنویسوی موقوف حشر الحشر او بالستین

لا و

عز و جلال و قد ایمن او به پرسند بر چه کرده باشند خرفا و  
مطمان همی روز نشند بر کرب و قد و قد و عاصیان را همی  
نسوی عذابهای غریب و در دایره و از اندر نشان بر روز جاودان  
جزی اجزا چنانکه خدای عز و جل میگوید قوله تعالی کذا اذا  
دکلت الامم ضککاد کما جاء ربک و الملک صفافا  
و روز رخ را حاضر کنند و لا و لا و ای بر شما را برادران که مقدار آن روز  
نجاه هزار ساله بنویس آن روز را بچندین نام بخوانند یوم الزلزال و  
یوم الانفة و یوم الدکامة و یوم الحشر و یوم عظیم  
و یوم یقوم الناس لرب العالمین و یوم المناقاة  
و یوم المحاسبة و یوم السائلة و یوم الزلزلة و یوم  
الصيحة و یوم الفصحة و یوم النشور و یوم کف التارکة  
و یوم نیظو المر و ما قدمت یلا و قوله تعالی یوم  
التغابن و قوله تعالی یوم ید یصد الناس  
شتان الیر و اعمالهم و قوله تعالی یوم تبیض  
و تسود وجوه و قوله تعالی لا یغنی عنهم  
کیدهم نه بر آن مشغول نشود و گوید خدای عز و جل تبارک  
که چگونه با هر خون اینجا برسم بر اینم اگر کسی سوال میکند



مگر شعله از در روز خایا نیک آنکه گوید این طریقی عقل نیا  
چندان خلف طبیعت است و با کوی بد و لکن نایب است  
اما اگر گوید این از طریقی عقل نیاست بعد از حدیث آن قول از من  
بدان ماند که بنوعی از این نیاست و معجزات ایشان بکف و زکریا  
از لولیان بعد از طبیعت ایشان چون غیر ایشان بود ایشان  
مرفوشگانند معاینه بدیدند و وحی بر ایشان فرود آمد و در  
علیه السلام شکافید و عصا نیاکان گشت و از این خلد طبیعت  
و مگر نوزده این از اسلام بیرون آید و اگر گوید روافد و لیکن  
گشت است خود جزا بدان روز که هم خدایان بندگان  
مگر نوزده را و اندر کنار خدای عزوجل و لایق است  
میکوید قوله تعالی و من اعرض عن ذکری فان له  
معینة ضکاک جماعتی از مفران چنین گوید که این معیت  
ضک عذاب کور است و خداوند نیکو گوید قوله تعالی  
یتبت الله الدین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة  
الدنیاء فی الآخرة خرقه گوید ریح الله عنه که بنوعی گفت  
صی الله علیه و آله و سلم این است به بخیر تفسیر بدین خبر که هم  
حدیث که مرا تفرقه به سنا خویش از سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب  
ریح الله عنه که بنوعی گفت صی الله علیه و آله و سلم چون من  
اندر کور نمیدانم و قیاس فرشته بیایند و مرده را اندر کور  
نیشانیند چنانکه و از این سخن آید که با خاندان و آمده باشد  
می شود بکاه رفتن و بارگشتن پس فرشتگان بر سرش و

که خدا

که خدای تو گیت و دین تو حیت و بنوعی تو گیت نده کو خدا  
من الله است و دین من اسلام است و بنوعی من محمد است  
صی الله علیه و آله و سلم فرشتگان گویند این قول را محکم و الهی  
بر تو خدای عزوجل اکنون بار و شش چشم اندر زلفش را و  
مرتا اینست تفسیر آنکه خدای عزوجل گفت قوله تعالی یتبت الله  
الدین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیاء  
و فی الآخرة یعنی محکم و الهی تو خدای عزوجل بر من قول حق  
قوله تعالی و یصل الله الطالمین یعنی کافران را خدا نیا  
بر قول حق توفیق ندهد و چون کافران و منافقان را اندر کور نمید  
فرشتگان بیایند و گویند خدای تو گیت گوید ندانم گویند بر اینا  
عمودی بر نندش زدی هر چه اندر میان آسمان و زمین  
جنبه است همه نشوند مگر آدمیان و پریان ابو حاتم  
گوید ریح الله عنه که بنوعی صی الله علیه و آله و سلم مر عیضا  
ریح الله عنه گفت یا عمر چه گوئی بدان وقت که بیایند مگر و مگر  
فرشتگان برویها و سیاه و چشمهای که بر زمین را به دندانها  
و مویها و ایشان بر زمین گشتن و او از ایشان چون رعد  
و چشمهای شان چون برق چمنه عمر گفت ریح الله عنه که  
من هم بدین عقلی باشم که امر و رسول گفت یا عمر گفت ریح الله  
عنه پس اکنون من کفایت باشم ایشان را با خدای عزوجل بنوعی  
گفت صی الله علیه و آله و سلم یاران را که عمر موفق است بدین گوید  
فقیه گوید ریح الله عنه که بنوعی که بنوعی گفت

افزون



محمد بن ابی بکر با سنان خویش از ابو هریره که میخواست گفت  
 علیه السلام مویر نیت الا و سبوقت مرگ یا یکی از او را  
 خدایتان بشنود آن همه جنبه کان که به نفی و بر باشند مگر  
 معلوم که مردمان اگر با یک بشنوند اندر ساعت بیوشنوند  
 خدا که بمیرند و چون بسوگور بر نهندش اگر در از صالطان باشند  
 می گوید بشتابید بشتابید که شما ندانید که مرگ پیش از مرگ است  
 از نیکو میهن و خیر بشتابید و اگر نبیند غیر آن باشد گوشت باید  
 مرا که شما ندانید که پیشم چه اندر است و اگر بداند که مرگ می برسد  
 چنین بشتابید و چون بگویند سبب بیاید و فرشته استخوان  
 بسوی این شمع یک همچون در آید بسوی غار نبوده غار گوید ازین  
 سوئی می آیند که این شمع بسیار شبها بطاعت گذرانیده است  
 از بهر این وقت انگاه از سویر پایانش اندر آید پایش گوید بد  
 می آید که این نبوده از بهر غار بسیار پیاپی رفته است و از بهر  
 طاعتها چون غار جمیع جماعت و حج و عبادت و زیارت  
 و بایستاده است بر خیز از بهر این وقت انگاه بسویر دست است  
 در آید دست راست گوید از این سو می آید که این نبوده از صدقه  
 دهندگان بعد از بهر این وقت انگاه از سویر دست چپ در آید  
 روزه اش گوید بدین سو می آید که در بسیار گریسته و تشنه  
 آوده است از بهر این وقت پس او را همچون خفقان بسیار  
 و بر سنداننده خدا گوئی اندر گوئی گفت نمی گفت و نمی  
 پرسند باهسته پرسند تا نبوده گوید که است از بهر خفقان گویند

آنکه در وقت مرگ  
 با خود دارد از این  
 شمع که از سویر پایانش  
 اندر آید پایش گوید بد  
 می آید که این نبوده از بهر  
 غار بسیار پیاپی رفته است  
 و از بهر طاعتها چون غار  
 جمیع جماعت و حج و عبادت  
 و زیارت و بایستاده است  
 بر خیز از بهر این وقت  
 انگاه بسویر دست است  
 در آید دست راست گوید از  
 این سو می آید که این نبوده  
 از صدقه دهندگان بعد از  
 بهر این وقت انگاه از سویر  
 دست چپ در آید روزه اش  
 گوید بدین سو می آید که در  
 بسیار گریسته و تشنه  
 آوده است از بهر این وقت  
 پس او را همچون خفقان  
 بسیار و بر سنداننده خدا  
 گوئی اندر گوئی گفت نمی  
 گفت و نمی پرسند باهسته  
 پرسند تا نبوده گوید که  
 است از بهر خفقان گویند

محمد بن طایفه علیه السلام نبیه گوید که او هر صید هم که وی  
 رسول حق است انگاه گویند و سنان یکبخت نبیه توئی مؤمن  
 و مؤمن نهی و مؤمن بر خیز انگاه گویند بروی فراخ گردانند  
 و کرامت از در بر و جل جلاله شاکند و ما از خدا عزوجل و حق  
 خواهیم و عصمت تا باز ده ما را از هوا و ارض و ملت قوله تعالى  
یوم لا یخزی والدین و والد و لا مولود هو جا  
عن والد ک شیاً قوله تعالى یوما کان شره  
مستطیر یعنی متر فاشا قوله تعالى یوما لا ینفع  
الظالمین معذرتهم قوله تعالى یوما یری کل  
نفس بما کمال عن نفسها قوله تعالى یوما ینزل کل  
کل مرصعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها  
و تری الناس سکارا و ما هم بسکاري و لکن  
عذاب الله شدید جبر مقابل بن سلمان گفت رحمه الله  
علیه روز قیامت مردمان صدرا اندر خرق شده نبوده و صد  
از سویر بدان سو می روند و خفمان روی طلبند و پس خدا عزوجل  
حضورت میکند و نیز گفته اند که نیجاه هزار را باشد و بر سر  
مخلص چنان کند و چون یک ساعت چنان باید که عاقل اندر نبوده  
روز قیامت تا مل نماید تا خدا عزوجل بر سر آسان کند و بر همه  
 بفضله و منه و کرمه و غایت  
 ریح الله عنه حدیث ابو جعفر قال حدیثا عباس البغدادی

قال الفقیه



قال حدثنا محمد بن عقیل البلیغ الکندی قال حدثنا یحیی بن ابی بکر  
قال حدثنا شریک بن عاصم خرمی صالح خرمی الی هریر بن عوف  
عن قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خرج زاهد راتاً فقام  
تأخر کتفیس هزار رات تا فتنه تا سید کشت پس هزار رات  
ذکر تا فتنه تا سیاه کشت اکنون همچنان سیاه مانده است  
همچو شب تاریک یزید بن زید دیدند که همیشه آب از چشم  
روان بعد او را برسدند که این کرم جرات همیشه آب از چشم  
روان میکنی گفت اگر خدای عزوجل مرا وعده دهد که اگر گناهانم  
من بگذرد که ما به باز دارم دریم و سر از آن با شمی که این  
چشم من هرگز خشک نشود پس چگونه باشد که مرا وعده باز دارد  
در آنچه که او وعده هزار رات تا فتنه قال حدثنا  
محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یحیی  
قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن یحیی بن عبد الله عن جابر  
و انذران جاه ما راند هر یکی چند کون اشتر ز بختی و گز ما نند  
هر یکی چون استرویزه بروی و اهل حق نفع از نیتش  
بسوی ما ران گریزند و بسوی گز ما ران و گز ما ران از نیتش  
پار تبارک هر بوستان ساجد و از آن ما ران هر چه در نیتش  
مگر آنکه بگریزند باز بسوی اش آید عبد الله بن حمر گوید  
رضی الله عنه که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم اندر هر چه  
ما راند همچو گردنهای اشتران چون یک نفر را بگریزند تا چنگ

نهان اندر تنش آنکس بماند و اندر روحش گز ما نند چون  
اشتران که هر که بگریزند نهان و در میان تا چنگ  
اعمش گوید از زید بن وهب این است پیغمبر رضی الله عنه گفت  
این اشش دنیا جویند از تفصیح خود از اشش نفع و اگر این  
اشش دنیا را در بار در دریا فرویزند زید بن جهمس اندر حقیقت  
نیافتی میاید گوید رضی الله عنه که این اشش دنیا را با تو  
بخدا عزوجل از اشش نفع و پیغمبر گفت علیه السلام که من  
غذایی که مرا اهل حق نفع را با آنست که هر هر چه را نفعش باشد از  
آتش و آنکه در اشش خوشتر است هر چه باشد همچو دیگر روین که  
بر آتش نهند و گوشتها و دندانها را بر آتش آنکس تا فروخته  
کند و در دماغش آن فروخ اشش بیرون آید و هر چه  
خشک است زبانش از زوده و جگر از زوده بیرون آید و آن  
چین پیدا که او را این غنایب خوراک از اهل غذا و اهل  
حق نفع و این کمتر از غنایب از غذاها را حق نفع قال حدثنا  
محمد بن الفضل قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یحیی قال  
حدثنا ابو حفص عن سعید بن قباوه عن ابی الیوب الی زید بن  
عبد الله بن عاصم بن العاص رضی الله عنه گفت اهل حق نفع  
مرا آنکه را بخوانند چهل سال بویست با سخ نیابند پس از چهل سال  
آنکس شان جواب دهد و گویند شما ایها آدم مانده اید انگاه چون  
این شوند خدا یافد عزوجل بخوانند هیچ جواب نیابند پس آن  
ند آید که اخیس و فیضا و کمالی و این را خور و گنگ باشد







کرد که شش هفت و نوبت یا فرید جبرئیل گفت ای نبوت مستمع  
ای که من نمائند الله که بعد از این من حق اندر ایند انکا بی غیر گفت علیه السلام  
که یا کنیز از حق هر چه خواهد که هر چه از ویام کند عذابش سخت تر است  
قال الفقیه رضی الله عنه حدیثیابی رحمة الله علیه قال حدیثیابی فی الفضل  
الندی قال حدیثیابی بن نصر بن محمد بن زید عن سمون مهران گفت  
چون اینست و قد آمد قول انکا ای جبرئیل من حق جبرئیل است  
سلمان فارسی هر چه عذبت و سهراب بر سر تو و جبرئیل و سهراب و سهراب  
کریزان بسوزد یا بان همه روز بروی که قارند تا خدا باز آمد  
گوید از انست یا کنیز یا جبرئیل من حق جبرئیل است علیه السلام  
اندر ساعتی که هر از اندران ساعت نیامده بود که پیش متغیر است  
گفت صلی الله علیه و آله وسلم یا جبرئیل حدیثیابی که نبوت متغیر است  
جبرئیل گفت علیه السلام یا محمد اندر این ساعت که بود تو آمده ام خدا را  
خو جل امر کرد اندر و مهران حق که اندر دید و جلست از محمد بر هر که دانید  
که حق است و عذاب خدا را و جل بزرگ است که چشمش روشن شود  
تا از ویان پیش بنوا میر گفت یا جبرئیل حدیثیابی که نبوت متغیر است  
تا حق بدام انکا جبرئیل گفت یا محمد چون خدا را و جل هر چه خواهد  
بزار پیش تیاقتند تا سیه است انون یا محمد یا سیه است  
که هیچ روشنائی نیست اندر و بدن خدا که کلدی و تنه است  
که اگر یکد جا از جاهای حق میان آسمان و زمین سیه است  
ایمیل و نیا میرند از کندن و بدن خدا که کلدی و تنه است که اگر خدا را  
زنی از ویان نیست عذاب سیه است بوزند از کرم و تلف و بدن خدا را

بهدل

که کلدی خلق و تنه است که اگر یکی از سیه آن سیه که خدا را و جل  
در کتاب حق با کلدی است بر کرم سیه که انان کو عظیم تر و بلند تر است  
با هفتم زمین پاک بکند الله و بدن خدا که کلدی و تنه است که اگر خدا را  
بجوز عذاب کلدی است من حق سیه است و سیه است و سیه است  
انست پیش و سخت است و قورش سیه است و سیه است و سیه است  
و سیه است از جیم و صد بد است و جافه است از انست است و سیه است  
هفت در است جافه خدا را و یا اگر اندر کتاب حق است و سیه است  
طفا سعه انواب لکل یاب منقلب و متغیر است و متغیر است  
صالح را هفت در است که سیه است از انست و سیه است و سیه است  
صالح الله علیه و آله وسلم اندر این ساعت که نبوت متغیر است  
لیکن اینهم در کتب است که بعضی از انست در کتب است  
دیگر متغیر است و در کتب است و عذاب است و سیه است  
و سیه است و انکا دشمنان خدا را و جل را سیه است و سیه است  
بدست بر سیه است یا سیه است یا سیه است یا سیه است  
و سیه است از دمان خورجی کشند و از پیش سیه است و سیه است  
چپش با کلدی بغل سیه است کشند و در است سیه است و سیه است  
سوی سیه است سیه است و با هر لوی سیه است و سیه است و سیه است  
کشید که نه و سیه است از عذاب است و سیه است و سیه است  
گیرند و چون اندر انست هر بار که خواهند سیه است و سیه است  
اندر و خدا را و جل گفت کلمات او ان خیر حوامین است  
بنوعان غور بنوعان گفت علیه السلام اندر این ساعت که سیه است  
جبرئیل لکان یکان نرا یا کوی جبرئیل گفت اندر در کتب است و سیه است



و آن کسها که مکر شدند و کفر کردند از اصحاب پابنده و نیز و چون و ...  
 و اینها با و به خوانند و اندر در کت ...  
 و اندر در کت ...  
 چهارم ...  
 و اندر در کت ...  
 ششم ...  
 خاموش ...  
 ششم ...  
 تا ...  
 کبار ...  
 چون ...  
 سر مبارک ...  
 بر ...  
 یا محمد ...  
 بکریت ...  
 بیرون ...  
 سخن ...  
 سیوم ...  
 حجه ...  
 الوجه ...  
 صدق ...  
 ریح ...  
 رفت ...

چونان



بها



